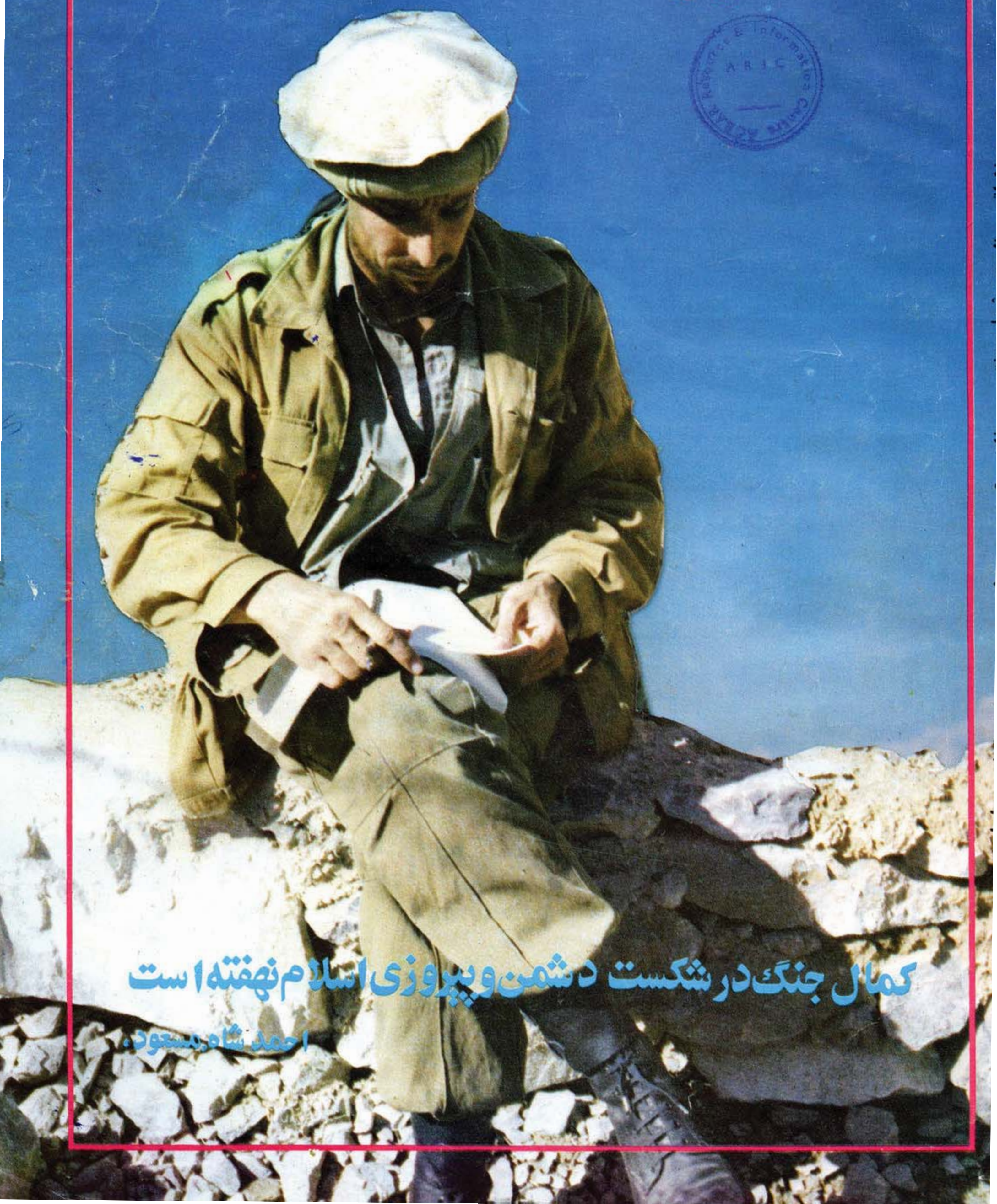
میثاق خون



کمال جنگ در شکست دشمن و پیروزی اسلام نهفته است

احمد شاه مسعود.

صفحة مفقودة

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

یاد داشت مدیر :

هجرت و مهاجر

قال الله تعالی : فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ، ثَوَابًا مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ . آل عمران آیه - ۱۹۵

پس آنانکه از وطن خود هجرت کردند و از دیار خویش اخراج شده و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند حتماً بدیهای آنانرا (در پرده لطف خود) بپوشانیم و عفو کنیم ، آنها را به بهشت هائی در آوریم که زیر درختانش نهر های جاری است این پاداشی است از جانب خدا و باز نزد خداست پاداش نیکو .

« هجرت » از واژه های مقدس و پر ارزشی است که مانند ده ها کلمه اسلامی دیگر در بحبوحه انقلاب اسلامی افغانستان ، بعد از یک عمر فراموشی بار دیگر زنده شده است ، یاد آوری ازین کلمه مقدس و ارزشمند تداعی کننده هجرت ابراهیم خلیل‌الله است که سر زمین بت سازان ، بت فروشان و بت پرستان را ترک گفت و جانب « وادی غیر ذی زرع » هجرت کرد و در آن وادی همراه با فرزندش اسماعیل (ع) بیت‌الله‌الحرام را جهت عبادت آفریدگار یکتا بنا نهاد .

کلمه هجرت احیاء گر خاطره مبارزه بی امان سیدنا موسی علیه السلام در برابر نظام ستم پیشه فرعون است که هجرت آنجناب مقدمه ئی بود برای نابودی و هلاک فرعون .

همچنان این کلمه یاد آور ، هجرت سرور کائنات سیدنا و مولانا محمد (ص) با ابوبکر رضی الله عنه و هجرت اصحاب گرامی او جانب « یثرب » است که چند سال بعد ازین رویداد عظیم مکه را فتح کردند و شرک و کفر برای ابد در برابر اسلام و عقیده ناب توحیدی شکست خورد .

امروز که به برکت انقلاب اسلامی افغانستان ما احیاء گران این واژه مقدس آسمانی شده ایم و خود را در زمرهٔ مهاجران میدانیم باید در عمل به همه بنمایانیم که ما واقعاً ادامه دهندگان خط انبیاء علیهم السلام و مهاجران پیشین هستیم ، بایست مهاجرت مان به فرموده یکتن از اسلامشناسان شهید مهاجرت متعهد باشد (یعنی هجرت از محیط فاسد برای باز گشتن پیروز مندانه به همان محیط فاسد) وخدا نا خواسته ما نباید این کلمه مقدس را با اعمال نا پسند مان در نظر ها بی ارزش جلوه دهیم و مقام مهاجر را از یاد بریم زیرا هجرت مرحله ایست که در کلام الله مجید بعد از ایمان و قبل از جهاد یاد شده است .

مجله میثاق خون با ذکر این سطور از برادران مهاجر خود که نمایندگان مجاهدین داخل کشور اند آرزو مند است که مقام مهاجر را در هر کشوری که هستند مد نظر داشته باشند ، تقوی را پیشه سازند و از همه کارهاییکه این کلمه پر محتوی را خدشه دار می‌کند بپرهیزند . ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون ، همانا خدا یار و یاور متقیان و نیکو کاران عالم است .

ف - فاضل

فهرست مطالب — صفحه

استاد برهان‌الدین «ربانی»



استقلالیت انقلاب

بعضی ها به علت نا آگاهی از عمق انقلاب و روحیه مردم افغانستان و زمانی هم بر اساس سلطه جوئی های غلط خواسته اند در امور انقلاب مداخله نمایند ، گروهی به این خیال خام که انقلاب خط ندارد و برایش خطی ، مشخص باید کرد ، افراد و یا گروهک های دستوری ساخته و در جهت تقویت و سرپرستی آن ، آنچه از دست شان برآمده همکاری و کمک نموده و با گروه های اصیل که انقلاب را آغاز و جهت داده اند و مردم مسلمان و مجاهد افغانستان از آنها حمایت میکنند ، درگیری های بیحاصل را براه انداخته و به خیال خود در جهت تضعیف این گروه ها و تقویت افراد دستوری خویش پرداخته اند ، و بعضاً بصورت ظالمانه برچسپهای نا چسپ را بسوی سنگر داران اصیل انقلاب حواله کرده اند و با این عمل نا آگاهانه برای دشمن غدار خوش خدمتی های انجام داده اند .

احساس به آزادی وداشتن استقلال اراده در تصمیم گیری سر آغاز سازندگی در انقلاب اسلامیست، در اسلام انسان تنها خدا را بنده است ، عبودیت دیگران را نمی‌پذیرد، او مکلف است همه قیود وزنجیر ها را که بردست وپای عقل وارادهٔ او گذاشته شده است درهم شکند ، سلطه ستمگران را خاتمه بخشد ، قوانین و رسومات جاهلی را وانحرافات فکری وذهنی را که دور از هدایات الهی در جامعه تبلور نموده است باطل اعلان کند وکنار گذارد ، صاحب اراده واختیار مستقل باشد ، وانسانیت درواقع همانا آزادی ، اراده و اختیار است .

قرآن کریم در سورهٔ اعراف از ارمغان های گرانبهای اسلام برای بشریت همانا دور کردن قید ها و زنجیر هائی رامی خواند که بردست وپای انسان ها سنگینی داشت .

الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون »

آنها که پیروی می کنند آن رسولی را که نبی امی است که می می یابند اورا نوشته در تورات و انجیل، امر میکند ایشان را به کار های پسندیده و باز میدارد شان از ناپسندیده و حلال میکند بر ایشان پاکیزه هارا ، وحرام میکند برایشان پلید ها را و فرو می‌نهد از ایشان بار گران و آن تکالیف شاقی راچون زنجیر بر دست وپاهاشان بود ، پس آنان که ایمان آوردند وتعظیم کردند و یاری دادند اورا وپیروی کردند آن نوری را که فرستاده شده با او آن گرو ایشانند رستگاران .

اسلام به انسان ازادی می‌بخشد تاخودرا بشناسد وراه تکامل را انتخاب نموده ودرمسیر آن بااحساس مسئو- لیتهای الهی گام بردارد .

انسان های بی خاصیت ، بی اراده ، دنباله رو ، مزدورواسیرقادر نیستند در جهت تکامل فردی و اجتماعی مصدر کار سازنده و مفید گردند .

انسان بی خاصیت هدفی ندارد راهش مشخص نیست.پس چه انتظاری ازو برد تا درراه رشد شخصی وکمال اجتماعی گام مؤثری بردارد . او که خود درحساب عدم است توقع وجود وکمال از او مفهوم ومعنائی ندارد.

انسان بی اراده جمادیست ساکن وساکت ، هرکسی مطابق میل خود اورا استخدام می کند ، اگر پست کودک ، دیوانه جاهل و یا

عناصر منفعت جو از خود ارادهٔ مستقل ندارند در گرو فرمان معده و اشارهٔ سود و منفعت اند

*****

یک انسان آزاد و مستقل نمی تواند دوجا دو نوع تعهد داشته باشد ، نمی- تواند در دوسازمان رقیب سیاسی عضویت داشته باشد ولاء و تعهد تجزیه را قبول نمی کند .

*****

انقلاب اسلامی افغانستان را نمی توان ازراه صرف پول و تقدیم کمک خرید و وابسته ساخت البته بر مبنای ارزشهای والای اسلام می توان با آن یار و همسنگر شد .

مغروری افتاد فرق دیگران را خواهد شگافت و یا به عبث این سو و آنسو پرتاب خواهد شد ، و اگر بدست

معماری در آمد فرش دیواری خواهد گشت اما ازخود او کاری برنمی‌آید . دنباله روان انسان های بی شخصیت وضعیف النفسی اند که چشم بسوی دیگران دوخته و منتظر اند آنها چه میکنند تابه دنبال شان روان شوند ، اهل ابتکار و تصمیم نیستند ، حرکت شان درسایهٔ دیگران صورت می‌پذیرد ، جبون وبزدل اند ، مسؤلیت را قبول نمی کنند .

« لاتکن امعة تقول أنامع الناس ان أحسن‌الناس أحسنت وان أساؤوا أسات،ولاتکن وطنوا أنفسکم ان‌أحسن الناس أن تحسنوا و ان أساؤوا أن تجتنبوا اساءتهم »

دنیا له رومباش که بگوئی من با مردمان هستم ، اگر مردم کارنیک انجام دادند من هم نکو کاری می کنم و اگر بد کاری نمودند کاربد انجام می دهم ، باید شخصیت پایدار وثابتی درخود ایجاد کنید ، چون‌مردم کارنیک انجام دهند شماهم نیکو کار باشید و اگر کار بدکردند از بدی شان بپرهیزید .

ناگفته نبایدگذاشت آنکس که برمبنای تصمیم وارادهٔ مستقل راهی را انتخاب می کند ویاازشخص‌وگروهی اطاعت و فرمان می‌برد دنباله روی

تحمیل کردن افراد و یا گروهی بر ملت انقلابی افغانستان از راه اعمال نفوذ و صرف پول ، خیانت نابخشودنی به‌روند انقلاب اسلامی است .

نکرده است بلکه بر اساس ارادهٔ مستقل خود گام برداشته است ، در دوران تقلید و اطاعت از دیگران

مسلمان این حقیقت را فراموش نکرده و نباید از یاد برد که چون شخص ویا مرکز فرماندهی از راه خدا(ج) منحرف شود ، و به توصیه و خیر خواهی گوش ندهد وذر اصلاح خود نکوشد آنجا دیگر از گناه و معصیت پیروی نباید کرد ، چه در حال معصیت اطاعت معنائی ندارد .

انسان های متردد و دو دله همیشه برسر دو راهی قرار دارند چه بساکه از بیم اینکه به این راه بروند خطرش کمتر است یا آن راه دیگری در وسط راه ماند مورد تصادم‌ـ مختی قرارگرفته مغزش خرد میگردد ودست و پایش می‌شکند .

چنین اشخاص از لحاظ روانی دچار کشمکش سخت و ناراحت‌کننده هستند ، به جای دل بسته اند اما درچند جای دیگر نیز سرمایه گذاری کرده و دلشان نمی خواهد مربوط به یکجا باشند اگر در سازمانی متعهد باشند درچند سازمان دیگر نیز نام نویسی کرده اند ، جائی کلاهشان راگذاشته وجای دیگری غباء خودرا .

اینها بعضاً قدرت انتخاب را ندارند و نمیتوانند تمیز بدهند که از چند راه کدامین به خیر وصلاح وحق وحقیقت است .

و زمانی هم مردم ابرچو نست ومنفعت پرست اند که می‌خواهند از هرکاسه‌ئی‌لقمه ئی بگیر شان آید ، لذا خود را درهمه جا ، جامیزنند ، اما در واقع درهیچ جا ، جای پائی ندارند . با دوطرف متقابل قضیه

وابستگی در همه اشکال و انواع آن‌فاجـ

یک نواخت معامله‌گری آرزو دارند.

گاه گاهی چنین اشخاص مطابق مثل معروف: دلشان با سیدنا حسین (رض) و شمشیر شان بایزید است.

قرآن کریم چنین اشخاص را محکوم نموده می فرماید:

«ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه»

خداوند برای یک انسان درسینه اش دوقلب نیافریده است.

یک انسان آزاد و مستقل نمی تواند دوجا دو نوع تعهد داشته باشد، نمی‌تواند در دوسازمان رقیب سیاسی عضویت داشته باشند، و ولا و تعهد تجزیه را قبول نمی کند. ناگفته نباید گذاشت عدم تجزیهٔ تعهد این معنی را ندارد که چون انسانی در سازمانی متعهد شد دیگر همه انواع روابط را با دیگران قطع مینماید و یا اعلان جنگ علیه آنها میدهد بلکه مفهوم آن اینست که در تعهد خود مرتکب خیانت نمی شود، بی ثبات و متردد نمی گردد چون بعد از غور و تعمق راهی را انتخاب کرد مانند پرندگان بیقراری هر دم از شاخی به شاخی نمی پرد، و از تعهد خویش خانهٔ عنکبوت نمی سازد که با کمترین حرکتی از هم بپاشند.

گروه سازی و رهبر تراشی برای ملت بخون غنوده ئیکه در میان امواج اشک و خون شنا میکنند ما را بیاد مثل محلی مان می‌اندازد که: بز در غم جان و قصاب در غم چربو.

عناصر منفعت جو از خود اراده مستقل ندارند، درگرو فرمان معدمواشاره سود و منفعت اند، انسان های منفعت جو راه مشخصی ندارند، هر جا به دنبال سود میگردند، قدرت مقاومت در برابر مشکلات را ندارند فاقد ثبات و استقامت اند، هر جا لقمهٔ چربی به‌گیر شان آمد عهدوپیمان وایمان همه را فدای آن می سازند. چنین اشخاص به درد هیچکس جز خود شان نمی خورند اینها اگر با کسی یار و همراه شوند فقط تاروزگار امنیت و آرامی اند چون خطری را در افق دیدند اگر چار میخ هم شوند فرار میکنند.

قرآن کریم ازاین قماش اشخاص چنین یاد میکنند:

ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین»

و از جمله مردم کسانی اند که می پرستند خدا را بر کناری پس اگر برایش خیری رسید مطمئن می‌گردد واگرآفت، وبلائی به سرش ریخت عقب گرد می‌نماید، به دنیا و آخرت خود زیانمند می گردد وهمین است خساره وزیان آشکارا.

هر چه عناصر مزدور و برده صفت که از خود اراده واختیارندارند وبه اشارهٔ باداران خود می چرخند چنین اشخاص همیشه برای خود و

بعه‌آور ترین پدیده های تاریخ است.

اجتماع مانند وعارالد، خیری ازآنها متصور نیست«کل علی مولاه لایأتی بخیر »تکیه بر بادار خود داشته‌عملی نیک ازو برنمی آید .

انسان هائیکه حلقهٔ مزدوری و غلامی دیگران رابرگردن نهندوجدان وضمیر خود رابفروشند هرگز از دین فروشی ووطنفروشی عاری ندارند ، اینها حقیرترین انسانهای تاریخ اند، دربرابر مصلحین، بی حیاء وعصیانگر ودرمقابل طواغیت ومستکبرین،مطیع و گوش به فرمان اند ، ضربات جبران ـ ناپذیر در تاریخ اسلام از طرف چنین عناصر ، متوجه مسلمانان شده است، اینها دایم مرکب های سواری استعمار گران بوده اند ، همچنان عامل راه یافتن استعماربه کشور ماکه همه روزه هزاران تن ازفرزندان بیدفاع ملت مظلوم ما را بخاک وخون می کشد همین مزدوران حقیر خلق وپرچم و باداران مزدورشان دردوران نظام فاسد شاهی بود که چنین بلائی را برملت ما آوردند .

این حقیقت بر واضح و روشن است که در سر آغاز هر عمل انقلابی و مشکل، عناصر بی خاصیت وبی اراده، متردد ؛ جبون وبزدل و مزدور جرأت نمی کنند دل بدریا دهند و باشکلات پنجه‌نرم کنند و درمیان امواج خروشان کشمکش ها داخل شوند ، در چنین او ضاع و احوالی تنها عناصروارسته و مصمم و با اراده اند که تصمیم میگیرند ، در میان طوفان ها شنا میکنند ، باامواج خشمگین مسؤ لیتها در می آویزند ، در دل صخره ها راه می‌جویند ، حیات شرافتمندانهٔ انسانی را در ستیز و مبارزه می‌یابند اماچون تنور انقلاب گرم شد منفعت جویان پیشا پیش دویده و از همه اولتر میخواهند برای خود نان پخته کنند و خودرا در چشم این و آن ، انقلابی جلوه دهند ، آری با اوجگیری انقلاب و پدیدار شدن آثار پیروزی در افق آرمان ملتهای انقلابی و مظلوم ، سود جریان روی صحنه می دوند ، و صریحتراینکه به صحنه کشانده می شوند ، کشور های استعمار گر و مزدورانشان به آهنگ سرمایه‌گذاری درمیان انقلاب ، اشخاص و گروهک برای خود می سازند ، تا بد ینوسیله بتوانند منافع خود را حفظ و یا پایه های لرزان خویش‌را استحکام بخشند.

این یکمطلب تازه درانقلاب‌ها نیست ، در کشور ها ی اسلا می تجارب‌تلخی ازین نوع‌دست اندازی‌ها و به انحرا ف کشیدن ها را بیاد داریم ، چه بسا انقلاب هاکه بدست فرزندان مخلص و مؤمن به آرزوی پیاده کردن حکومت عدل الهی آغاز شده و کاروان های پیاپی از

انقلاب فلسطین آنگاه که استقلال خود را از دست داد و از خط اسلام منحرف شد ، کاملاً بی محتوی شد ، با وجود همه تلاشهای مسلسل خارجی بعنوان جسد مومیائی شده‌ئی درآمد که در سرد خانه های ملل متحد در مناسبات بخصوص در معرض تماشا و گفتگو قرار می‌گیرد ، شلیک رزمندگانش خاموش گردید و بـه جای مسلسل انقلابی ، شاخچه زیتون بعنوان سازش و تسلیم بـه نمایش درآمد .

با اوجگیری انقلاب و پدیدار شدن آثار پیروزی در افق آرمان ملتهای انقلابی و مظلوم سود جویان روی صحنه می‌دوند و صریحتر اینکه به صحنه کشانده میشوند ، کشور های استعمار گر و مزدوران شان به آهنگ سرمایه گذاری در میان انقلاب ، اشخاص و گروهک ها برای خود می سازند ، تا بدینوسیله بتوانند منافع خود را حفظ و یا پایه های لرزان خویش را استحکام بخشند .

جانبازان سر بکف اسلام در راه این آرمان گرامی با شور وشوق به استقبال شهادت شتافتند ، اما دشمنان قسم خوردهٔ اسلام در هرمقطعی که جای پائی یافتند مزدورانی را موظف کردند تا جریان انقلاب را منحرف و به سود ایشان بگردانند .

پس اگر انقلابیون استقلال خودرا حفظ نکنند و از خط اصولی انقلاب خویش باپایمردی و هوشیاری دفاع نکنند امکان وارد آوردن ضربت بر انقلاب در هر مرحله و مخصوصاً در دورانیکه انقلابیون جهت بدست آوردن نتائج نهائی سخت در گیرند متصور است .

درینجا دو مثالی از دو انقلاب اسلامی می‌آوریم که تا اولین لحظات پیروزی چهرهٔ انقلاب کاملاً مشخص و اسلامی بود و در صحنه های خونین نبرد همان مسلمانهای فداکار و جان برکفی بودند که جز اسلام به هیچ راه و رسم دیگری ایمان نداشتند اما چون انقلاب پیروز شد از بیرون سنگر های مؤمن لاش خوارانیکه در انتظار نشسته و یا در کمین قرارداده شده بودند روی صحنه ریختند و بروی جمجمه شهیدان بنائی را ریختند که برای برکندن آن وویران کردن آن و امثالش خون پاک این شهیدان ریخته بود .

در یمن جنوبی ملت مؤمن آن سرزمین علیه استعمارگران انگلیس که صدوبیست سال برآن دیار فرمانروائی داشت قیام کردند ، شهیدان زیادی دادند ، چون انگلیس ها دریافتند که دیگر نمی توانند دراین سرزمین باقی بمانند کمونیستهای لاشخواری را که برای چنین روزی آماده کرده بودند روی صحنه آوردند و این وطنفروشها

چه ناروائی هائی نیست که بر این ملت زجر دیده نیاوردند ، اجساد آن مسلمانان مبارز ، رزمنده و مؤمن که همیشه در سنگر بودند بدست ناپاک این جنایتکاران بزیر زنجیر تانکها خورد شده و یا بدنبال موتر ها بسته شده قطعه قطعه گردیدند . مزدوران حاکم برمقدرات مردم یمن جنوبی ، گاهی خودرا بیک اردوگاه می فروشند و زمانی بدیگری ، و از اینکه مردم به چنین رژیم مزدوری قانع نیستند پس باید کشتارگاه طور دائم فعال باشد، تا هرکسی سربلندکرد سرش را ببرند، اینست حاصل وابستگی انقلاب وخود فروختگی دار و دستهٔ حاکم .

درکشور الجزائر ملت قهرمان این سر زمین علیه استعمار پلید فرانسویها قیام کردند ، این قیام خونین توسط رهبران دینی و روحانیون آگاه و مبارز و امثال ابن بادیس ، عبد القادر جزائری و غیره آغاز و رهبری شد ، مساجد ومراکز دینی ، پرورشگاه و اردوگاه های مجاهدین بود ، ملت مسلمان الجزائر به دفاع از مقدسات و آزادی کشور اسلامی شان و پایه گذاری حکومت

این حقیقت پر واضح و روشن است که در سر آغاز هر عمل انقلابی و مشکل ، عناصر بی خاصیت ، بی اراده،متردد ، جبون و بزدل جرأت نمی‌کنند ، دل بدریا دهند و با مشکلات پنجه نرم کنند و در میان امواج خروشان کشمکش ها داخل شوند ، در چنین اوضاع و احوالی تنها عناصر وارسته و مصمم و با اراده اند که تصمیم می گیرند ، در میان طوفان ها شنا میکنند با امواج خشمگین مسؤولیتها در می آویزند ، در دل صخره ها راه می‌جویند ، اما چون تنور انقلاب گرم شد ، منفعت جویان پیشاپیش دویده و از همه اولتر می‌خواهند برای خود نان پخته کنند و خود را در چشم این و آن ، انقلابی جلوه دهند ۰

عدل الهی از هیچ نوع فدا کاری دریغ نمی‌کردند ، زن و مرد پیر و جوان همه با شور و شوق در صحنهٔ خونین کا ر زار شرکت نمود و با کمال صبر واستقامت دربرابر هجوم وحشیانه و بیرحمانهٔ دشمن مقاومت

می کردند و با دادن بیش از یک مایون شهید و تحمل رنجهای طاقت فرسا سر انجام الجزائر آزاد شد اما دست کثیف استعمارنگذاشت فرزندان مجاهد این سرزمین حکومت اسلامی دلخواه خود را پایه گذاری نمایند ، سر بازان مسلمان که به آرزوی پیروزی اسلام جانبازی کرده بودند بسوی سلول های وحشتناک زندان برده شدند ، عدهٔزیادی ازآنان بعد از پیروزی به دست حکمداران خود فروخته شهید شدند ، و بجای اسلام افکار پوک و بی محتوای سوسیالیزم به خورد دولتمردان فرمایشی داده شد تا علی رغم خواستهٔ مردم د ر آنجا پیاده شود و در نتیجه بار دیگر الجزائر قهرمان در زنجیر وابستگی قرار گرفت ، تازه قشرهای مختلفی متوجه این اشتباه شده زمزمهٔ اعادهٔ اسلام براو رنگ رهبری بحیث یکی از قضایای داغ در میان مردم این سرزمین مطرح شده است ، و چنانچه احمد بن بیلا بعد از سالها مطالعه و تحقیق این حقیقت را فا ش اعلا ن می کند که : **التخاب سوسیالیزم بجای اسلام بعد از پیروزی انقلاب** در الجزائر اشتباه بزرگی بود ، چه د یگر جز اسلا م نمی تواند جوامع انسانی را بسوی ساحل نجات رهبری کند ، امید واریم روزی فرا رسدکه ملت قهرمان الجزائر درآرمان والای خود یعنی پیاد ه کردن حکومت اسلامی موفق گردد .

وابستگی انقلابها تنها درمرحلهٔ پیروزی باعث انحراف انقلاب ومانع پیادهشدن‌آرمان‌والای انقلابیون‌نبوده، بلکه در همهٔ مراحل باعث ضربت زدن بر انقلاب و درهم کوبیدن آن می‌گردد . چه بسا نهضت های انقلابی که د ر دوران شگوفائی وقوت به علت ازدستدادن استقلا ل و به علت وابستگی ، پژمرده و بی محتوی و

منحرف گردیده و ازهم می پا شند، بد نیست ازنهضت های زمان معاصر نا م بریم .

انقلاب مردم مسلمان فلسطین در راه آزادی کشور محبوب شان از چنگال صهیونیستهای غاصب، مراحل مختلفی راپشت سرگذاشت . در سال ۱۹٤۸ م همینکه استعمار جهانی در راه جداساختن مشرق ومغرب کشور های عربی ومسلمان ، اسرائیل را بعنوان دانهٔ سرطانی درقلب دنیای

به پاخاستند وپیش آهنگان سربکف اسلام به فلسطین ریختند وباواردآوردن ضربات کوبندهٔی دشمن نوپارا به نابودی تهدیدکردند ، در اینجا بار دیگر دست دسیسه های دشمنان کارگرشد ، انقلاب توفندهٔمردم بپا خاستهٔ مسلمان را در مهارکشورهای وابسته کشاندند و قوای مشترک از کشورهای عربی تشکیل شد وجلو حملات شکوهمند مجاهدان سربکف راگرفتند ومدعی شدند این نیروی

فدائیان اخوان المسلمین در عهد فاروق پادشاه مزدو رمصر باچنین عکس العملی رو برو شدند .

چون ملت مسلمان فلسطین باچنین خیانتی رو بروشد باردیگر خود ، ابتکار عمل را در دست گرفت و بر ـ هبری حرکت شکوهمند اسلامی به مبارزه آغازکرد وروزبروز شوروشوق مجاهدین فزونی میگرفت وشهدائیان اسلام بادلاوری برمراکز دشمنان یورش می بردند ، اوجگیری انقلاب

در دوران تقلید و اطاعت از دیگران ، مسلمان این حقیقت را فراموش نکرده و نباید از یاد برد که چون شخص و یا مرکز فرماندهی از راه خدا منحرف شود و به توصیه و خیر خواهی گوش ندهد و در اصلاح خود نکوشد ، آنجا دیگر از گناه و معصیت اطاعت نباید کرد ، چه در حال معصیت اطاعت معنائی ندارد .

عرب واسلام غرس نمود وبرای بقای این جرثومهٔ خبیث تروریستهاوآدمکشان حرفوی را ازشرق وغرب باامکانات وسیع فرستاد، تاملت بیدفاع فلسطین را از راه کشتار بیرحمانه و دهشت افگنی ازخانه ودیار شان بیرون ریزند وبجایشان رهزنان و دهشت افگنان صهیونیست جابجاگردند، ملت قهرمان فلسطین ومسلمانان باهمه محرومیتهای که داشتند ازنقاط دیگرجهان باشور وشوق برای مقابله بااین توطئهٔ ننگین

مشترک جهت بیرون راندن اسرائیل وآزادی فلسطین ، جنگ را رهبری می نماید ، وبعد از چند برخورد فرمایشی همه شکست خوردند وبدینو سیله پایهٔ لرزان صهیونیستهارااستحکم ساختند، دسیه آنقدر بیشرمانه بود که چون قهرمانان آزادمنش همینکه از صحنه های خونین معرکه برمی گشتند بجای اینکه مورد استقبال قرارگیرند به حالت خسته ومجروح تحویل سلولهای وحشتناک زندان می شدند،

فلسطین باردیگر دشمنان را متوجه پیاده کردن دسیسه های جدیدگردانید تاانقلاب را این بار از داخلش بکوبد دسیسهٔ ماهرانه طرح شد تاجنبش فلسطین که برمبنای تعالیم والای اسلام آغازشده است منحرف ، بی محتوی و وابسته گردد .

لذا بجای اندیشهٔ دو رانساز وانقلابی اسلام مفاهیم پوسیده واندیشه های بی محتوای نیشنلیزم عربی ، مارکسیزم، سوسیالیزم وسیکولریزم ،

مطرح شد ، شرق وغرب هرکدام برای خود سرمایه گذاری نمودند وآنچه بگیرشان می‌آمد به غارت می بردند ، گروه های مزدور وبه ظاهر انقلابی باعملیات‌فرمایشی چون‌ربودن هوا پیمائی واذیت وآزار مسافران بیگناه و یاحمله بر نمایشگاه ورزشی وبابه گروگان‌گرفتن اشخاص بی‌غرض اذهان ملتهاراعلیه مردم‌آواره ومحروم فلسطین تحریک می کردند .

روسها که در آغاز حملات قهرمانانهٔ مجاهدان مسلمان رامحکوم نموده ومی‌گفتند : « باگزیدن کیک پوست خرس آزاری نمی‌بیند » بعدها که اوجگیری انقلاب را دیدند چاراسبه برای مهارکردن آن بسوی شرق میانه دویدند وبه حیله های گوناگون زمام رهبری جنبش آزادی فلسطین را بدست گرفتند ، واینکه بعداز دست اندازی وبه تعبیر خود شان حمایت جنبش آزادی فلسطین‌چه بلائی بالای ملت فلسطین وکشور های عربی آمد ، واسرائیل باچه اطمینان وآرامش قسمت زیادی از خاک های چهارکشور عربی : مصر سوریه ، اردن ولبنان راگرفت ، از نظرها پوشیده نیست .

نهضت آزادی فلسطین تنها درمیان غرب وشرق تقسیم نشدبلکه وابستگان شرق وغرب درکشورهای عربی نیزدرمیان خود دست به تقسیم نهضت آزادی فلسطین‌زدند، بعثیهای سوریه وعراق ، سوسیالستهای قاهره لیبی والجزائر ، ومحافظه‌کاران خلیج هرکدام برای خود گروهی ساختند ویا خریدند ، دیگر در موزیم جنبش آزادی فلسطین همه چیز یافت می‌شد، تنها اسلام وملت فلسطین نبود .

کشورهای عربی یاازراه شعار ویاپول ملت فلسطین را فاسد وبی محتوی ساختند ، دردوران نیرومندی نشنلیستهای سوسیالیست نما ، درعهد ناصر ـ که نه نیشنلیست بود ونه هم‌سوسیالیست‌منشی عمومی(دبیرکل) حزب سوسیالیست مصر علی صبری غرش کنان از شکست ناپذیری عربهای سوسیالیست در برابر صهیونیزم و امپریالیزم غرب مژده میداد ، و ناصر چندین بار ، اسرائیل را در بحر ابیض متوسط یکسره میریخت ! و باز می کشید ! و بجایش می گذاشت ! اما در نهایت و با کمکهای بیدریغ کشور دوست و با نیروی شان روسیه وارد وگاه کمونیزم با چه افتضاح و شکستی ، شش ساعت هم مقاومت نکرده خاک های وسیع چند کشور عربی را تحویل اسرائیل کرد .

بعداز اینکه دیگر جنبش آزادی فلسطین از لحاظ ذهنی وعینی «ترکه»

انقلاب اسلامی افغانستان میراث یتیم و مال بیکس و بی صاحب نیست که از هر طرف دستهای تاراجگران بسویش دراز گردد و هرکس هر آنچه بدستش آید به غارت برد ، این انقلاب راه خود را انتخاب و پای خود را محکم بر زمین گذاشته است کسی قادر به انحراف و اغواگری آن نیست ، و با ضربات توطئه گرانه از جای خود نمی جنبد ، هرکسی خواهد به این صخره پولادین شاخ زند سرش را خواهد شکست،این موج خروشان به پیش میرود،بند ها و موانع ، راه آن را سد نخواهد کرد .

ناگفته نباید گذاشت ، عدم تجزیه تعهد این معنی را ندارد که چون انسانی در سازمانی متعهد شد دیگر همه انواع روابط را با دیگران قطع می نماید و یا اعلان جنگ علیه آنها میدهد بلکه مفهوم آن اینست که در تعهد خود مرتکب خیانت نمی شود ، بی ثبات و متردد نمی گردد.

و «تقسیم» شد نه تنها جنبش مورد ضربات سخت دشمن صهیونیستی قرار گرفت بلکه بدست همین کشور های عرب و احزاب مترقی و مزدور و به پول و سلاح کشور های وابسته بقدری کشته شد که حتی اسرائیل قادر نبود که تا این حد دست به کشتار وسیع و بیرحمانه زند ، کشتار های تل الزعتر ، وادی بقاع ، صبرا و شاتیلا که به همکاری اسرائیل توسط رژیم بعثی سوریه صورت گرفت بقدری بیرحمانه بود که حتی در اردوگاه پناهندگان ، کودکان ، زنان و پیرمردان در میان خون و آتش دست و پا میزدند و جلادان بیرحم بعثی با دیدار این فاجعه های جانسوز هنوز هم تشویق شدند و خواهان این بودند که جنبش آزادی فلسطین را سر بسته به زنجیر مزدوری خود کشانند .

انقلاب فلسطین آنگاه که استقلال خود را از دست داد و از خط اسلام منحرف شد کاملاً بی محتوی شد ، با وجود همه تلاشهای مسلسل خارجی بعنوان جسد مومیائی شده ئی در آمد که در سرد خانه های ملل متحد در مناسبات بخصوص در معرض تماشاوگفتگو قرار میگیرد، شلیک رزمندگانش خاموش گردید و به جای مسلسل انقلابی ، شاخچهٔ زیتون بعنوان سازش و تسلیم به نمایش در آمد .

گر چه با اوجگیری انقلابهای اسلامی فرزندان مجاهد فلسطین بار دیگر به آرمان هدایت انقلابشان در مسیر اسلامی ، گامهای مؤثری بر داشته اند ، امیدوارم این فرزندان مؤمن اسلام و فلسطین که جهاد را راه خود و شهادت را از عالیترین آرمان های خود میدانند همه زنجیر های وابستگی را در هم شکنند و صهیونست های غاصب را بیرون ریزند و فلسطین اسیر را آزاد سازند.

انقلاب مردم مسلمان اریتریا که در آغاز به همت مجاهدین مسلمان شروع بکار نموده و به قوت تمام بر دشمن ضربات سنگین وارد نمود و چند بار قادر به آزاد ساختن ساحهٔ بزرگی از میهن اسلامی شان گردیدند سر انجام شکار همین دسیسه گردیدند ، قدرت های استعماری از راه مزدوران شان به تقسیم و پراگندگی آنها پرداخت ، از مسیر اسلامی منحرف و به گروه های مزدور مارکسیست وسوسیالیست تقسیم شدند ، گر چه هنوز هستند کسانی در میان این انقلاب که خواهان استقلال و اصالت اسلامی آنند ، امید است که مسلمانان مبارز بتوانند جریان انقلاب رابجای اصلی خود قراردهند.

جنبش انقلابی مورو را در فلیپین این توطئه ها مورد تهدید قرار داده است ، امید است با حفظ اصالت و استقلال مبارزهٔ ملت مسلمان مورو به پیروزی نائل گردد.

حال بر میگردیم به انقلاب اسلامی در میان ملت بخون خفتهٔ خود مان تا در رابطه با وارستگی استقلال انقلاب چه مشکلاتی داریم.

تازه وقتیکه انقلاب آغاز شد فرزندان صدیق ومؤمن با دست خالی علیه مزدوران روس به پا خاستند ، هیچ کس نه سازمانهای اسلامی و نه هم کشور های مسلمان توجه جدی به انقلاب داشتند ، و چه بسا که این عمل رایک اقدام عاقبت نیندیشانه! و بی ثمر میخواندند ! کشور های غیر مسلمان این قیام را محکوم می نمودند و چون ارتش خون آشام روسی بر حریم کشور ما بصورت وحشیانه یورش برد همه وحشت زده شدند در روز های اول فکر میکردند امکان دارد بعد ، از دو سه هفته انقلابیون مسلمان همه سرکوب گردند و سکوت مرگبار آرامش همه جا را فرا گیرد و ارتش خونخوار سرخ کاملاً بر اوضاع مسلط گردد ، اما همینکه دیده شد نه تنها مقاومت سرکوب نگردید بلکه در جهت در هم کوبیدن حملات مسلسل و وسیع دشمن به پیروزی های چشمگیری نایل شد ، درینجا بود که دیگر مقاومت مردم مسلمان افغانستان توجه همه را بسوی خود معطوف ساخت .

دوستان ، دلسوزانه ودشمنان سود جویانه و یا دشمنانه به انقلاب ما می نگریستند ، و درین رابطه دشمنان به حکم حقد و حسدی که به اسلام و انقلابهای اسلامی دارند در حساب های خویش با ملتهای مسلمان دچار اشتباه می شوند وگاهی هم خصمانه موضعگیری می‌نمایند که درظاهر دلسوزانه اما در واقع دشمنی و انتقام گیری از اسلام و مسلمانان است، باوجودیکه همه‌میدانیم ابرقدرتها با همه اختلافات وکشمکشهای فیما بین شان بر سر دشمنی با رشد اسلام و مسلمانان متفق القول اند ،البته عملکرد هایشان درین رابطه فرق دارد، بهمه حال اردوگاه غرب در موضوع گیری خود به انقلاب افغانستان حالت به ظاهر مؤید را گرفت و در حقیقت میخواستند در برابر یار غارتگر ورقیب اردوگاه کمونیزم به سردمداری روس بعنوان عنصر فشار استفاده نموده ودر تقسیم منابع نفوذ و چپاول کردن سرمایه های مسلمانان به اتفاق رسند، زمانی هم بعنوان یک عنصر تبلیغاتی در پیروزیهای احزاب به رقبای سیاسی به کار برده می شد ، اما همینکه به هدف معین میرسیدند دیگر موضع شان تغیر می یافت ، هیلموت کولن صدر اعظم آلمان در دوران مبارزات انتخاباتی به مردم آلمان وعده میداد چون حزب او در انتخابات برنده گردد به قضیهٔ افغانستان توجه جدی مبذول مینماید وبدینوسیله مردم کشور خود را که مانند سایر کشور های غربی که از مقابله با روسها چون بید می لرزند ، مطمئن می ساخت او خواهد کوشید روسها در افغانستان بیشتر غرق شده وشکست بخورند تا توان حمله را بر کشور های غربی از دست دهند .

اما همینکه در انتخابات پیروز شد دیگر همه وعده هایش تنها حرف بودند که در هوا پراگنده شدند .

سوسیالیستهای اروپائی که با هجوم ارتش سرخ وجنایات ننگین آن به بن بست سختی روبرو شده بود ، ونتایبهای تبلیغاتی شان که با بوق وسرنای همیشه پخش نموده و مدعی

ما هرقدر موانع و مشکلات را در برابر خود احساس کنیم به همان اندازه به اصالت انقلاب برحق خود یقین ما بیشتر میشود چه میدانیم راه رهروان راه حق از قالین و مخمل فرش نشده ، این راه از میان صخره ها وخارهای نوک تیز عبور میکند.

غربی ها گاهی شکل حکومت آینده افغانستان را طوری استخوان بندی میکنند که باب دندان روسیه هم باشد ، و وقتی هم زعیم و رهبر می‌تراشند تا افغانستان بعد از انقلاب را اداره کند همین هدف را دنبال می کنند ، آنچنان که ظاهر شاه فاسد را در این اواخر با بوق و سرنا از خوابگاه آرامش بدرقه کنان تا روی صفحه جراید و حنجره رادیوها آوردند تا بحیث زعیم محبوب !! ملتیکه از برکت !! حکمروائی چهل ساله اش با این فاجعه روبرو گشته ، دو باره بر گردانند .

بودند که سوسیالیزم پشتیبان محرومان و مدافع رنجبران و پیام آور صلح وامنیت در جهان است همه بر زمین افتاد ودندان های خون آلود خرس پوش آهنگ شان که بخون مردم مظلوم و بیدفاع و محروم افغانستان سرخ وخون چکان بود پدیدارگشت ، دیگر حیران بودند که به‌رأی‌دهندگان

فریب خوردهٔ شان چه بگویند؟ و ازخودوازاندیشهٔ پوسیدهٔشان چه‌نوع دفاع کنند؟ همان بود که در آغاز ، هیا هوی بی محتوائی را سر دادند که این هجوم کمونیزم نبوده ، حملهٔ روسها از اندیشهٔ کمونیزم جداست ودلیل به این هم اینست که عناصر سوسیالیست (خیالی) در افغانستان با روسها در نبرد است ، ودرین‌رابطه اجتماعات وکنفرانسهائی دائرنمودند و چهره های دروغین کمونیستهای

منفور و فراری را در غرب بعنوان مبارزین وانقلابیون به نمایش گذاشتند، اما چون خورشید حقیقت تابنده تر از آن بود که با دستهای دسیسه کاران پنهان گردد ، سر انجام دیدندکه‌در صحنهٔ انقلاب ودر سنگر های خونین آن جز رزمندگان جان برکف توحید کسی‌دیگری نیست لذا بی مضمون باقی ماندند با این حال بازهم مدعی شدند ما از هجوم روسها راضی نبوده و آنرا محکوم می کنیم و قهرمانانی های ملت مسلمان افغانستان را تأیید می کنیم .

آمریکائیها که مشت محکمی برفرق‌خود درویتنام بدست کمونیست‌ها خورده بودند از درگیری رقیب غارتگر خود در افغانستان خرسند شدندلذا واشنگتن با قیافه‌های‌دروغین مدعی شد که در انقلاب افغانستان جای پائی دارد ، و این انقلاب را

تأیید وحمایت می کند وبدینوسیله درحالیکه روسها را به کوبیدن هر چه وحشیانه تر مردم مظلوم و بیدفاع افغانستان تشویق می کرد ، درگیری اورابامات‌بپاخاسته وقهرمان‌افغانستان شدید تر می ساخت او می دانست که ملت مسلمان افغانستان که شیدائیان‌حریت و فدائیان اسلام‌الدهر گز در برابر دشمن تسلیم نخواهند شد و روسها قادر نخواهند بود که این ملت رابه‌آسانی شکست دهندلذا از هر طرف که ضربت ببینند باز هم به نفع امریکاست ،درین‌جریان‌مبارزین مؤمن واصیل افغانستان این حقیقت را به همه اعلان کردند که قیام‌این ملت، قیام‌اسلامی وجهت‌پیاده‌کردن آرمان‌بزرگ(پیاده کردن‌نظام اسلامی) بعمل آمده است ، واین انقلاب همه زنجیر های اسارت ووابستگی را درهم

می‌شکند ، آزاد مردان انقلابی در افغانستان که در راه درهم کوبیدن زنجیرهای سنگین کمونیزم وسلطه‌جوئی روسها باشوروشوق به‌استقبال شهادت می شتابند ، دیگر به هیچ کسی اجازه نمی دهند بار دیگر آنها را در زنجیر وابستگی هابکشانند ، آنهاکه به‌انقلاب افغانستان دوست وعلاقه مند اند باید بدانند که ملت آزاد منش افغانستان به حساب از دست دادن‌دین وآزادی خویش باهیچ کشور وملتی‌دوستی‌نکرده وهرکسی‌راکه خواسته باشددوباره‌این ملت را دنباله رو و وابسته سازد سر سختانه بااو می‌رزمند وهمینکه‌دانستند ازمیان این صخره پولاد نمی توان نفوذکرد وانقلابیون افغانستان دیگر عناصر بی‌اراده ودنباله روی‌نیستندکه درمیان شان سرمایه گذاری‌کرد و به زنجیر وابستگی کشاند لذا به زعم خود به تقسیم بندی انقلاب‌به بنیادگرایان و اعتدال پسندان پر داختند و خیال نمودند اگر از طریق بنیاد گرایان ممکن نباشد از راه اعتدال پسندان می توان در انقلاب نفوذکرد ، بی خبر از اینکه دیگر صفوف انقلابی افغانستان در سنگر های افتخارآفرین شان همه جا مستحکم‌وپولادین است اگر افراد و آحادی سراغ شوند که تسلیم وابستگی گردند حساب شان‌از انقلاب و مردم انقلابی افغانستان جدااست .مایقین داریم‌که رزمجویان زنجیر شکن درافغانستان به هیچکس اجازه نمی دهند ،مردم ما را که از یک‌زنجیر‌نجات می‌یابند به‌زنجیردیگر بکشانند .

در این میان دشمن رسوا و بد نام که ضربات سختی بر فرقش خورده وکارش درهمه ابعاد نظامی ، سیاسی وایدیولوژیکی به افتضاح‌کشیده است به هرزه سرائی پرداخته پای رقیبان رسوای خود رادر شکست های‌نظامی اش دخیل می‌داند ، اما دروغگو که حافظه ندارد از راه مطالبهٔ آتش بس باجبهات قهرمان ادعای کاذب خود را خودش غلط وهرزه ثابت می کند ، این تلاشها ازهرجا به هرشکلی که باشد بیهوده و بی اثر است ، رزمندگان مؤمن درانقلاب افغانستان درهمه مراحل انقلاب خودرااصیل و ناب ، مستقل وغیر وابسته‌نگهداشته، وباهمین اراده وایمان تاسرحدپیروزی ودر دم شکستن آخرین سنگر دشمن به پیش می‌روند.

علاقمندی و ارتباط مسلمانان ملتها و کشورهای اسلامی طور دیگر است ملتهای مسلمان ازانقلاب اسلامی افغانستان با شور و شوق استقبال کردند و هم اکنون موج خروشانی از دلسوزی و محبت به انقلاب اسلامی افغانستان در اغلب

نهضت آزادی فلسطین تنها در میان‌کشور های غرب و شرق تقسیم نشد ، بلکه وابستگان شرق و غرب در کشور های عربی نیز در میان خود دست به تقسیم نهضت آزادی فلسطین زدند بعثیهای سوریه و عراق ، سوسیالستهای قاهره ، لیبی و الجزایر و محافظه کاران خلیج هر کدام برای خود گروهی ساختند و یا خریدند ، دیگر در موزیم جنبش آزادی فلسطین همه چیز یافت می‌شد ، تنها اسلام و ملت فلسطین نبود .

کشور های مسلمان در جریان است هرچه دولتهای اسلامی در رابطه با پشتیبانی و حمایهٔ مؤثر عموماً حیثیت تماشاچی را داشته ، و موضع گیری معنوی و سیاسی شان هم ضعیف ، ترسو و غیر قاطع بوده است.

«الا من رحم ربک» با این حال بعضی از سران کشور های اسلامی نه بعنوان دلسوزی به انقلاب بلکه از باب استهلاک محلی حرف از کمک و همکاری به انقلاب زده اند

چون سد پولادین قرار گرفته است لذا نباید از پیروزی آن در هراس بود ، و در عین حال متوجه این حقیقت بود که نمی توان از راه صرف پول و تقدیم کمک آنرا خرید و وابسته ساخت ، البته بر مبنای ارزشهای والای اسلام می توان با آن یار و همسنگر شد.

برخورد سازمانها و نهاد های اسلامی در کشور های مسلمان با انقلاب اسلامی نسبت به دولتهای

به این خیال خام که انقلاب خط ندارد و برایش خطی مشخصی باید کرد ، افراد و یا گروهک های دستوری ساخته و در جهت تقویت و سرپرستی آن آنچه از دست شان برآمده همکاری و کمک نموده ، و با گروهای اصیل که انقلاب را آغاز و جهت داده اند و مردم مسلمان و مجاهد افغانستان از آنها حمایت می کنند ، درگیری های بیحاصل را راه انداخته و به خیال خود در جهت

اگر افراد و آحادی سراغ شوند که تسلیم وابستگی گردند حسابشان از انقلاب و مردم انقلابی افغانستان جداست ، ما یقین داریم که رزمجویان زنجیر شکن در افغانستان به هیچکس اجازه نمیدهند ، مردم ما را که از یک زنجیر نجات می‌یابند به زنجیر دیگر بکشانند .

هر چه هوس اینکه انقلاب را به محور خود بچرخانند ظاهراً در ذهن کمتر از این کشورها به چشم می خورد شاید بترسند نشود دست دراز کردن به آن پنجهٔ بعضی را بسوزاند البته این حقیقت است که برکات پر ثمر این انقلاب در دوران نبرد خونین آن و بعد از پیروزی ، متوجه همه کشور ها و ملتهای مسلمان است . این انقلاب سنگر مستحکم دفاع از حریم اسلام و مسلمانان جهان و بخصوص در منطقه است که در برابر سیلاب ویرانگر سرخ

اسلامی متفاوت بوده سازمانها و نهاد های اسلامی کوشیده اند دلسوزانه با انقلاب اسلامی برخورد داشته و در جهت کمک رسانی و پشتیبانی و حمایت از مجاهدین تلاشهای مثمر و با ارزشی نموده اند در مجموع عملکرد این سازمانها قابل تمجید و ستایش است ، اما نا گفته نماند که به علت نا آگاهی از عمق انقلاب وروحیهٔ مردم افغانستان و زمانی هم بر اساس سلطه جوئیها غلط بعضی خواسته اند در امور انقلاب مداخله نمایند ، گروهی

تضعیف این گروها و تقویت افراد دستوری خویش پرداخته اند ، وبعضاً بصورت ظالمانه برچسپهای ناچسپ را بسوی سنگرداران اصیل انقلاب حواله کرده اند ، وبا این عمل نا آگاهانه برای دشمن غدارخوش خدمتی هائی انجام داده اند ، وبعضی از حلقه‌های اسلامی که تا حدی تحت تأثیر داد وستد های مالی قرار دارند برای نفوذ بیشتر در انقلاب وبزعم شان جهت جلوگیری از انحراف آن به غرب ویا شرق به افراد ویا گروهی سخاوتمندانه

قیام این ملت ، قیام اسلامی و جهت پیاده کردن آرمان بزرگ (پیاده کردن نظام اسلامی) بعمل آمده است و این انقلاب همه زنجیر های اسارت و وابستگی را در هم می شکند آزاد مردان انقلابی در افغانستان که در راه در هم کوبیدن زنجیر های سنگین کمونیزم و سلطه جوئی روسها با شور و شوق به استقبال شهادت می‌شتابند ، دیگر به هیچ کسی اجازه نمی دهند بار دیگر آنها را در زنجیر وابستگی ها بکشانند .

پول داده اند تا بعنوان قدرت نیرومند وفیصله کن روی صحنه آمده و خود را بر دیگران تحمیل نماید .

غافل از اینکه انقلابها و انقلابیونیکه درمعرض خرید و فروش قرار گرفتند دیگر کاری از دست آنها برنمی آید .

این نوع تشبثات در حالیکه جز توهین وبه مسخره گرفتن انقلاب مفهومی ندارد ثمری هم برای مداخله گران نمی دهد ، زیرا همینکه ملت قهرمان افغانستان در یافت که فلان شخص ویا گروه ازخود ، اراده واستقلال نداشته ، خود فروخته ویا دستوری است ، با قاطعیت سرکوب و نابودش می کنند ، تحمیل کردن افراد و یا گروهی برملت انقلابی افغانستان از راه اعمال نفوذ ، صرف پول وتهمت بستن ، به روند انقلاب افغانستان خیانتی نابخشودنی است ، ملت آزاده وقهرمان افغانستان با این عمل ازهر سوئیکه باشد قاطعانه برخورد می کند وهر کسی که به چنین مداخلاتی تن دردهند بعنوان خائنین تاریخی محاکمه خواهند شد .

آنها ایکه به انقلاب افغانستان دلسوزی دارند ، کسانیکه از انحراف انقلاب بیمناک اند می‌توانند بدون اینکه دست بمداخلهٔ نا درست زنند ، انقلاب را به بی‌خطی و بی آرمانی تهمت بندند از راه انقلاب که شکل گرفته و راهش مشخص است واز راه سنگرهای اصیل وهمه‌گیرآن مخلصانه دست برادری دهند و از راه دروازه وارد افغانستان شوند نه ازپشت بام ، و داخل پنجره یاسر دیوار .

گروه سازی ورهبر تراشی برای ملت بخون غنوده نیکه در میان امواج اشک و خون شنا می کنند مارابیاد مثل محلی مان می اندازد که: بز در غم جان وقصاب‌درغم چربو .

این تلاشها درست شباهت به توطئه هائی دارد که محافل شکست خورده ئی غربی برای افغانستان میریزند ، زمانی افغانستان را به چند بخش تقسیم نموده برای روسیه سهمیه اش راحواله‌میکنند وبه دیگران هم أسهام شانرا میدهند و بنام افغانستان هم محدودهٔ را مدنظر میگیرند وگاهی شکل حکومت آیندهٔ افغانستان را طوری استخوان بندی میکنند که باب دندان روسیه باشد و وقتی هم زعیم و رهبر می تراشند تا افغانستان بعد از انقلاب را اداره کند ، همین هدف رادنبال می‌کنند ، آنچنان که ظاهرشاه فاسد را در این اواخر با بوق و سرنا ازخوابگاه آرامش بدرقه کنان تا روی صفحهٔ جراند و حنجرهٔ رادیوها آورند تا بحیث زعیم محبوب !! ملتیکه از برکت !!

حکمروائی چهل ساله اش با این فاجعه روبروگشته ، دوباره برگردانند، غافل از اینکه این مردی که از بیم احتمالی وخیالی اعمال تروریست ویا تهدید تیلفونی‌شان ظرف پیش‌ازهشت سال که ملت مسلمان افغانستان بدست مزدوران روس و ارتشیان خون آشامش درمیان سیلاب خون‌شنا می کرد برای محکوم ساختن تجاوز روسها کلمه ئیرا که اگرخواسته می‌شد اظهار کند لبهایش با البور هم باز نمی‌شد و اکنون دل کدام شهری را درسینه اش پیوند کرده اند که چنین هوائی برسر و آرزوئی در دل پرورانیده است .

ما از حلقه های توطئه‌گر غربی گله‌ئی نداریم،زیراکارایشان‌همین‌است و چنین خواهندکرد و درنتیجه چنین توطئه ها مشت های محکمی هم توسط ملتهای بپا خاسته خورده و خواهند خورد ، اما هرگاه چنین کار توسط حلقه هائی در کشور های اسلامی بعمل آید مایهٔ تأسف و دلسردی میگردد .

بهمه‌حال هرگاه کسی درجهت مقابل ارادهٔ ملت قهرمان افغانستان حرکت کند درحالیکه مرتکب گناه و معصیت می گردد با عکس العمل جدی‌مردم روبروخواهند شد . مداخله درامور کشورها بنام جهل ، بیدانشی و فقدان گردانند گان آگاه امور در کشور های عقب مانده منطق کهنه و فرسودهٔ استعمار است که در گذرگاه تأریخ همینکه استعمار گران خواسته اند دارائی ملتها را به غارت برند وبه ناروائی بر آنها حکمروائی کنند دست به چنین توطئه زده اند ، اما چون این استعمار گران وارد چنین کشور ها شدند جهل و بیسوادی را عمومیت‌بخشیده وتا توانستند دارائی ملتها را غارت و بعد از بیرون رفتن صد ها بدبختی را چون فقر ، جهل وبیسوادی ، تفرقه‌واختلاف، وابستگی خود باختگی وابستعمار زدگی ، فساد و مهره را باقی گذاشته اند .

ملت زجر کشیده ومسلمان ما عواقب ناگوار و تلخی زهر آگین مداخلات اجانب را بعد از مبارزات تأریخی خود که شاه شجاعها را با خود به ارمغان آورده بود چشیده و ازین فاجعه ها درس گرفته اند . اکنون که ملت سلحشور و قهرمان ما بر مبنای‌تعالیم‌والای‌اسلام‌به جهاد بی - امان ومبارزهٔ خستگی ناپذیری‌مشغول است بهیچکس اجازه نمیدهد آگاهانه ویا جاهلانه درسرنوشت انقلاب شان مداخله نماید .

هرگاه مهره‌های دستوری‌اجانب دراین مسیر استخدام شوند در میزان قضاوت ملت آزادهٔ‌ما عنوان‌شاه شجاع و ببرک خائن را داشته به شدت سرکوب خواهند شد . انقلاب‌ما یتیم و بیکس نیست‌که به قیم وسرپرست نیازی داشته باشد ؛ چنین طرز فکر اگر در حلقه های بیرونی مطرح گردد اهانتی غیر قابل‌بخشش است .

انقلاب ما یتیم و بیکس نیست که به قیم و سر پرست نیازی داشته باشد ، چنین طرز فکر اگر هر حلقه های بیرونی مطرح گردد اهانتی غیر قابل بخشش است و اگر در میان افغانان ما سراغ گردد ذلت و زبونی و برده گیست که چنین مردم در میان آزاد مردان قهرمان افغانستان که وارستگی و آزاد منشی را از اصیلترین خصلت فطری و موهبت الهی خود میدانند ، جائی ندارند .

بعضی از حلقه های اسلامی که تا حدی تحت تاثیر داد و ستد های مالی قرار دارند برای نفوذ بیشتر در انقلاب و بزعم شان جهت جلوگیری از انحراف آن به غرب و یا شرق به افراد و یا گروهی سخاوتمندانه پول داده اند تا بعنوان قدرت نیرومند و فیصله کن روی صحنه آمده و خود را بر دیگران تحمیل نماید غافل ازینکه انقلابها و انقلابیونیکه در معرض خرید و فروش قرار گرفتند دیگر کاری از دست آنها بر نمی آید .

و اگر درمیان خود افغانان ما سراغ گردد ذلت وزبونی و برده‌گیست که چنین‌مردم درمیان آزادمردان قهرمان افغان که وارستگی و آزاد منشی‌را از اصیل ترین خصلت فطری و موهبت الهی خود میدانند جائی ندارند .

انقلاب اسلامی افغانستان پدیدهٔ گذرا ، حادثهٔ موسمی وعکس‌ـ العمل شرائط بخصوصی نیست بلکه موجی خروشانیست که از ضمیر مردم مؤمن و خدا پرست ما سر کشیده و تا نابودی کامل دشمن ادامه دارد .

انقلاب اسلامی افغانستان‌میراث یتیم و مال بیکس و بی صاحب نیست که از هر طرف دستهای تاراجگران به سویش دراز گردد ، و هرکس هر آنچه بدستش آید به غارت برد .

این انقلاب راه خودرا انتخاب و پای خود رامحکم بر زمین‌گذاشته است . کسی قادر به انحراف و اغواگری آن نیست .

و با ضربات توطئه‌گرا نه ازجای‌خود نمی جنبد . هر کسی خواهد به این صخره پولادین شاخ زند سرش را خواهد شکست ، این موج خروشان به پیش میرود‌بندها وموانع ،راه آنرا سدنخواهد کرد .

ماهر قدر موانع ومشکلات را در برابر خود احساس کنیم بهمان اندازه به اصالت انقلاب برحق خود یقین مابیشترمی‌شود چه میدانیم راه رهروان راه حق از قالین ومخمل‌فرش نشده این راه ازمیان صخرهها و خار های نوک تیز عبور می کند .

(أحسب‌الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم‌لایفتنون‌ولقد فتنا‌الذین من قبلهم فلیعلمن‌الله الذین صدقوا و لیعلمن‌الکاذبین) العنکبوت‌آیه« ۲ ـ ۳»

« آیا پنداشتند مردم که بحال شان گذاشته می شوند که بگویند : ایمان آورده ایم ، و امتحان نشوند و به تحقیق امتحان کردیم آنان را که بودند پیش از ایشان ، پس هر آیینه بداند البته خداوند آنان را که راست گفتند و هر آیینه بداند البته دروغگویان را »

در مسیر ما سختی های' اوانی قرار دارد ، هرقدر رزمندگان مؤمن انقلاب بامشکلات روبرومی شوند پخته‌تر واستوار ترمی‌گردند ، بادهجوم سخت طوفان مشکلات عزم وارادهٔ انقلا بیون ما سست نمی‌گردد .

وابستگی در همهٔاشکال وانواع آن،فاجعه آورترین پدیدهٔ تاریخ‌است، وابستگی های‌ذهنی ، سیاسی ، فرهنگی واقتصادی درد ناکترین بدبختی ها را گریبان گیر جوامع وملل وابسته ، می سازد ، وابستگی‌فکری وذهنی مانع رشد شخصیت ملتهای وابسته گردیده قدرت ابتکار و نو آوری و انکشاف ذهنی‌را در میان‌اشخاص وملل وابسته سلب مینماید ، افرادی‌که ذهناً به دیگران وابسته اند درهمه قضایای فکری ، اجتماعی‌وسیاسی‌وعلمی‌طوطی وار همان حرفی را تکرارمینمایند که

بادارات شان بـه آنها دیکته میکنند وبرای خود حق نمیدهند دربارهٔ صحت وسقم آن ، فکری کنند ، یابه اساس ضرب المثل معروف فارسی : « نوکر خانم نه نوکر بادنجان » اگر بادار شیر راسیاه و قیررا سفید خواند اینها هم چنان تکرار می‌کنند ، اگرروز را شب گفت ، ماه و پروینش‌را این‌ها نشان میدهند .

روز های‌دوران‌پوهنتون(دانشگاه) یادم‌می‌آید چون بامزدوران کمونست روس صحبت میکردم ، همه چیز را نقل قـول از کتابهای کمونستی میکردند ، چون‌ما، در هنگام استدلال نقل قول از کتب اسلامی می کردیم روش مارا غیر علمی می خواندند ،

می گفتم : خیر ، شما چرا چنین‌کاری میکنید ؟ بـدون دلیـل اصرار مـی ورزیدند کـه همه حـرفهای باداران شان صحت دارد .

حقایق ثابت علمی را کـه از منابع‌کمونیستی برایشان نرسیده بود غیر علمی و علوم سرمایه داری و غیر قابل قبول می خواندند ، در حالیکه حقایق مثبتهٔ علمی سرمایه داری و کمونیزم را نمی شناختند .

دومثبت‌دوهمه جامساوی‌به چهار است. اما ازنظراینها علم بدو بخش : انقلابی و ارتجاعی تقسیم می شـد .

روزی یکتن از پیشتازان آنهـا که غرق در مسرت بود و مجله ئی در دست داشت اظهار نمود : اطلاع

انقلاب اسلامی افغانستان پدیده گذرا و موسمی و عکس‌العمل شرایط بخصوصی نیست، بلکه موج خروشانیست که از ضمیر مردم مؤمن و خدا پرست ما سرکشیده و تا نابودی کامل دشمن ادامه دارد .

....

وابستگی در همه اشکـال و انواع آن فاجعه آور ترین پدیده های تاریخ است .

دارید در فلان کشور کمونیستی ، یک‌اختراع انقلابی صورت‌گرفته‌است . چه اختراعی ؟ ملاحظه نمائید یک تعداد از زنان انقلابی بعنوان دریور موترهای لاری کار میکنند و این خود بیانگر این حقیقت است‌که مرد و زن از لحاظ ساختمان فزیکی هیچ تفاوتی ندارند و اگر تفاوتی می بود این کار هائیراکه تنها باید مردان اجرانمایند زن‌هاچطور قادربه اجرای آن شده‌اند؟

برایش گفتم : آغا ! این چندان اختـراع بزرگی نبود ، همیـن اکنـون اگر به نورستان بـروی ملاحظـه می کنی که مرد ها در سایهٔ درختـان بخواب رفته وزنان مشکلترین کارهای زراعتی را انجام میدهند ، و اگر در چهار کروهی کابل دیده باشی زنان کوچی کار هـای مشکلی را انجام میدهند ، و این چه بستگی به دنیای کمونیزم دارد و یا دلیل علمی براین شده میتواند که میان مـرد و زن از لحاظ ساختمان فزیکی فرق و تفاوتی وجود ندارد ؟ !

در شماره‌های آینده تحت همین‌عنوان (استقلالیت انقلاب) بررسی‌یی داریم در باره«وابستگی های سیاسی » که ان شاء الله آنرا مطالعه خواهید فرمود .

با شهادت پیشتازان و پیشاهن

اسلامی خاموش نمیشود، بلک

زنده‌تر میگردد



استادبرهان الدین (ربانی) امیرجمعیت اسلامی افغانستان در دومین محفلی که به مناسبت بزرگداشت از فرمانده شهید صفی‌الله (افضلی) بتاریخ اول میزان در پشاور دایر گردیده بود، بیانیه یی ایراد کردند که اینک متن کامل آن ذیلا تقدیم میگردد. (اداره)

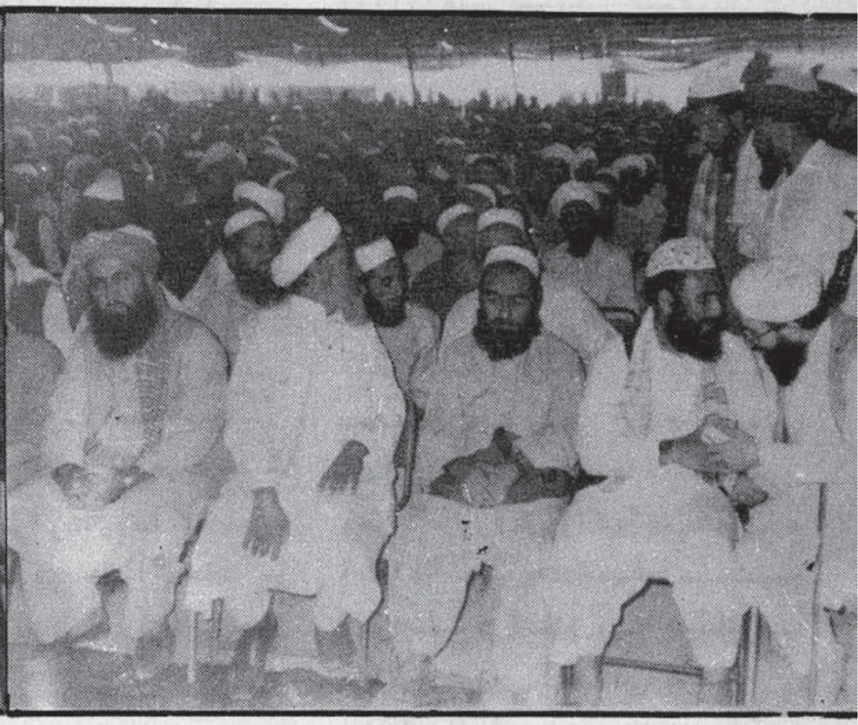
بسم الله الرحمن الرحیم .

الحمدالله وکفی والسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد: فاعوذبالله من الشیطان الرجیم من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا" صدق الله مولانا الکریم"

برادران مجاهد، مهاجرین را ه‌خدا و انصاریان محترم! السلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته وبعد! مجلس امروزی ما به‌یادبود یکتن ازقهرمانان شهید و پیشآهنگان نهضت اسلامی ما شهید صفی الله افضلی وعده‌ء از یاران همسنگرش، برادر شهید سید قاسم، شهید ضابط محمدعمر وعبدالعزیزحیدری وعده‌ء دیگری ازسنگرداران خیلی ها

ـگان جهاد نه تنها شعله انقلاب
ـه بیشتر از پیش شعله ور تر و





عزیزو گرامی ما که در سنگرهای خون و شهادت هرات با ستان شهید شدند برگزار میشود گرچه ما هرقدر از مقام والای شهدا تجلیل به عمل بیاوریم باز هم بسیار کم و اندک است و هرگز نمی توانیم تجلیلی را که خداوند از مقام شهدای راه اسلام نموده است تجلیل نمائیم. چنانکه خداوند میفرماید (ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لاتشعرون)

یقینا یاد شهیدان در ابدیت و کارنامه های شان و عظمت و مقام والای شان در دفتر ابدی الهی ثبت است برادر شهید افضلی در شبهای ظلمت بار روانده بار کشور مثل نوری درخشید و همه جا سنگرهای فخر آفرین ما را پرنور و با عظمت ساخت و نور و حرارت جهاد و خشم مقدسش بنیان ناپاک دشمن را تا دیر زمانی ویران کرد و به آتش کشید اما دریغا که این نور درخشنده دیری نپائید و به لقاء الله پیوست اما ما مطمئن هستیم و این وعده الهی است که هرگز سنگر شهیدان خاموش نمی ماند و هرگز یاران شهید یاد شهیدان عزیز خود را از ذهن خود فراموش نمی کنند. اگر گروهی از سنگرداران ما شهید می شوند مطابق به وعده الهی (من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا)

هستنددیگرا نی که‌درا نتظا رجها د
وا ین آ رما ن بسرمیبرندوسنگر
آ نها را خا لی نمی گذا رند . طوری
که‌ما می بینیم ا گرا مروزا زمیا ن
ما صفی ا لله‌شهیدشد ، ا گرذبیح
ا لله‌شهیدشدا ما جا ی شهیدا ن به
لطف ا لهی خا لی نیست سنگرها ی
شا ن با قوت ونیرومنگادر برا بر
دشمن می جنگند . چیزدیگری که
ما یه‌ا طمینا ن وتسلی ما مسلما نا ن
ا ست فرموده‌خدا وندا ست که می
فرما ید : (بسم ا لله‌ا لرحمن
ا لرحیم وما محمدا لارسول قدخلت
من قبله‌ا لرسول ا فإن ما ت ا و
قتل ا نقلبتم علی ا عقا بکم ومن
ینقلب علی عقبیه‌فلن یضرا لله
شیئا وسیجزی ا لله‌ا لشا کرین . .
خدا وندبه‌ا مت ا سلامی ا طمینان می
دهدکه‌حتی با رحلت حضرت رسو ل
ا کرم (ص) کا را مت ا سلامی تما م
نمیشودوا نقلاب ا سلامی به‌پا یا ن
نمی رسد ، بلکه‌ا ین کا روا ن نور
ا لی ما شاء ا لله‌به‌پیش می رودو
حتی ا گرا ینکه‌درمیان مسلما نا ن
پیا مبربزرگ شا ن حضرت محمد (ص)
شهیدشودیا رحلت نما یدبا ز هم
(ا فا ن ما ت ا وقتل ا نقلبتم علی
ا عقا بکم ومن ینقلب علی عقبیه
فلن یضرا لله‌شیئا) یقینا د ر
ا سلام به‌تعبیرا دبیا ت معا صرما ن
هیچ عبا دت فردی نیست یعنی فرد
درحا لیکه‌درا سلام ومطا بق تحلیل
ا سلامی درپشت سرهرا نقلاب مرد ی
ویا مردا نی وجوددا ردا نقلابا ت
توسط ا فرا دعملی میشوندوانقلاب
ها را مردا ن تا ریخی میسا زند
یعنی نظزبه‌تعبیرتا ریخ شنا سا ن
یا تحلیلگرا ن ما دی محیط یا
شرا یط ا قتصا دی نیست که ا ین
ا نقلاب ها را می سا زدبلکه‌مردا نی
هستندکه‌برا سا س ا ستعدا دی که
خدا وندبرا یشا ن ا عطا نموده‌ا ست
برمبنا ی لطف ونصرت وعنایتا لهی
درپیشا پیش ا نقلابها وتحو لا ت
ا جتما عی قرا رمی گیرندوجا معه‌را
رهبری میکنندا ما با زهم ا ین
تعلیما ت وا لای ا سلام‌بما ا طمینا ن
میدهدکه‌ا گرمردا نی که‌درپیشا
پیش ا نقلاب قرا ردا رندآ نها ئیکه
تحولات ودگرگونی ها را ا یجا د می
کنندا زمیا ن بروندا مت ا سلا می
تنها وبی یا ورنمی ما ند .
(من کا ن یعبدمحمدا فا ن محمدا "
قدما ت ومن کا ن یعبدا لله فا ن
ا لله‌حی لایموت) . .
بنا برا ین، ا ین مردا ن ا گر ا ز
میا ن میروندخدا وندا زمیان همین
ا مت مردا نی را بمیا ن میا وردکه
آ نها جا معه‌را رهبری میکنند (من
یرتدمنکم فسوف یأ تی ا لله‌بقو م
یحبهم ویحبون ا لله) وعده و
ا خطا را ست به‌ملت مسلما ن به‌آ نه
که‌حا مل رسا لت ا سلامی هستندا گر
ا ینها کج ا ندیشی وکج روی کنند
وا زرا ه‌منحرف شونددرهرسطح وهر
مقا می که‌بوده‌با شندخدا وندا ینها
را ا زرا ه‌پس میکند (فسوف یأ تی
ا لله‌بقوم یحبهم ویحبون ا لله)
وکسا ن دیگری زا ا نتخا ب میکندکه
خدا را دوست میدا رندوآ نها را خد ا
دوست میدا رد . پس جا معه ا سلامی
با وجودشهیددا دن ها وقربا نیها ی
فرا وا ن با زهم زعا مت ا سلامی که
بلطف ا لهی ا زمیا ن توده ها ی
مسلما ن بمیا ن می آ یدجا معه را
رهبری میکندوسنگرها به‌نیرومندی
وقوت خودرا هی را که‌آ غا زکرد ه
ا ندا دا مه‌میدهندهمینجا ست که
ا گردشمنا ن ا سلام میدا نستندکه‌با
شها دت مردا ن ا نقلابی، مسلما ن
ا نقلاب ها خا موش نمیشود ، بلکه
خون پا ک شا ن خروشندگی و قو ت
درمیا ن ا مت ا یجا دمیکندهرگز
دست به‌چنین کا ری نمیزدندآ نها

شهید صفی الله افضلی پیکارگر مؤمنی کـ

تقوی وطهـ ......

صفحة مفقودة

های جهادی اش از نظرها پوشیده بماند چنانکه روزیکه به پشاور آمد و طبق معمول هر برادر قهرمانی که از سنگر می آید همه میخواهیم تا از جهادش از قهرمانی هایش صحبت کند تا رهنمودها و کارهای ارزشمندشان بگوش برادران دیگری از طریق وسایل سمعی و بصری برسد، از این برادر هم خواسته شد تا مصاحبه نماید تا کارنامه های جهادی خود را بگوش سایر برادرانش برساند و با کمال تواضع معذرت خواست و به این کار حاضر نشد، زیرا تشویش داشت که نشود ریاکاری شود

به نشر می سپردند. برادر شهید یک پیشاهنگ و یک سالار نهضت اسلامی بود که با کمال دلسوزی و اخلاص در جهت پیروزی نهضت کار و فعالیت میکرد و همه خانواده حفیظ الله افضلی شهید تورن عزیزالله که اکنون بحیث قوماندان جبهه کار میکنند و تماماً بحیث اعضای دلسوز نهضت بودند و هستند و برادر صفی الله خودش نشان داد که او هم یک قهرمان سنگر است و هم برادرش پیشاهنگ نهضت اسلامیست. خداوند این برادر عزیز و سایر برادران شهید ما را در سراسر کشور و در هرات

یکی بعد دیگر چه در داخل و چه در خارج به کمال ناکامی و رسوائی روبرو شد، اما باز هم دشمنان ما چون مارهای زخم خورده آرام نیستند به هر حیله و نیرنگ و آزار و اذیتی که ممکن باشد دست می زنند تا بتوانند انقلاب ما را ضربه بزنند. از چندی بدینسو است که دسایس و تبلیغات گسترده ئی علیه جهاد ما و مجاهدین ما جاریست با وجودیکه البته اشتباهات و مشکلات زیادی در میان تنظیمهای جهادی وجود داشته است اما این مشکلات

برادر شهید افضلی در شبهای ظلمت بار و اندوه بار کشور مثل نوری درخشید و همه جا سنگر های فخر آفرین ما را پر نور و حرارت جهاد و خشم مقدسش بنیان ناپاک دشمن را تا دیر زمانی ویران کرد و به آتش کشید، اما دریغا که این نور درخشنده دیری نپائید.

از ثواب جهادش که با کمال اخلاص و دلسوزی انجام داده است کم شود برادر صفی الله افضلی نه تنها قهرمان سنگر بود نه تنها نام نامی اش لرزه بر اندام لشکریان خون آشام روسی انداخته بود، بلکه این برادر از لحاظ نظامی یک مکتب انقلاب بود. در جریده بشارت روزی نبود که چندین عملیات موفقانه این برادر قهرمان به نشر سپرده نشود اگرچه خودا و نمی خواست، ولی یارانش

با ستان درجات عالی شهدای بدر و احد اعطاء کند یاد شان گرامی و راه شان جاویدانه و مستدام باد.

برادران عزیز! دشمنان ما برای درهم کوبی انقلاب عظیم اسلامی ما تاکنون هرچه در توان داشتند استعمال کردند و هر دسیسه و نیرنگی که داشتند بکار بستند اما بلطف الهی نه به هنر و زیرکی و تدبیر ما و شما بلکه تنها و تنها به لطف و عنایت الهی بود که تا اکنون دسایس و معاملات بی حساب دشمن

وقصورها به این معنی نیست که گویا هیچ کاری صورت نگرفته است. کهنه کاران سابق که همه کارهای شان جز سیاهی و بدبختی مردم چیز دیگری نبوده است و اصلاً همه فاجعه های امروز محصول ناروائی های آنان است گویا این عناصر بیمار باز هم میخواهند تیمارگر و طبیب ملت ما شوند هرگز چنین چیزی نخواهد شد. اما دستهای کثیف و حیله های زیادی جاریست تا کارگردانان جهادی تنظیمهای

جهادی را درنظرها بدمعرفی نمایند گذشته ازین قسمیکه برادری سر گفت آنقدری که تبلیغات پلان شده وگسترده درمیان خودما وبرضد خودما روان است برضددشمن نیست پس باید سخت ملتفت بودو بشدت جلواین تبلیغات سوء راکه علیه انقلاب اسلامی ما ادامه دارد باید گرفت ودیگرنباید گذاشت که اوقات برادران ما درصف بندیها علیه همدیگرشان ویا درغیبت وبدگوئی ازخودبه مصرف برسد. اگر کسانی دلسوزانه این حرفها را می زنندو انتقادمیکنند باید به شکل اصولی وسازنده اش باشد نه بدین شکل.

جوامع اسلامی همیش از بیرون ضربه نمی خورندبلکه ازداخل ضربه میخورندوما اگردرطول تاریخ هم ببینیم خلافتهای اسلامی ازبیرون شکست نخوردندبلکه ازداخل شکست خوردندعناصرداخلی بودندکه سر انجام به‌سقوط خلافتهای اسلامی وازبین رفتن عظمت وشکوه اسلام شدند. اگرما این توانائی راپیدا کنیم که خودرا خودویران نکنیم دشمن ازبیرون نمیتواندکه صفوف انقلاب ما را وجهادما را ویران بکندلذا دردودوای ما بدست خود ماست.

بتوانیم که تمام دسایس دشمن را درهمه جا خنثی بسازیم تا برای دشمن هیچ راه نفوذی باقی نماند اگرچه درمیان تنظیمهای جهادی ماسنی وشیعه همه درپهلوی همدیگر قراردارندهیچ تفاوتی درمیان تنظیم های جهادی دراتحاد یا ائتلاف اسلامی که مرکز شان در جمهوری اسلامی پاکستان است وجودندارد ما دشمن بدنام وفاسد رامی بینیم که با این تلاش وادعا که گویا برادران شیعه ما درمیان مجاهدین ودرمیان اتحاد اسلامی افغانستان نقش وسهمی ندارند میان برادران شیعه وسنی فاصله

کهنه کاران سابق که همه کار های شان جز سیاهی و بد بختی چیز دیگری نبوده است گویا این عناصر بیمار باز هم میخواهند تیمارگر و طبیب ملت ما شوند ، هرگز چنین چیزی نخواهد شد.

برادران عزیز! البته این دسایس چندین بارتوسط دشمن ما به معرض تجربه گذاشته شده اما نتایجی را دربرنداشته است و ان شاء الله درآینده هم دربرنخواهد داشت تنها تشویش ما و شما بازهم ازخودماست اگرما خودرا خوردنکنیم اگرما علیه یکدیگر خودصف بندی نکنیم ونهضت توسط خودما سرکوب نشوداز بیرون سرکوب نمی شویم .یک نویسنده عرب داکترمحمدحسین می نوشت که (حصوننا مهددة من داخلها)راستی خوب مطلبی راگفته است که همیش کارهای ما ازداخل ویران میشود

برادران عزیز! درشرایط کنونی اگرچه حرف اتحادبسیار زیادگفته شده بقدری گفته شده که حتی ازحرفهای نا باورشده .بهرحال بازهم ما این مطلب را بار دیگر تکرارمی کنیم که راستی بدون اتحادهیچ کارما به پیش نمیرودو البته درشرایط کنونی ائتلاف فعلی ما یکی ازشکلهای بسیار عملی اتحاداست که باید این ائتلاف حفظ شود .وعده ای ازبرادران گروههای اسلامی ماکه درجمهوری اسلامی هستندازآنها هم باید نماینده های شان درائتلاف اسلامی ماسهم داشته باشندوبدینوسیله

واختلاف ایجادمی نماید و می بینیم که به زعم باطل پیشنهاد های مفسدانه خودرا بخاطر خوش ساختن جامعه شیعه افغانستان تقدیم میکنندنجیب فکرکردکه گویا قابل شدن موقعیت زیاد برای برادران شیعه دردستگاه کثیف دولتی اش ـ البته آنهم تنها در شکل ظاهری ـ آنها را بدام نیرنگ وفریب خودخواهدانداخت اما برادران شیعه ما به آواز رساگفتند:

بروواین دام برمرغ دگر نه
که عنقا را بلنداست آشیانه

آنها بصراحت گفتندکه درافغانستان شیعه وسنی همه درپهلوی همدیگر

همانگونه که شهید افضلی به عنوان یک الگوی تقوی و طهارت، الگوی اخوت و برادری و یکپارچگی در میان همه مجاهدین قرار داشت، برادرانیکه حامل امانت آن برادر خود هستند باید با همان روحیه اخوت و فداکاری و تقوی و طهارت رسالت جهادی خود را انجام دهند.

قرار دارند و از صف یکدیگر جدا نیستند و هرگز روسها و مکار و حیله گر با این دام و دانه ها اینها را اسیر ساخته نمیتوانند لذا ما در شرایط کنونی برای وحدت و یکپارچگی همه برادران مجاهد ما چه گروههای بزرگ و یا کوچک بر هر شکلی که هستند ضرورت داریم. اکنون زمان

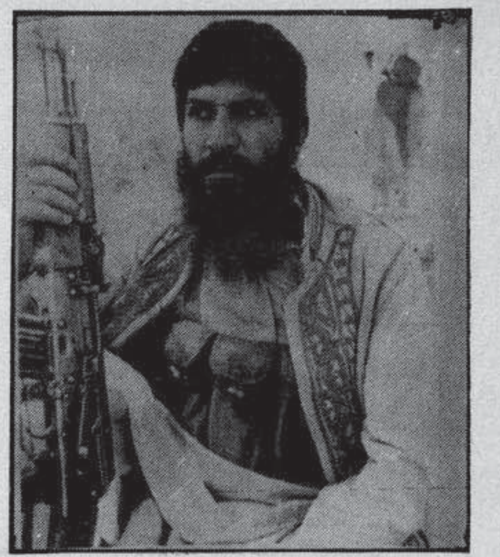
حساب و کتاب نیست که گویا از یکدیگر بپرسیم که وزن من چه مقدار است و وزن تو چه اندازه است. طرح این مسایل در فضای باز و آزاد م افغانستان مناسب است در شرایط کنونی برادروار در پهلوی همدیگر قرار بگیریم و برای حل مشکلات کشور خود به اساس اخوت و برادری و صمیمیت و محبت با یکدیگر کنار بیائیم. شرایط کنونی طوریست که اگر مجاهدین از لحاظ سیاسی قضایای مربوط به کشور شانرا خود شان بدست نگیرند موضوع بدست دیگران افتاده و دیگران بهر گونه که میل شان باشد تصویب و فیصله خواهند کرد ما البته این مطلب را به برادران خود در جمهوری اسلامی پاکستان که همیش از ما پشتیبانی کرده اند بار بار تأکید کردیم که در قسمت تعیین سرنوشت افغانستان تنها ملت مؤمن افغانستان نماینده های برحق شان یعنی تنظیم های جهادی هستند که فیصله می کنند و سرنوشت شانرا تعیین می کنند در جای دیگری و توسط کس دیگری چنین فیصله صورت گرفته نمیتواند که برادران ما در جمهوری اسلامی پاکستان و مردم پاکستان هم با کمال دلسوزی با ما همکاری و همنوائی داشته و از این گفته های ما پشتیبانی نموده اند، ولی از طرف دیگر می بینیم که مشکلات زیادی را هم متوجه دولت پاکستان و ملت پاکستان ساخته طوریکه هر روز می بینیم بمها به چه تعداد و انفجارات به چه اندازه هر روز زیاد شده میرود حتی در میان کریت های آنگور هم بم و باروت میفرستند تا در اینجا انفجارات مسلسلی بمیان بیاید در نتیجه آن در میان انصار و مهاجر کشمکش و اختلافی پیدا شود تا سرانجام دولت پاکستان مجبور شود که مجاهدین و مهاجرین را مجبور سازد تا خاک پاکستان را ترک بگویند، اما در حسن نیت مردم پاکستان و در صفا و صمیمیت شان هیچ تردیدی نداریم اینها با کمال اخلاص و صمیمیت در کنار ما ایستاده اند ما یک مطلب را همیش گفته ام و باز هم میخواهم آنرا روشن کنم و آن اینکه عامل اینهمه دسیسه ها و علت العلل این انفجارات موجودیت مجاهدین و مهاجرین نیست بلکه اصلا" روسها منحیث یک برنامه خطرناکی که دارند میخواهند بالای منطقه تسلط حاصل کنند و این دسایس از امروز آغاز نشده است بلکه قبل از اینکه مهاجرین در اینجا بیایند ما شاهد بودیم که بم گذاریهائی بود م انفجاراتی صورت میگرفت و حتی سالیان بسیار قبل هم کتابهائی که توسط افسران (کی، جی، بی) نوشته شده نشان میدهد که تا چه سرحد برنامه وسیع بم گذاری در داخل پاکستان توسط روسها عیار شده بود تا بدین وسیله بتوانند ویرانیهای زیادی در پاکستان بمیان بیاورند و به این شکل بتوانند پاکستان را که بر اساس یک هدف والای تشکیل دولت اسلامی به میان آمده سقوط بدهند و از بین ببرند. به این اساس طرح این برنامه وسیع و شیطانی ده ها سال قبل از امروز، حتی بعد از تشکیل دولت اسلامی پاکستان روی دست گرفته شده و تا امروز

ادامه دادند و ما یقین داریم که برادران پاکستانی ما بادرک این حقیقت میدانند که اگر جهاد افغانستان خدای نخواسته سقوط بکند یقیناً که دیگر کاروان خون آشام تانکهای روسی در آنطرف خیبر چیزی را باقی نمی ماند و حتماً به پیش خواهد آمد و طرف ملتان و کراچی به پیش خواهد رفت. با این اساس باید برادران پاکستانی ما بدانند که راستی بم گذارها و کسانیکه انفجارات را بمیان می آورند اینهائی نیستند که این پولیس های بیخبر آنها را از روی بازارها و جاده ها می گیرند و به بهانه های مختلف ساعت این یکی را می گیرند و دیگری را به نوع دیگری تکلیف میدهند بلکه آنهائی که این رذالت را میکنند خیلی ماهر و مکارند از اینکه مانند یک مهاجر و یک مجاهد مظلوم و بیچاره و بیخبر از همه چیز در کوچه ها و بازار ها سرگردان و حیران بگردند در خانه های مطمئن با همکاری عناصر (کی، جی، بی) برنامه ریزی میکنند و بطوریکه حتی کسی هم شاید از کار و فعالیت شان خبر نشود. از اینهائیکه امروز در موترها انداخته میشوند و به کمشنری آورده میشوند اینها آن افرادی نیستند که انفجارات را بمیان می آورند شاید عده ای از عناصر کثیف بخاطر اذیت و آزار مجاهدین و مهاجرین درمیان صفوف داخل شوند اما شناسائی آنها هم کار ساده نیست. من پریروز در چترال در اجتماع مردم چترال موضوعی را برایشان گفتم که برادران شما فکر میکنند که انفجارات را برادران مسلمان تان انجام میدهند البته این غلط است و این را شما باید بدانید آنها همصدا با ما گفتند کاملاً این حرف غلط است و ما هم گفتیم در ایران هم دو ملیون مهاجر وجود دارد در آنجا هم در آغاز انفجارات صورت می گرفت و شاید تعدادی از مردم مهاجر ما اذیت و آزار میشدند و امروز هم شاید تکالیف زیادی مهاجرین داشته باشند اما برخلاف بم گذاری های دیروز دیگر مهاجرین، در آنجا هیچ تکلیف و آزاری ندارند زیرا بعد از اینکه حزب توده و منافقین و مجاهدین خلق ریشه کن ساخته شدند اساس کار و فجایع آنها بودند و با از بین رفتن آنها انفجارات هم از بین رفت. در اینجا هم دزد اجنبی نمیتوانند کارهای بکند و دزدهای داخلی هستند که کارهای بسیار خطرناکی را میکنند عامل این انفجارات تنها عناصر کی، جی، بی افغانی نیستند عناصر کی، جی، بی آنهائی هستند که در اینجا اصل کار بدست آن ها است و از دیگران به قسم آله و به مثل مرکب های بارکش استفاده میکنند اما مغزهای خطرناکی که کارگذاری میکنند کسان دیگری هستند که باید از میان خود آنها را جستجو کرد و چنانکه قبلا هم سخنگوی اتحاد هم تقاضا کرده بود و ما باز هم این را تقاضا کرده می



استاد آرین پور که دشمن آواز؛ شهادتش را چندی قبل پخش کرد.

بدون اتحاد هیچ کار ما به پیش نمی رود و در شرایط کنونی ائتلاف فعلی ما یکی از شکلهای بسیار عملی اتحاد است که باید این ائتلاف حفظ شود و عده یی از برادران گروه های اسلامی ما که در جمهوری اسلامی هستند از آنها هم باید نماینده های شان در ائتلاف اسلامی ما سهم داشته باشند.

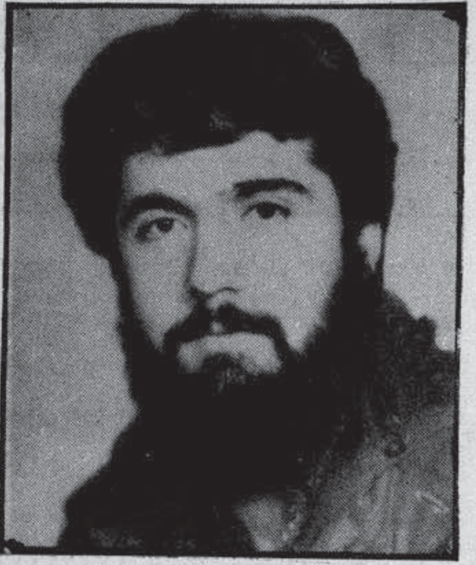


شهید حفیظ الله « افضلی »

گوئیم که اگر عناصر مربوط به افغانستان باشند ومتهم بانفجار وهمکاری با دولت مزدوریا روسها، آنها مستقیما به مجاهدین سپرده شوند. راستی این حرف تمام برادران چترالی ما را خوش آمد ودراخیر خطیب مسجد بلندشدواز همه رأی گرفت که برادران بین هم یک قراردادرا فیصله می کنیم شما چترالی ها اتفاقا باهم فیصله کنیدکه اگر عناصری از میان خود افغانها دراین دسیسه ها شامل باشندپیش از اینکه پولیس دراین قسمت تلاش به خرج بدهدآنها را شناخته به خودتنظیمهای جهادی بسپاریدتا براساس محاکمه شرعی که دارید بالای آنها اجراآت و فیصله صورت بگیرد. بهرحال دسا-یس وسیعی فعلا" درپاکستان جریان داردوما تا حال راستی می بینیم که باوجودفشارهای فراوان، دولت ومردم پاکستان سخت مقاومت نشان دادند وسخت از ما پشتیبا-نی کردند اما ما وشما شاهد هستیم که نیرنگهای دشمن خیلی زیادشده ودردسرهای زیادی رادر اینجا بمیان آورده اند ازبرادران خواهش میشودکه درهمه موارد و خصوصاً درتشخیص عناصرمفسدباید سخت متوجه باشندتا عناصر کثیف ومفسدنتوانندباعث ایجاد اختلاف درمیان برادران انصار ومهاجر شونددرارتباط به اتحادتصامیم و فیصله های اتحادتاجائیکه به ما ارتباط داشته ودرتصمیم های فعلی اتحاد را به کمال قوت تائید کرده وتائیدمی کنیم وما امیدوار هستیم که همه برادران دریک صف واحددرپهلوی همدیگرقرار بگیرند وتبلیغات ودسایس اساسی دشمن را با هوشمندی وزیرکی تمام خنثی بسازند. پیام من به همسنگران شهیدصفی الله افضلی وسایرسنگر-داران عزیزما درهرات باستان اینست : همانگونه که شهیدافضلی به عنوان یک الگوی تقوی وطهارت الگوی اخوت وبرادری ویکپارچگی درمیان همه مجاهدین قرارداشت برادرانیکه حامل امانت آن برادر خودهستندباید با همان روحیه اخوت وفداکاری وتقوی وطهارت،



شهید عبد العزیز حیدری



شهید سید قاسم

رسالت جهادی خودرا انجام دهند.

یکنا مه برایم رسیده ودرآن گفته شده که خبرشهادت یکتن از شخصیت های بسیار رجمندوعزیزو یکی ازپیشتازان نهضت اسلامی یعنی غلام محمدآرین پور درهمه جا پخش شده است اما این حرفها کاملا دروغ است دیروزنامه ای ازاودرچترال دریافت کردم و کسانیکه تازه از نزداو آمده بودند گفتندکاملاصحت وسلامت میباشد برادران ما اگرازین ناحیه تشو-یش داشته باشند، مطمئین باشند،

برادران عزیز! درنهایت یک باردیگرعرض تبریک وتسلیت رادر ارتباط با شهادت سرخیل شهیدان صفی الله افضلی به خانواده شهید پرورش به همه برادران به عموم جهادگران مؤمن تقدیم می کنم امیدوارهستم که به برکت خون شهدای عزیز، افغانستان آزادو یک حکومت اسلامی وحکومت عدل الهی درافغانستان قایم شود. اقول قول هذا واستغفرالله لی ولکم انه هوالغفورالرحیم.



درسهائی از قرآن

سعیداد فائز

نخست ازخوانندگان ارجمند و عزیز ، بنابر سکتگی که درتسلسل مضمو ن « درسهای از قرآن » نسبت کثرت مصروفیت بمیان آمده پوزش میخوا هم .

ثانیاً با نگا هی به عقب می بینیم که از کلام الهی « قرآن عظیم الشان» درموضوعات ذیل درسهای زندگی سازیگرفتیم :

الف : علم :

۱ :- از قرآن دانستیم که ذواتی اجازه دارند بر کرسی قیادت وحکمروائی برمردم تکیه زنند که ازدانش عمومی بهرهٔ وافری را کسب کرده با شند .

۲ :- با عباد ت ولو بصور ت مسلسل ولا ینقطع و در فضا ی اخلا ص کا مل هم باشد نمیتوان مستحق نعمت علیای خلا فت و قیادت شد ، ولی علم و دا نش عمو می است که این ا متیاز رابه مسلمان می بخشد بنا بر ان از نگاه اسلا م علم‌ودانش عمومی نسبت به عباد ت دارا ی فضیلت و اهمیت بیشتر است وعدم تفویض خلافت‌به فرشتگان برهانی است برین مطاب .

۳ :- در میزان ارزشهای قرآنی ، علم و دانش عمومی ، نسبت به‌سرمایه ودو لت ارزش بیشتری دارد که داستا ن طالو ت و جالوت این مدعی را بر کرسی می‌نشاند .

۴ :- اگر خواسته باشید در انجام کار ها ی ثقیل ، مشکل و پر مشقت ، تکلیف نبینید وبه‌آسانی آنرا بسر رسا نید تنها و تنها با آموختن علوم مربوط به این نعمت علیا نایل شده میتوانید ، که داستان آوردن تخت بلقیس ذریعهٔ یکنفر دانشمند ازمسافه بعید اشاره ایست به این هدف .

۵ :- هر گاه مائل باشید بزودترین‌فرصت حتی بسرعت نور کار های‌خویش را انجا م دهید ، به تحصیل علم کمر همت بندید که قرآن کریم این درس آرامی بخش را نیزدر داستان آوردن تخت بلقیس در ظـرف یک پلک زدن چشـم تلقین داده .

۶ :- اگر آرزوی مقامات بلند پا یه و درجات رفیع را داشته با شید با کسب علم و دانش به این خلعت ممتا ز د ست یا فتـه میتوا نید .

۷ :- هر گاه توقع دستیابی به منافع زیاد داشته باشید باتحصیل علم نا فع ، این خیر کثیر را در آغوش کشیده میتوا نید .

۸ :- همین نتایج‌ارزنده ومافوق تصور علوم‌است که خداوند « ج » بسبک خاصی به حضر ت محمد صلی الله علیه وسلم ا مر صادر میفرماید : « از علم به پیمانهٔ زیادی را ازمامطالبه کن « قل ربی زد نی علماً » .

۹ :- بخاطر همین ارزش زائد الو صف علم ا ست که فر ا گرفتن علو م بر ذمت مسلمانان فرض گردیده .

قرآن کریم این ا متیازات علم ودانش‌را بخا طر تفهیم ارز ش بی‌نظیرعلم و جلب توجه مسلمانان توضیح میفرماید تاباشد که مسلمانان ، بادرک منا فع علم ، به پیما نهٔ زیادی از علوم راکسب وبا دا شتن این هستهٔ پیشرفتها بهر گونه تر قی نائل شده و بدینوسیله اسبا ب حا کمیت قر آن را در جها ن فراهم نما یند .

ب : وسایل کشف و درک

از آنجا که پروردگار توانا خواسته بود در خیل جانداران جهت ادارهٔ بهتر جهان و جهانیان انسان را به تحصیل علوم پیروی از فرامین خو یش مکلف سازد لذا وسا ئل در ک علو م و کشف خوا ص اشیا ر اکه عبارت‌است ازعقل‌وحواس‌به اوارزانی‌فرمود تا با استفا ده از حوا س و عقل خو یـش از یکطرف در تحصیل علوم از آ ن استمـداد جوید و از سوی دیگر بابکار اندا ختن عقل خود به نحو بهتری دانش خویش را در راه عمران جهان استخدام نماید ، وازین طریق مدرن ترین وسائل رابخاطر تأ مین سعادت در اختیار انسا نها بـگذارد .

ج :هدف ازپیدایش زمین‌وذخائرآن:

قرآن باصراحت کامل درس میدهد که‌زمین وآنچه درآن‌نهفته وموجود است جهت بهره کشي ومنفعت انسا نها خلق شده تا از ذره ذرهٔ آن استفاده کنند و علا و تاً در ک کنند که پیروی ازذاتی وظیفه حتمی انسان است که همه وسائل زند گی را از عدم بوجود آورده و در اختیار بشر گذاشته تاطور شاید و باید ازآن به نفع بنی نوع خویش کار مناسب گیر ند .

د: عمران جهان :

درس قبلی به مسلمانان تفهیم کرد که کائنات بالخاصه این کرهٔ خاکی وچیز یکه در آن هست در حقیقت بخاطر بهره برداری شما آفریده شده ولی به این نکته اشاره ای نرفت که مسئولیت آماده ساختن موجودات و منابع بهره کشی وظیفهٔ چه‌کسی است لذا درین درس توضیح میگردد که عمران جهان و آماده ساختن مواد خام آن برای استفاده‌وساختن سامان آلات مترقی وپیشرفته از آن بدوش انسانها گذاشته شده لذا بهر اندازه ایکه وسائل بهتر را تهیه کرده به اختیار بندگان خدا بگذارند بهمان اندازه خوشنودی خالق و مخلوق اورا بدست میاورند و مسـولیت خویش را هم در برابر خدا و هم در برابر مردم انجام داده اند.

این بود مرور مختصر بدرسهای گذشته اکنون درس جدید را باهم تعقیب خواهیم کرد :



در انقلاب اسلامی افغانستان همه اقشار ملت ، پیر و برنا سهیم هستند .

کار وتلاش از نگاه قرآن

چون تحصیل علوم در هر رشتهٔ زندگی

از نگاه اسلام فریضه ذمت مسلمانان است و آبادی جهان و کرهٔ زمین نیز بدوش ایشان افتیده اکنون دیده شود که بخاطر ساختن جهان و تهیه وسائل گوناگون از نگاه قرآن در مورد کار و تلاش بکدام پیمانه توجه مسلمانان جلب گردیده ، زیرا دو چیز عوامل بنیادی عمران و مترقی شدن جامعه و جهان میگردد دانش و کار اگر دانش نباشد افراد جاهل نمیتوانند سامان آلات عصری و مترقی را بسازند هکذا هر قدر پرسونل ، رسیده و دانشمند بوده باشد هرگاه دانش خود را در صحنه عمل مورد استفاده قرار ندهند و آنرا پیاده نکنند با دانش ذهنی نمیتوان جهان را آباد ساخت و ابزار زندگی را تهیه کرد .

در باره کار و سعی در راه تامین وسائل حیاتی قرآن‌کریم به اسلوب جذاب توجه مسلمانان را جلب و نقش کار و تلاش را در سازندگی جامعهٔ انسانی وانمود کرده میفرمایند: درآیهٔ (۳۹) سوره النجم (وان لیس للانسان الا ماسعی) در دنیا و آخرت هر چیزیکه دیده می شود و نصیب انسان میگردد جز نتیجهٔ سعی و زحمتکشی او از هیچ چیزدیگری منشانمیگیرد لذا اگرخواسته باشید مرفه و آرام توأم با استفاده از نعمت ها و سامان آلات عصری و پیشرفته در فضای فرحت و سرور ، خوشوقتی و خوشنودی ، زندگی خود را بسر برید ، این سعادت را از طریق سعی و تلاش ، کار و زحمتکشی بدست آورده میتوانید و بس .

روی نقش ارزنده و ثمر بخش کار و تلاش است که قرآن عظیم‌الشان با استفاده از سبک جذاب و دلکش در آیه (۱۰) سوره الجمعه با قاطعیت کامل درباره کارو تلاش در راه نیرومندی جامعهٔ اسلامی ذیلاً ارشاد میفرماید : (فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله)

دانشمند آگاه مفسر ورزیده مولناصابونی در صفوة التفاسیر ، راجع به تفسیر آیهٔ متذکره میفرماید :

هرگاه از ادای نماز خویش فارغ شدید بخاطر تجارت و تأمین مصالح دنیوی در زمین پراکنده شوید و در جستجوی نعمتها و اسباب زندگی جدوجهد نمایید ، رزق و سامان آلات حیاتی بدست خداوند است وتعالی با لطف و عنایت خود دروازه های نعمتهای خویش را بروی بندگان خود باز و از ثمرات کار و زحمت شان برخوردار ساخته ، هرگز عمل و زحمتکشی آنها را هدر و ضایع نمیسازد .

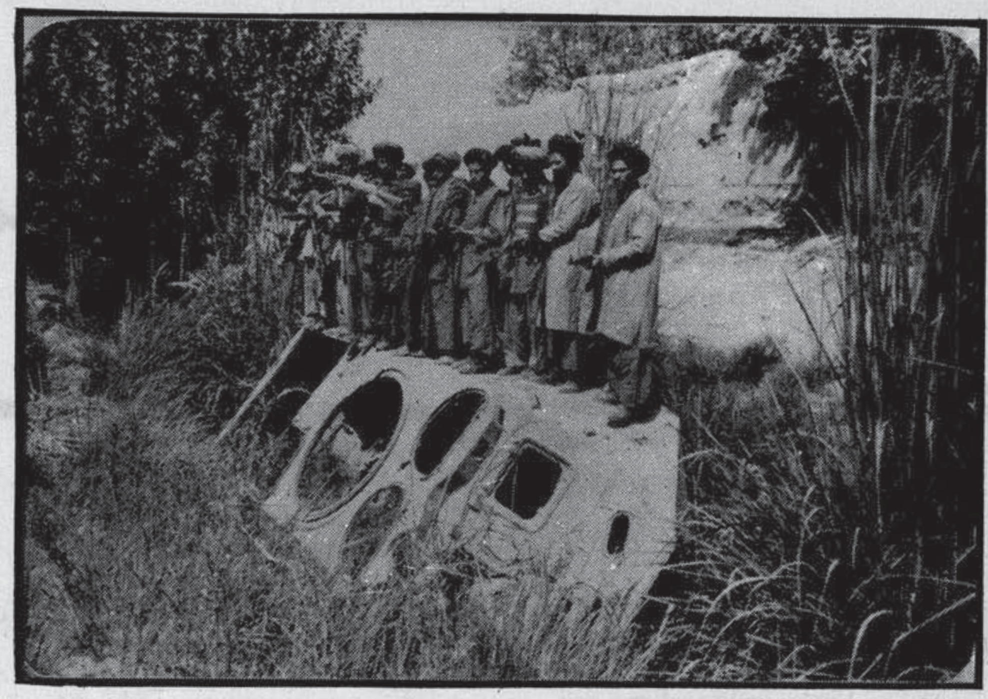
خوانندگان عزیز !

همه میدانند که پیشرفت وترقی یک مملکت بدو عنصر ارزشمندارتباط وثیق ونا گسستنی

دارد : اول علم ودانش، دوم کار وفعالیت یعنی طبق ایجابات علم در صحنهٔ عمل به پیاده کردن آن اقدام نمودن . هرگاه افراد جامعه‌ای ازین دوعنصر اساسی بهرهٔ وافری داشته باشند بدون شک چنین جامعه بسرحد نهائی پیشرفت و سعادت نائل میاید .

باتفکر در آیات قرآنی که قبلاً در درسهای گذشته تشریح گردیده بخوبی برملامی‌شود که قرآن ، این کلام الهی که بحیث قانون اساسی مسلمانان باید ماده به ماده تطبیق و عملی گردد بچه پیمانه مسلمانان را به ارزش علم و نقش آن در بهبود زندگی ایشان متوجه ساخته .

اکنون درنظر است ارزش کار وفعالیت را توأم با اهمیت مادیات ودارائی در لابلای آیت فوق تحت بررسی عمیق در فضای بی طرفی قرار دهیم . خداوند (ج) بخاطر تفهیم موقف کار و سرمایه سه کلمه را در سه موضع آیت متذکره استعمال فرموده



تانکهای غولپیکر در برابر سلاح ایمان به زانو در آمده اند .

به مقام کار و دارائی را در عالی ترین درجه نشان داده واضح وبر ملا می سازد.
در نظر است نخست در ماحول کلمهٔ (فضل الله) که در قسمت اخیر آیت استعمال شده غور و تحقیق صورت گیرد :

کلمهٔ (فضل الله) درقاموس اسلام، نزد همه مسلمانان محبوب ترین کلمه بوده و فرد فرد مسلمانان با کمال علاقمندی قلباً آرزو دارد تا از فضل الله تعالی که عالیترین هدف ایشان است بهرور و مستفید گردند خلاصه مسلمانان در زندگی خود هدفی والاتر و بزرگتر از فضل خداوند ندارند و همین است با ارزش مند ترین آرمان مسلمانان ولی متوجه باید بود که فضل الله را درین آیت بمعنی رزق واسباب زندگی گرفته . کلمه دوم عبارت است از کلمهٔ (وابتغوا) بلی درین آیت قرآن کریم به مسلمانان قاطعانه واکیداً امرصادر میکند که (وابتغوا من فضل الله) در جستجوی فضل خدا (مادیات) براه افتید و از مطالبهٔ آن باز نه نشیند ودرین مورد از سستی ، تنبلی و عطالت کار نگیرید . عمیقاً توجه باید کرد که خداوند درین قسمت آیت بخاطر جلب توجه مسلمانان به ارزش مادیات ، پول و دارائی که وسائل رزق مسلمانان است از یکطرف با ارزشمند ترین و محبوب ترین کلمه را که عبارت است از (فضل الله) استعمال نموده تا مسلمانان مواد حیاتی و ساز و سامان زندگی را بحیث فضل و لطف خدا تلقی نمایند و از طرف دیگر بخاطر تفهیم درجه و مرتبهٔ آن با صدور امر (و ابتغوا) فرضیت اینرا نشان داده تا بصورت جدی و مسلسل دو مطالبه و جستجوی آن بوده باشند وتلاش درین راه رایکی ازفرائض و وظایف مهم خود بدانند ، زیرا خداوند صریحاً به کلمهٔ (وابتغوا_ طلب وجستجو کنید) به سعی وتلاش در راه بدست آوردن مادیات و اسباب زندگی امر میکند ، روی همین امر قاطع خداوند است که رسول الله (ص) میفرماید : (طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضه) جستجو از کسب حلال فریضه ایست بعد از فرایض پنجگانه بنابران نتیجتاً ابراز باید کرد که کسب و کار و بدست آوردن وسائل زندگی بخاطر تقویه جامعهٔ اسلامی و غلبهٔ اسلام در عالیترین درجه از اهمیت قرار دارد .

کلمهٔ سوم که مسلمانان را به ارزش کسب و کار نهایتاً متوجه می‌سازد عبارت است از کلمهٔ (فا) در جملهٔ (فانتشروا فی الارض) کلمهٔ (فا) برای عطف جملهٔ بعدی بر جملهٔ قبلی وضع شده است چنانچه کلمهٔ (واو) برای همین مفهوم وضع گردیده ، ولی فرق بین (فا) و (واو) این است که (واو) برای تعقیب وقوع مفهوم جملهٔ دومی نسبت بمفهوم جملهٔ قبلی مع‌الفصل وضع شده که نخست کار اول انجام می‌یابد و بعد از مرور وقتی و بمیان آمدن فاصلهٔ کار دوم صورت میگیرد اما کلمهٔ (فا) برای تعقیب مع الوصل وضع شده است که باید بین انجام کار اولی و دومی فاصله ای وجود نداشته باشد یعنی پس از انجام کار اولی بدون وقفه کار دومی باید انجام یابد که هرگز فاصله بین شان گنجایش و اجازه ندارد . بنابران آیت فوق بمسلمانان تفهیم مینماید که بعد از ختم نماز بدون ایجاد وقفه بکسب و کار تان آغاز نمائید و اکیداً مامور هستید که بعد از ادای نماز متصل و بدون فاصله بخاطر انجام وظائف و بدست آوردن وسائل زندگی و تقویه بنیهٔ اقتصادی جامعه و فامیل خویش در زمین پراگنده شوید و به پیشه های خویش مصروف گردید .

این است ارزش نهایتاً زیاد کار و دارائی که حتی دقیقه ای بعد از ادای نماز بمسلمانان اجازهٔ بی کار نشستن و تعویق در امور حیاتی را نمیدهد .

ازین حقیقت مسلم انکار نباید کرد که افق نظر اسلام نهایتاً وسیع است وسعت نظریکه در قرآن بمشاهده میرسد در هیچ کتاب و برنامهٔ زندگی بشر سراغ شده نمیتواند ، آنانیکه خود تنگ نظر اند با مشاهده در عینک خود بر چسپهایی را بر اسلام می بندند و میگویند در اسلام تنگ نظری است و طرف مسائل آخرت را مطرح نموده و از دنیا اعراض کرده و به آن سرو کاری ندارد ولی قوانین و مواد حیاتی که در قرآن و احادیث پیامبر جهان ساز گنجانیده شده مانند آفتابی است که انکار خفاشان ازان کار را بجایی رسانده نمیتواند و دسایس مکاران حسود را نقش بر آب ساخته خنثی می سازد .

ما مسؤول بە پیروزی رساندن جه
خود را کە جه

محفلی کەبتا ریخ اول میزا ن سا ل روا ن بەمنا سبت تجلیـــل و بزرگدا شت ا زشها دت شخصیت عظیم ا نقلاب ا سلامی کشورصفی اللہ ا فضلی ودیگرهمرکا با نش دا یر گردید ه بود ، گزا رش فشرده آ ن درشماگزشته میثاق خون ا زنظرخوا نندگان گرا می گذشت وا ینک گزا رش مفصل تری ا زآ ن محفل :

محفل بسا عت ۹ بجه صبـــح با تلاوت چندآ یەء ا زکلام ا للـه مجید توسط برا درقا ری محمدشفیع آ غاز شدکەبعداً یکتن ا زبرا دران مجا هد پیرا مون سوا نح وکا رنا مه ها ی فخرآ فرین برا درشهید ا فضلـــی توضیحا تی دا دند ، سپس برا د ر ا حمدزی دا شتن ا یما ن کا مـــل و ا خلاص را را زبزرگ پیروزی دانسته ورا جع بەشها دت شهیدا فضلـــی گفتند :

زما مجا هدومها جرووروںو !
زمونږدا ا جتما ع دشهیدا نودکا رـ وا نونوپەلړ کی هغەتولنه ا و هغەغوندەدەچی لەیوی خوا مونـږ

تەزرەدردوونکی پیسەرا پەیا دوی خولەیوی خوا مونږتەدصفی ا للـــه (ا فضلی) شهیدورورا ود نـــو رو شهیدا نوورونوپەوینوسری حیر ی را پەیا دوی خولەبلی خوا مونرته دا میدونوا ومونرتەدهغوآ رزوگانو دا للـەپەحضوربا ندی لەپخوا نـــه مونرپەزرونوسا تلی ا وددی ا میـد لروچەا نشا ء ا للـەدا میدونـــو د ا غوتی بەیوەورح وسپری ا و دد ی گلانونەبەبیا دا سلام سمسوربن پە شکلا راځی مونږا میدوا ریو ا ود ا تهنیت ا وزیری ورکوووروںوتەچی پەهرقوم کښی چی شها دتونـــه



عبد الاحد تا رشی

قربا نی ا ودسرنەتیریدل ا و سـر سندنی مینح تدرا شی هلتەبیا د اللەنصرتونەا ودا للەلە لـــوری نوروخپلومخلصوهندگا نوتەدبر ی زیری ا وبا لاخرەپەطا غوتیا نو ا و دبشریت پەدښمنا نوبا ندی دناتار نا ا میدی ا وما تیدنی ا وبا لاخـــره نها ئی شکست وریځی راخپریـــر ی مونږتەا نشا ء ا للـەدا ا میدلەلر ی نەځلیږی چی یوەورځ بەبیا پـــە ا فغا نستا ن کښی ا سلامی بیـــر غ پورتەکیری ، ا سلامی نظا م بـــه جوریری ا وددغوپەوینوسروشهیدا ـ نوآ رزوگا نی بەا نشا ء ا للـەسرتـــه رسیږی .

بەدنبا ل آ ن برا درعبدا لاحدتا رشی مرثیەیی را کە بەا ین منا سبت سرودەبودند ، قرا ئـــت نمودند . همچنا ن شا گردا ن مدرسه ا بوحنیفەترا نەیی را کە بر ا ی ا ین روزآ ما دگی گرفتەبودنـــد خوا ندند .

برا دریا سرمسئول سیا سی اتحاد ا سلامی ا فغا نستا ن بر مبنـــا ی پیکا روجها دشهیدقهرما ن ا فضلـــی بەوضوح تا ریخ آ غا زجها دوهجر ت

د نیستیم ، اما مسؤولیت داریم وظیفه
داست ایفائ کنیم

شهید صفی الله « افضلی »

پرداخته‌وضمن برشمردن دسایس و جنایات دشمن گفتند: برادران عزیز: میخواهم این مطلب را تذکردهم که‌شهادت صفی الله و برادرش حفیظ الله‌تاریخ جهاد ما را تثبیت می نماید برادر شهیدش حفیظ الله‌درسال ۱۳۵۴در اولین سال جهادمسلح تحریک اسلامی افغانستان شهیدشدوبرادر دیگرش صفی الله‌درجریان سال جاری ضمن یک دسیسه‌خائنانه از سوی دشمن به‌شهادت رسید .موضوعی که‌ازذهن بسیاری ازمردم ما پوشیده‌مانده‌است تاریخ جهاد ما است که‌آنرا هفت سال یا بعضاهشت سال میدانند درحالیکه تا حال واقعات زنده‌وچشم دیدماست در روایت آن اشتباه‌میکنند . از شهادت حفیظ الله‌وبرادرش تاریخ نهضت اسلامی وتاریخ جهاداسلامی ما تثبیت میشودآنانیکه‌در جهاد سال ۱۳۵۴ شکی دارندودرفتوی های خودشکی دارندیادرفهم خود اشتباه‌کرده‌بودندما درآن زمان معذورش ، خواهیم داشت. مگر حالا باید هیچکس درروایت تاریخ جهاد افغانستان مترددنباشد که اولین سال هجرت ما ۱۳۵۳واولین سال جهادمسلح ما ۱۳۵۴ است ، و شهادت این دوبرادرقهرمان ازیک فامیل شاهدروایت زنده‌جهاد ما است .

وبعداستادربانی رهبرجمعیت اسلامی افغانستان ضمن عرض تبریک وتسلیت شهادت شهیدقهر-مان افضلی به‌پیشگاه‌ملت مسلمان افغانستان به‌افشای توطئه ها و دسایس خطرناک وبیشرمانه‌دشمن دراین اواخرپرداخته و در این زمینه‌بیانیه‌مفصلی ایرادنمودند که‌متن کامل آن درین شماره تقدیم خوانندگان گردیده است



استاد ابو عبد الرحمن احمدزی



برادر محمد یاسر



برادر فایق

بعداً برادرفایق هروی مرثیه یی راقرائت کردندکه به یاد بود شخصیت گرامی افضلی تهیه کرده بودند . بدنبال آن برادرانجنیر عبیدالله درموردجهاد افغانستان ومقام شهادت ازدیدگاه اسلام به سخنرانی پرداخته ودریک قسمت ازبیانیه شان گفتند :

شهادت په اسلام کی یو لوړ مقام دی دا دالله پاک له طرفه یو انتخاب دی . خپل کوم بنده چی وغواړی هغه ته دشهادت مقام په برخه کړی همغه انتخابوی او دا افتخار وبمنی شهادت یواتفاقی اوکوم ناڅاپی مرګ ندی شهادت زمونږ او تاسو دهغه عظیم جهاد هغه معراج دی چی مؤمن انسان خپل نهایی هدف ته رسیږی اود خپل خدای سره ملاقی کیږی دافغانستان مسلمانانو دحضرت رسول(ص) په نقش قدم باندی داجهاد شروع کړیدی اوددی شهادت لپاره یی جان کاندیدکړیدی لکه چی حضرت رسول(ص) فرمائی: چی زه د الله په لاره کی شهیدشمه بیا ژوندی شمه بیا شهیدشمه بیا ژوندی شمه بیا شهیدشمه داتول دشهادت مقام دی چی داسی یوعالی القدرپیغمبر چی هغه ته دتولوکامیابیؤ زیری ورکړشویدی مګربیا هم هغه د شهادت تمنا کوی الله پاک شهیدل نوته دیرلوړمقامات ورکړیدی او شهیددالله پاک په نزدباندی ژوندی دی .

همچنان صبغت الله مجددی به سخنرانی مفصلی بدین مناسبت پرداختندکه درخلال گفتار شان بالای همبستگی و اتحاد مجاهدین ومهاجران کشوربخاطر نابودی روسها ومزدوران شان تاکیدنموده وخواستارکسب درایت وهوشمندی بیشترمجاهدان دربرابر دسایس وفتنه انگیزی های روس شدندودربخشی ازبیانیه شان گفتند :

ما یقین داریم آنچنانکه این اشخاص درزندگی دنیا با سعادت زندگی کردنددرآخرت هم انشاءالله تحت رحمت خداوند خواهدبودوخدای بزرگ ایشان را ازعذاب برزخ وازرسوائی محشر نگه خواهدداشت ودرجنت الفردوس جاخواهدداد تأسف به کسانی است که دراین زندگی چندروزه نه خودو


انجنیر عبید الله


صبغت الله مجددی


مولوی محمد شاه «فضلی»

شهادت صفی الله افضلی و برادرش حفیظ الله

نه‌نفس خودرا اصلاح کردند و نه از اخلاق بهره‌مند گردیدند و نه با مخلوق خدا (ج) از راهی پیش آمدند که آن شایسته یک انسان مسلمان باشد. همچنان در باره‌ء تصفیه‌نفس ها گفتند: من بارها گفته‌ام که اولین انقلاب را از نفس خود باید شروع کنیم، نفس خود را باید هر روزه تجزیه کنیم ببینیم که‌چه‌نواقصی در عقیده ما است، چه‌نقصی در عمل ما است و چه‌نقصان در اخلاق و روبه‌ما است و ما تا وقتیکه اعمال صالحه‌نداشته باشیم و به‌ارادات و بندگی خدا مشغول نباشیم و اخلاق ما اخلاق یک مسلمان مؤمن نباشد و از هدایت حضرت محمد (ص) سر چشمه نگرفته‌باشد خیلی محال است که ازین بدبختی ها نجات یابیم.

بعداً محمدشاه افضلی معاون حرکت انقلاب اسلامی افغانستان درمورد مقام شهادت و مشکلات موجود در سر راه مجاهدان و مهاجران کشور و همچنان در باره مطابقت نظر با عمل و شناخت مرد مسلمان و مؤمن از مقام و عظمت خود به سخنرانی مفصل پرداخته گفتند:

دافغانستان مظلوم او مستضعف ملت تقریبا لس کاله‌پوره کیری چی سرتا پا په وینو کی غرق او په



برادر سید نور الله عماد

اورکی سوحی. داتول ملت د افغانستان بلکه‌تول جهان ته ثابته‌شویده‌چی دی مظلوم ملت په‌شان باندی دهرمسلمان کامل دهمیشه‌لپاره‌ترحم وی ددوی‌وینی ددوی جهاد، ددوی تکالیف او هغه‌سخت مشکلات چی دغوشجاع او غیورو مجاهدینو په‌حان تحمل کری دی هغه‌دانسان له‌عقل نه‌بهر دی واقعی مسلمانان ددوی قدر او منزلت پیژنی هغه‌کسان چی په خوله‌باندی قول کوی او عمل یی بل شی وی هغه‌به‌جهان ته‌معلو- میری چی ته‌خپل قول کی صادق یی که‌نه. عمل شاهد عدل ده د مسلمانانو لپاره‌په‌قول کی مخا- لفت پیسیری خو په‌عمل کی ئی مخالفت نه‌راحی خود هرمسلمان

عمل شاهد ده‌په‌عقیده او سنت باندی ده‌زما سره‌عقیده‌ده‌چی داسی یو قهرمان مجاهد شجاع لکه صفی الله او دده‌په‌امثال داد هرمسلمان د زره‌توته‌پری کوی حکه‌ددوی خد- متونه، ددوی جهادونه، ددوی قربانی او ددوی مقاومت د یو وینی حسونکی نریوال حواک چی له‌روس حخه‌عبارت دی په‌وراندی په‌حقیقت کی دادهرمسلمان لپاره یوخدمت دی په‌اول قدم کی دافغا- نستان مظلوم ملت لپاره‌په‌دوهم قدم کی دتول عالم اسلام لپاره بلکه‌زما سره‌عقیده‌ده‌دعالم بشر لپاره‌وا یو لوی خدمت ده.

دراخیر برادر سید نورالله عماد منشی جمعیت اسلامی افغانستان مطالب مفصلی راپیرامون سوانح برادر شهید افضلی و از یاد روخود گذری او و خانواده اش در راه مردم وانقلاب عظیم اسلامی ایراد نموده وضمن برشمردن خصلت های این قهرمان شهید گفتند: یکی از خصلت های عمده او این بود که او این جهاد را یک جهاد برحق و یک پدیده و وجیبه مطلق میدانست نه تنها برای خود، بلکه برای همه کسان و نزدیکترین دوستان و عزیزان و همه مسلمانها. و همین بود که از خانواده خود گرفته تا نزدیک

...سه افضلی تاریخ جهاد ما را تثبیت می نماید

برادر محمد یاسر

ترین دوستا ن خودرا ا زسن ۱۴ساله
به‌با لاهمه‌را بسوی سنگربا خو د
برده‌و ۱۳ نفرا زا عضا ی فا میــــل
خودرا که‌همه‌شا ن برا در زا د ه و
همشیره‌زا ده‌وپسرکا کا یش میشد ،
ا زدست دا دونفرچها ردهم خود ش
بودکه‌خیلی نا جوا نمردا نه بـــه
شها دت رسید . درهمین روزهـا ی
ا خیردوپسرکا کا یش که‌سیزده‌سا له
وچها رده‌سا له‌بودندوآ نها بخا طـر
پیدا کردن وتأ مین ا عا شه فا میل
به‌یک دکا ن مزدوری میکردنـد و



مو لوی عبد الخا لق

پدرش که‌کا کا ی صفی ا للـه‌می شـد
وقتی به‌ا ین حا دثه‌دردنا ک دچا ر
کردیدگفت که‌ا ین دوپسرهم با ید
کا رووظیفه‌خودرا ترک کنندوپهلوی
کا کا ی خودجکتورن عزیزا للـه بـه
جبهه‌بروند ، چون تحفه‌بزرگترا ز
ا ین برا ی ما نیست وا ین آ خرین
ا فرا دخودرا هم به‌پیشگا ه ملـت
موٴ من ا فغا نستا ن تقدیم‌میکنیم،
همچنا ن درموردنظرا ین فرما ند ه
قهرما ن دربا ره‌دسا یس دشمـــن و
جها دبرحق ا فغا نستا ن گفتند :
وقتی، من طی یک با زدیدبرا یـش
گفتم که‌دسا یس دشمن روا ن ا ست

که‌ا لحمدللـه‌من به‌شما سنگر ی ر ا
سا خته‌ا م که‌ا گرنصف کفا ر جها ن
پشت سریکدیگرتنظیم شوندهمیـن
جبهه‌کفا یت میکندکه‌تا عمرشمـا
با شدا نشا ء ا للـه‌ا فغا نستا ن را ا ز
بلعیدن روسها نجا ت خوا هددا د .
وخودت به‌حیث یک مسئول جهـا د
چه‌عقیده‌دا ری، ا وگفت :ما مسئول
به‌پیروزی رسا ندن نیستیم مـا
مسئولیت دا ریم که‌وظیفه خوه را



مجله مشعل شماره (۱۳ - ۱۴)



مجله المجاهدون شماره (۷)

یکی از خصلت های عمدهٔ او این بود که او این جهاد را یک جهاد برحق و یک پدیده و وجیبهٔ مطلق میدانست نه تنها برای خود ، بلکه برای همه کسان و نزدیکترین دوستان و عزیزان و همه مسلمانها و همین بود که ازخانواده خود گرفته تا نزدیکترین دوستان خود را از سن چهارده ساله به بالا همه را با خود به سوی سنگر می برد .

برادر سید نورالله « عماد » منشی جمعیت اسلامی افغانستان

ایفا کنیم که آن جهاد است ، او آنقدر مطمئن حرف میزد و میگفت

همچنان درخلال محفل محترم مولوی عبدالخالق پیام شورای علما و مجاهدین حوزه جنوب غرب را قرائت فرموده گفتند :شهیدا فضلی نه تنها مرد سنگر بود ، بلکه همیشه جهت بیداری امت اسلامی نقش فعال داشت ، این شهید والامقام همیشه تلاش میکرد تا تعصبات جاهلانه و نامشروع دشمنان اسلام را از بین امت اسلامی دور بسازد و در جهت وحدت بین سنگرهای مجاهدین و مهاجرین سعی بلیغ می نمود .

توفیق خداوند (ج) در این زمینه موفقیتهای بزرگی را نصیب شد که مصداق این ادعا شرکت فعال و بی سابقه مردم و مجاهدین در مراسم تشییع وجنازه پاک ومطهر و مراسم فاتحه خوانی او در محیط هجرت و جهاد است که اقشار مختلف امت اسلامی اعم از تنظیمهای مختلف جهادی وفرقه‌های مختلف مذهبی در این مراسم حضور به هم رسانیده بودند .

محفل ساعت یک بعداز ظهر با قرائت دعائیه توسط برادر مجاهد حبیب الله پایان یافت .


دعوت علمای افغانستان از رهبران تنظیمهای جهادی کشور

آموزش وپرورش سالم جوانان وبلند بردن سطح آگاهی آنان از وظایف عمده انقلاب اسلامی ما ست .

استاد ربانی

مجاهد

[redacted]

قیام کربلا ، حماسه و درس ها

قهرمان ملی الله فضلی محفل عظیمی در جوار کمیته مالی برگزار گردید .

خودی عمومی ایران ، قوماندانان ونمایندگان سنگر های جهادی که در حوزه جنوب غرب دایر گردیده بود ، به پایان رسید

[redacted]

اعتذار

مردم افغانستان باید سرنوشت خودرا بخود تعیین نمایند .

مذاکرات غیر مستقیم ژنیو پایان یافت

قیام کربلا از روزهای زنده وجاوید وبهترین درس حق خواهی وعدالت گستری برای امت اسلامی میباشد

جریده مجاهد شماره سوم سال دهم

مونږ امید وار یو او ورونو ته دا تهنیت او زیری ورکوو چې په هر قوم کبلی چه شهادتونه ، قربانی او د سر نه تیریدل او سرسندنې مینځ ته راشي هلته بیا د الله نصرتونه او د الله له لوری ټورو خپلو مخلصو بندګانو ته د بری زیری او بالاخره په طاغوتیانو باندی نا امیدی او ماتیدنی وریځی راخپریږی .

« استاد احمد زی »

استاد « شهرانی »

عوامل پیروزی در جهاد

خداوند می فرماید :

یاایها‌الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم‌تفلحون ـ و اطیعوا‌الله و رسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ان الله مع‌الصابرین ـ ولاتکونوا کالذین خرجوا من‌دیارهم‌بطراً و رئاءالناس و یصدون عن‌سبیل‌الله ، والله بما یعملون محیط :

این سه آیت ازجملهٔ‌آیات سورهٔ‌انفال است‌که در غزوهٔ بدر نازل‌شده و عوامل پیروزی و فتح را در جهاد تذکر میدهد که باید مسلمان مجاهد عوامل مذکور را در حالت جهاد طور خاص در نظر بگیردو پیش از پیش برایش مشخص باشد که این عمل سبب پیروزی بوده و آن‌دیگر علت شکست‌وهزیمت است.

طور خلاصه و مجمل می‌توان‌گفت‌که این‌آیات عوامل پیروزی و فتح را در امور ذیل میداند :

۱ـ ثبات و پایداری در وقت روبرو شدن با دشمن ... **اذا لقیتم فئة فاثبتوا .**

۲ـ خدارا بسیار یادکردن و همیشه در ذکر او بودن و اورا از یاد نبردن .... **واذکروا الله‌کثیرا.**

۳ ـ ا طا عت و فر ما ن بر دا ری ازخدا ورسول‌او ... **و اطیعوا‌الله ورسوله .**

۴ـ ا جتنا ب ا زا ختلا ف و نزاع و شقاق ... **و لا تنازعوا فتفشلوا ...**

۵ ـ صبر و تحمل د ر برا بر تکالیف و زحمات و شداید معرکه **واصبروا ..**

۶ ـ عد م تکبر ، ر یاکا ر ی و منع کردن مردم از راه خدا**ولا تکونوا کالذین خرجوامن دیار هم بطراً و رئاءالناس ...**

اکنون آیات کریمه‌فوق‌الذکررا جداجدا شرح و تفسیر میکنیم :

خداوند درآیت اولی می فرماید: ای مسلمانان وقتیکه باگروهی از کفار درجنگ روبرو شدید پس ثابت قدم واستوار باشید وخدا را بسیار یاد کنید تا که شما

رستگار وپیروز شوید .

به آیهٔ کریمه خوب متوجه شوید که خداوند آیت را بلفظ ـ یاایهاالذین آمنوا ـ یعنی ای مسلمانان وای ایمانداران افتتاح می کند و ایشانرا به صفت ایمانداری مخاطب قرار می دهد تا این وصف شان سبب تعمیل اوامر واحکام مابعد آن گردد ویا بهعبارت دیگر تعبیر به این اسلوب یا ایهاالذین آمنوا بخاطر تنبیه است بهاینکه اگرشما حقیقتاً ایمان داشته باشید این ایمان شما سبب میشود که اوامر بعدی را باکمال اخلاص، صداقت، رضائیت قلبی واطمئنان خاطر بجای آورید وبه عین سبب است که بعد از یا ایهاالذین آمنوا طور همیشه یااغلبیت امر ونهی (حکم) ذکر میشود ودرعین وقت اشاره است باین کهسزاوار شأن مسلمان وصاحب ایمان این است که از احکام پروردگارش متابعت وفرمان برداری کند واین وصف ومقامی را که خداوند برایش مناسب دیده واورا بهاین نام سرفراز کرده افتخار ومباهات نماید وباکمال اخلاص وصداقت حکم اورا بجای آورد وازهدایت اوسر پیچی نکند .

طور خلاصه می توان گفت کهاین خطاب دوچیز را افاده می کند :

یکی عزت وسرفرازی بخشیدن آنها بهاین مقام، مرتبه ونام نیک ودیگری تشویق وتحریک کردن صاحب این مقام به تطبیق اوامر مابعد آن .

خداوند بعد ازانکه ایشان را بوصف ایمانداری متصف می سازد چنین ارشاد می کند : اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا . . یعنی چون با گروه کفار درجنگ روبرو شدید ثابت قدم، استوار وپایدارباشید وخداوند را بسیار یادکنید .

اینک این دوفعل ماموربه راجدا جداشرح میدهیم

اول ـ: لفظ فاثبتوا که ازثبوت یا ثبات مشتق بوده وازحیث صیغه امر است یعنی پایداری، مقاومت واستواری کنید وشما مجاهدین راه خدا در سنگر های تان ثبات ومقاومت را ازدست ندهید زیرا خداوند از فرازآسمانها باشماسخن می گویدوشما رابوصف ایمانداری که محبوبترین الفاظ درنزد اوست یاد می کند واین وصف درهر جاکه باشد هزیمت وشکست رانمی پذیرد ودرقاموس آن کلمهٔ هزیمت وشکست، فرار وگریز وجود ندارد واین نداء وخطاب خداوندی برشما دلیل شرف و وقار ونشان حقانیت وبرحق بودن تان است .

این ثبات وپایداری طوریکه ظاهری وجسمی است بهمان طور قلبی ومعنوی وروحی نیز می باشد واین آیت هردو نوع پایداری وثبات را در بر دارد :

اگرمطلوب مقاومت وثبات ظاهری وجسمیباشد آیت مذکور چنین معنی میدهد که دروقت روبروشدن درجنگ باکفار، ثبات ومقاومت را از دست نداده و سنگر های تانرا ترک نکنید بلکه ثابت قدم واستوار باشید وبا آنها بجنگید وسنگر های مستحکم وحصن حصین تانرا گذاشته وفرار را برقرار ترجیح ندهید که مبادا دشمنان سنگرهای حصین را اشغال کنند واز داخل آنها برضد شما بجنگند و شما بدون پناگاهمانده وراه فرار را اختیار کنید .

واگر مرام ازان ثبات واستواری معنوی، روحی وقلبی باشد واین ثبات درسنگر جهاد مفیدتر، مهمتر وبا ارزشتر است معنی آیت کریمه چنینمی شود که:

ای مسلمانان وای صاحبان ایمان ! در وقت روبرو شدن ومحاربه باکفار شجاعت قلبی، اطمئنان خاطر، روحیهٔ مقاومت و جرئت معنوی وایمانیرا از دست ندهید ویقین کامل داشته باشید که با داشتن این صفت پیروزی وموفقیت درنهایت ازان شمامجاهدین راه خدا است .

زیرا شما درین حالت حساس وخطر که در از دست دادن جان شیرین تان دقیقه شماری می کنید هم امر خدا را اطاعت کرده و حکم وی را تطبیق

می کنید ، و داشتن این روحیه در سنگر جهاد اصل و اساس همه موفقیت ها است بدلیل این که شکست و قتی متوجه یک لشکر میشود که لشکر مذکور از نگاه روحیات و معنویت شکست بخورد و اصل شکست هم همین شکست روحی است نه جسمی ،نه تغیر دادن سنگر ،نه خلع سلاح شدن. و اگر یک لشکر از نگاه روحیات و معنویات شکست بخورد تمام اسلحه و لوازم جنگی دنیارا در شانهٔ او اندازند او نمی تواند که اول روانهٔ سنگر شود و در صورت روان شدن هم نمیتواند که مقاوت کند و پایداری و ثبات نشان دهد و بگفته سعدی :

در قزاگند مرد باید بود
برمخنث سلاح جنگ چه سود

لذا ثبات و پایداری معنوی و روحی درین آیت مهمتر و عمده تر است که باید مجاهدین به حقانیت نبرد و جهاد وموفقیت خود و شکست دشمن ایمان و عقیدهٔ کامل داشته باشند و این وصفی است که طور هنیشه و مدام‌الوقت از مجاهدین راه خدا مطلوب است و مجاهدین در سنگر های جهاد نباید که یک لحظه این صفت را از دست دهند زیرا یک لحظه محرومیت ازان چون با امر خداوند مخالف‌است خودرا در هزیمت و شکست قراردادن است .

دوم : فعل اذکروا ... فعل مذکور مشتق از ذکر بوده بمعنی یادکردن و بدل و زبان یاد آوری نمودن و تکرار کردن چیزی را گویند چون در اینجا به صیغهٔ امر است بنا بران معنایش چنین میشود که خداوند را بسیار یادکنید و مخصوصا دران حالت اورا گاهی ازیاد نبرید و تذکر لفظ جلاله (الله) که دلیل جلالت ، قدرت و جبروت است درین حالت بسیار مناسب و بجای استعمال شده زیرا این لفظ ، جامع تمام صفات جمالیه و کمالیهٔ اوتعالی است که درین حالت در صورت یادکردن او و طلب کردن کمک ونصرت‌ازذات‌اوتعا لی مجا هد میتواند ازچشمهٔ فیاض وی کمک و فیض بخواهد و توسط آن کمک بردشمن‌پیروزی‌حاصل کندوازین سبب لفظ جلاله (الله) را درین جای انتخاب کرد . و اگر بار دوم در آیت دقت کنیم می بینیم که ذکر را به وصف کثیر موصوف ساخته‌می فرماید :

اذکروالله کثیرا ... یعنی دران حالت حساس خداوند را بسیار زیادیادکنید و چون هر امر و نهی خداوندی حکمتی دارد بنا بران ذکر و یاد کردن خداوند درین وقت که دشمن می خواهد تا از لحظات کم بر ضد آنها استفاده کند از خود حکمت و معنی و فلسفهٔ دارد زیرا درین وقت اورا یادکردن وبذات وی خود را رابطه دادن و خودرا به او سپاریدن ازمبدأ قدرت،جبروت ، جلالت او استفاده کردن و توسط آن بر دشمن غلبه کردن است.

درین وقت است که کمک و نصرت خداوندی شامل حال مجاهد میشود و او در پرتو این عون و نصرت خداوندی بر دشمن غلبه پیدا میکند و این وضع در عالم ظاهر این مثا ل را دارد که یک لشکر طور استمراری با مرکز فرماندهی خود که از هر حیث کامل بوده در تماس و اتصال است و چون مرکز مذکور از هر نگاه رسیده است بنا بر ان او را طور اطمئنان بخش رهنما یی می کند و قوا و اسلحه اش را توسط اوامرش بجای استعما ل می نماید و تدابیر معقو ل و مناسب را برایش نشا ن میدهد و اگر ضرورت شود بصورت فوری قوای تازه دم را برایش می فرستد و از همه کرده مهمتراینکه آن لشکر روحاً مطمئن است که یک مرکز بزرگ و قوی و مقتدر فرماندهی در کمک و عون اوست .

اگر در آیت خوب متوجه شویم می بینیم که :

خداوند درین حالت حساس از همه چیز صرف نظر کرده و تنها و تنها به این امر میکند که خداوند را بسیار یاد کنید و از ذکر وی غفلت نورزید ، ونمی گوید که اسلحه ثقیل و خفیف تان در دوش داشته باشید ، یا اینکه فلان نوع غذا را بخورید و یا اینکه فلان نوع لباس را بپوشید و یا اینکه عکس و صورت فلان کس را با خود داشته باشید و یا فلان کتاب جنگ را خوب مطالعه کنید و یا . . . بلکه از همه آنها می گذرد و فقط بیاد کردن خدا امر میکند و آن هم ذکر و یاد بسیار نه کم و اندک و ذکر مذکور مشتمل است بر نماز،دعا ، تکبیر و تمام انواع ذکر الهی زیرا ذکر خدا دل ذاکر را قوت می بخشد و اطمئنان میدهد و اجرای این امر در جهاد از همه ضروری تراست و بزرگترین اسلحهٔ اصحاب کرام و سلف صالح امت نیز همین بود خداوند می فرماید : الذین آمنوا وتطمئنُ قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئنُ القلوب.

« مولانا شبیر احمد عثمانی در تفسیر این آیت می گوید : این در باب کسانی است که بخدا رجوع می کنند یعنی به ایشان دولت ایمان نصیب میشود ، از یاد خدا راحت و اطمئنان می یابندو قرآن بزرگترین ذکری است انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون که از خواندن آن در دل های شان یقین پیدا میشود و وساوس و شبهات شیطانی بر طرف شده و سکون و اطمئنان حاصل می گردد ، از یکطرف بیان عظمت و مهابت او تعالی در دل‌ها تولید خوف وخشیت میکند و از طرف دیگر ذکر رحمت و مغفرت بی انتهای وی اسباب اطمئنان قلوب را فراهم می آورد .

خلاصه اینکه دل ذاکر از ماسوی الله منقطع شده و به خدا متوجه می شود و فروغ ذکر الهی از دل های شان هر نوع وحشت و اضطراب دنیوی را زایل می نماید ، ثروت ، حکومت و منصب و املاک و مشاهده نشانه های مطلوبه ، انسان را به اطمئنان و سکون حقیقی نمیرسانند ، تنها ذکر الهی و تعلق که مع‌الله حاصل میشود موجب رفع اضطراب و وحشت قلوب است . »

هدف و غایه از ذکر ، عبادات و یاد خداوندی در همه حالات و مخصوصا در حالت جهاد و وقت مقابله بادشمن غدار ، استحکام رابطهٔ دائمی بین خالق و بنده و حصول قوهٔ معنوی از آن مصدر قوهٔ مطلق است و چون انسان به حیث یک مخلوق کم قدرت و محتاج ، در اثنای ذکر و یاد کردن خدا، تلاوت و انجام دادن عبادات نسبت بهر وقت دیگر به خدا نزدیکتر است و مخصوصا در نماز که ایاک نعبدو وایاک نستعین (خاص ترامی پرستیم و خاص از تو یاری می جوئیم) را روزانه چندین بار تکرار میکند بنا بر آن احساس تقرب او به خداوند و استعانت و استمداد از وی در روح و معنویت مسلمان مجاهد نماز گذار قوهٔ می‌بخشد که مافوق همه قوا است زیرا او به حیث مسلمان عقیده دارد که یکی از صفات خداوندی قدرت است قدرت مطلق بدون قیود وحدود و نیز عقیده دارد که خداوند با بندگان مخلص و پاکدل و عابدان کمک و نصرت میکند لذا کسیکه با داشتن این عقیده وروحیه وارد صحنهٔ جهاد وسنگر نبرد میشود روحیه و معنویت او چنان قوی است که هیچ گونه شکست و هزیمت را نمی شناسد و چون بقدرت ونصرت خدا تکیه دارد به فتح و پیروزی خود مطمئن است .

باز به تفسیر آیت بر می گردیم که در اخر آن می فرماید ! لعلکم تفلحون . این قسمت آیت بمنزلهٔ تعلیل بسابق است ویا به عبارت دیگر این حصه آیت غایت و نتیجهٔ است که بماقبل آن مرتب میشود . پس معنی آیت اینطورمی گردد که :

در وقت رو برو شدن با کفار با عتبار جسم و روح و یا ظا هر و باطن ثابت قدم و استوار باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا که شما پیروز وموفق گردید.

لذا طوریکه درآیت دیده میشود خداوندموفقیت و پیروزی را در جهاد به ثبات و پایداری ظاهری و باطنی و ذکر و یاد خدا وند مربوط سا خته است ؛ زیرا از طبیعت عبادات ، ذکر ، نماز ، تلاوت ، نماز تحمید و تسبیح و غیره اذ کار این است که نصرت و مدد خداوندی را به خود جذ ب و جلب میکند مثل اینکه آهن ربا آهن را در همه حالات بطرف خود می کشد و هر جا که ذکر و نام خدا ، توکل وتفویض تعمیل اوامر و اجتناب از نواهی آن ذات ذوالجلال بوده باشد فتح ، ظفر ، پیروزی و موفقیت خـود بـه خود آمدنی است زیرا طبیعت و مزاج آن خـواها ن نتیجهٔ مـذ کـور اسـت مـا نـند اینکـه طبیعت باران رویانیدن نبات وزنده گردانیدن زمین بعد از مردن وخشک شدن آن است وطبیعت ومزاج آن‌قابل تغیر وتبدیل نیست واین سنت خداوندی است وسنت وامر تکوینی خداوندی‌تغییر وتبدیل را نمی پذیرد ولن تجدلسنة الله تحویلا ولن تجد لسنةالله تبدیلا .

وازطبیعت عصیان ، نافرمانی ، تغافل از یاد و ذکر خدا این است که همیشه‌انواع بدبختی، شکست ذلت ، حقارت و. . . را طرف خود جلب می‌کند .

دیده باشید که جاهای ناپاک وخندق‌های کثیف محل‌پیدایش مکروب ومگس است و این‌محلات ناپاک است که مکروب‌ها دران تخم گذاری وتکثر می‌کنند ولی درجای پاک و صاف ، مگس ومکروب اصلاً جای گرفته نمی توا ند زیرا طبیعت مکروب ومگس‌با نا پاکی وکثافت مطابقت داردبهمین‌طورطبیعت‌عبادات باصفائی، قوت روحی ونصرت ومدد خداوندی موافقت داشته و هر دو همدیگر را جذب‌می کنند بناءبران حقیقت وواقعیت است که خداوند موفقیت وپیروزی مجاهدین را بیاد وذکر خدا مربوط ساخته می‌گوید . . اذکروالله کثیرا لعلکم تفلحون .

از تفسیر آیت اولی بقدر علم و طاقت فراغت یافتیم واینک باز به استعانت از خدا به تفسیر آیت دومی می پردازیم :

خداوند در آیت دومی که به تعقیب آیت‌اولی است‌می‌فرماید : واطیعوالله‌ورسوله ولاتنازعوافتفشلوا و تذهب‌ریحکم واصبروا انّ‌الله مع‌الصابرین یعنی از احکام خدا ورسول وی متابعت‌کنید ومخالفت ومنازعه ننمائید که سست وضعیف می‌شوید وقدرت ودولت‌شما از بین می‌رود ، و صبر وپایداری کنید زیرا خداوند با صابران است .

این آیت به آیت سابق عطف است پس معنایش چنین می‌شود که : وقتیکه با کفار روبرو شدید ثابت قدم واستوار باشید و خداوند را بسیار یاد کنید . . . واز خداوند ورسول وی اطاعت وفرمان برداری‌نمائید وباهم اختلاف ومنازعه نکنید . . .این آیت اگر چه در مورد خاص هم نازل شده باشد اما حکمش عام و کلی است طوریکه قاعدهٔ اصولی می گوید که : العبرة لعموم اللفظ لا لخصو ص ا لسبب ـ زیـرا اطاعت از خدا و رسول در همه حالات فرض ومطلوب ا ست ودر و قت جها د و محا ربه‌با کفا ر زیادترو بیشتر و هم چنان اختلا ف و بر خـلافی دربین مسلمانان درهمه حالات واوقات حرام ، بد وناـ مطلوب است ولی در حالت جهاد و محاربه با کفار که وقت تعیین سرنوشت امت اسلامی است حرام‌تر ، بدترو نامطلوب‌تر است که‌باید درهمه حالات مخصوصاً درحالت‌جهادباکفرهٔ فجره از آن اجتناب شدیدلازم‌است خداوند می‌فرماید که در وقت روبرو شدن با کفار

(حالت جهاد) فقط از اوامر دو ذات پیروی واطاعت کنید که خدا و پیغمبر اوست ، شخص سوم درینجا وجود ندارد که از اوامر وی اطاعت و فرمان برداری شود زیرا همه احکام زندگی مربوط به خدا و پیغمبر اوست اگر شخص سوم بنام آمر ، قوماندان ، رئیس ، رهبر وجود داشته باشد امر آنها وقتی قابل تعمیل و تطبیق است که با امر خدا و رسول موافق باشد و از روحیهٔ عمومی دین بیرون نباشد و درین وقت هم متابعت ازآنها بخاطری است آنها می خواهند اوامر خداوندی را در روی زمین حاکم سازند بنا برآن اطاعت ازآنها درین حالت درحقیقت اطاعت وفرمان برداری از خدا و رسول اوست واگر اوامر آنها چه در سنگرهای جهاد وچه در غیر آن باامر خدا و پیغمبر و روحیهٔ عمومی دین مخالف بوده وخارج ازچوکات شریعت باشد اطاعت و متابعت ازآنها در هیچ وقت لازم نیست واگر کسی ازآنها فرمان برداری کند گنهکار بوده و در نزد خدا مسئولیت را خودش بعهده دارد و مامور بودنش به حیث عذر شرعی و مقبول محسوب نمیشود زیرا حدیث صریح این نوع ماموریت و إطاعت را رد کرده می فرماید : **لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق** . اطاعت و فرمان برداری در آن حالت عبارت است از تطبیق حکم خدا و ترس از وی و مراعات احکام جهاد که باید شروط ولوازم جهاد رعایت شود مثلاً کدام کس کشته شود و کدام کس کشته نشود و تمیز اینکه کدام مال غنیمت است وکدام غنیمت نیست و اینکه غنیمت چگونه تقسیم شود وبا کودکان زنان و کفاریکه در جنگ اشتراک نمیکنند چگونه رفتار و معامله شود و غیره احکام مربوط به سنگر و صحنهٔ جهاد .

و لا تنازعوا . . . این صیغهٔ نهی است که دلالت به اتحاد و اتفاق و عدم اختلاف مسلمانان دارد و مفهومش این است که باید مسلمان در هیچ وقت با هم منازعه و اختلاف نداشته باشند مخصوصاً در حالت جهاد و روبرو شدن با کفار و چون بعضی از مردم علت نهی را فهمیده نمیتوانستند بنا بر آن خداوند خود علت آنرا بالفظ صریح تذکر داده فرموده که **فتفشلوا . . .** یعنی با هم اختلاف و برخلافی نکنید که به مجرد ظهور و بروز اختلاف شماسست وضعیف می شوید .

طوریکه در آیت دیده میشود پیش از لفظ تفشلوا ، حرف فاء ذکر گردیده یعنی (فتفشلوا) و حرف فاء قرار قواعد زبان عربی برای تعقیب مع الوصل می آید لذا آیت چنین معنی میدهد که ای مسلمانان شما بین خود اختلاف نکنید که به مجرد پیدایش اختلاف و متصل بآن ، شماسست و ضعیف می شوید و باز خودخداوند ثمره و نتیجهٔ ضعف و سست شدن را تشریح داده می گوید **وتذهب ریحکم** یعنی وقتیکه سست و ضعیف شدید ، قدرت ، اقتدار ، شوکت و هیبت شما مسلمانان از بین میرود و وقتیکه وقار ، هیبت ، قدرت و حیثیت شما از بین برود شما به فتح ، ظفر ، پیروزی و موفقیت نایل شده نمیتوانید .

بنابران قرار بیان این آیت نتیجه اختلاف ، سست و ضعیف شدن مسلمانان است و نتیجه سستی و ضعف مسلمانان ، از بین رفتن قدرت و شوکت آنها و شکست و هزیمت شان در برابر کفر و فساد است **اعوذ بالله منها** ـ راجع به اضرار وخسارات اختلاف بین مسلمانان درین مقاله گنجایش نیست فقط بهمین قدر اکتفا می کنیم که اگر دیگر ممالک اسلامی از اضرار آن خوانده و یاشنیده باشند ملت مسلمان افغانستان آنرا به چشم سر دیده و به عین الیقین مشاهده نموده که در اثر این اختلاف چطورقوای مسلمانان برضد همدیگر از بین رفته و یک مرکز قوی بچندین مراکزخورد و ضعیف تقسیم شده که هیچ کدام تاب مقاومت و دفاع

را از خود ندارد ودشمن ازین وضع به نفع خود استفاده کرده و قوای محاربوی خود را ذخیره نموده است .

چو در لشکر دشمن افتد خلاف

توبگذار شمشیر خود در غلاف

بنابران درین باره سخن گفتن تحصیل حاصل است

ازین آیت یک مطلب دیگری استنباط میشود و آن اینکه خداوندبعد از آنکه به اطاعت خدا ورسولش امر میکند متصل آن از اختلاف و منازعه منع می نماید ، این اسلوب، والله اعلم ـ چنین معنی میدهد که تا وقتیکه از خدا و رسول اطاعت و فرمان بر داری شود اختلاف در بین مسلمانان پیدا نمیشود زیرا حکم خدا و رسول یکی بوده ، فیصله کن ، قاطع و واضح و روشن اما وقتیکه از احکام خدا و رسول اطاعت و فرمانبرداری نشود اختلاف خود به خود ظهور میکند زیرا این وقتی است که هر کس به اساس فکر ، نظریه مفاد شخصی ، سیاسی قبیلوی ، گروهی و . . . خود می اندیشد ، بنابران به اساس شرایط منافع و مصالح مادی و سیاسی شان خود به خود اختلاف پیدا میشود لذا عامل و سبب پیدا شدن اختلاف بین مسلمانان همانا عدم اطاعت و فرمانبرداری از خدا و رسول ویا به عبارت دیگر معصیت و سر کشی از اوامر آنهااست که درین وقت هر کس از آرزو های شخصی ، مادی و سیاسی اش پیروی میکند (البته منظور ما اختلافات فقهی نبوده بلکه اختلافات سیاسی و حکومت داری است) .

سید قطب شهید در تفسیر فی ظلال القرآن در شرح این آیت مفهوم فوق راتائید کرده می گوید : « . . . اطاعت خدا و رسولش درین حالت بخاطری است که باید مسلمانان در ابتدا به خدا تسلیم شده و خود را به او سپاریده داخل معرکه شوند و به این قسم اسباب و عوامل اختلاف و منازعه را که بدنبال خود امر به اطاعت را دارد محو و باطل ساخته و آن اسباب را از بین ببرند ـ **ولاتنازعوافتفشلوا و تذهب ریحکم** ـ و مردم فقط وقتی اختلاف پیدا میکنند که جهات رهبریت ، قیادت و رهنمائی متعدد و مختلف باشد و هوا و هوس و آرزو های شان نظریات وافکار آنها را رهبری کند پس اگر مردم به خدا و پیغمبر تسلیم شده و از احکام آنها متابعت کنند ، سبب و عامل اولی ، عمده و اساسی منازعه و اختلاف از بین میرود ـ اگر چه که طریق و وجهه نظر ها در مسئله زیر بحث مختلف باشد زیرا وجهۀ نظر باعث پیدایش و بر انگیختن اختلاف نیست بلکه سبب و عامل اختلاف همان هوا و هوس و آرزو های است که صاحب نظر را مجبور می سازد تا در ان اصرار و پا فشاری کند اگر چه که حق و حقیقت در آن ظاهر و آشکار گردد و اختلاف ازینجا است که خود را در یک کفۀ ترازو و حق را در کفۀ دیگر آن می گذارد و از ابتداء خود و آرزوی خود را بر حق و حقیقت ترجیح میدهد ، از اینجاست که طاعت خدا و رسول او در اثنای معرکه از جمله عملیات انضباطی و عسکری است که در معرکه حتمی و لازمی شمرده میشود و این اطاعت ، اطاعت از رهبریت و قیادت علیااست(مقام الوهیت) که اطاعتامیر وقوماندانیکه آن معرکه را رهبری میکند ازان سر چشمه می گیرد و آن اطاعت قلبی ، و جدانی و عمیق استوآن اطاعت محض یک اطاعت نظامی و انضباطی درلشکری نیست که برای غیر خدا می جنگد و یا آن اطاعتی نیست که به اساس قیادت و ایمان بخدا استوار نباشد . . . فاصله بین هر دو از حد اضافه است » خداوند در اخر آیت می فرماید : **واصبروا ان الله مع الصابرین** یعنی صبر و برد باری کنید زیرا خداوند با صابران است .

چون آیت کریمه در موضوع جهاد وواقعیت آن است و جهاد مستلزم صبر ، برد باری و شکیبای است بنا بران خداوند آیت را به صبر و برد باری خاتمه داد و فرمود که : درجهاد صبر و تحمل داشته باشید و چون بعضی ها مفاد و نتیجه صبر را درک کرده نمیتوانستند خصوصا دران حالت حساس وسوقت نازک لذا خداوند فرمود که مفاد صبر این است که مدد ، عون ، نصرت و کمک خداوند ی با صابران بوده و این معیت از خدا ضامن فتح، کامیابی وپیروزی صابران است . باز هم به ایت دقیق می شویم که خداوند قسمت آخرین آنرا به لفظ ـ ان ـ که برای توکید و تحقق است ذکر کرده وجمله نیز اسمیه بوده و به کلمات اسمیه تعبیر شده و کلمه فعل استعمال نگردیده است (همه کلمات آن اسم است نه فعل) و این اسلوب دلیل توکید ، تحقق، قاطعیت و استمرار و ادامه کمک و نصرت خداوندی بر صابران است زیرا قرار قواعد عربیت می گوید که جملهٔ اسمیه بر استمرار و توکید دلالت میکند و در صورتیکه کمک ونصرت خداوند ی در سنگر های جهاد طور یقین و استمرار به مجاهدین برسد مجاهدین مذکور حتمی پیروز و موفق هستند و شکست و هزیمت در ساحه آنها اصلاً راه ندارد .

از طرف دیگر علماء عربیت می گویند که لفظ ـ ان ـ با هر دو معمول خود (اسم و خبرش ـ الله مع الصابرین) علت است برای امر سابق (اصبروا) پس با در نظر گرفتن قاعدهٔ مذکور آیت چنین ترجمه میشود .

صبر و برد باری کنید بسبب اینکه خداوند با صابران است یعنی کمک، مدد ، عون ولطف ومهربانی خدا وند با آ نها است و این صفت طور مستمر و علی الدوام ادامه دارد و ذکر و تکرار لفظ جلاله (الله) نیز بخاطر عظمت و جلالت و قدرت مطلقیت اوست .

صبر در حالت جهاد نیز انواع و اقسام مختلف دارد که لفظ قرآن تمام آنها را در بر می گیرد صبر در برابر تکالیف وشداید و فشار های که از طرف دشمن مقابل بر مجاهدوارد میشود و صبر در برابر گشنگی و تشنگی وگرمی و سردی هوا ، و صبر در مقابل معصیت ووساوس شیطان که مجاهد را وسوسه میکند تا از قدرتش سوء استفاده کند و در مال غنیمت خیانت نماید و بر ناموس و عفت و آبروی مردم تجاوز کند و در قضاوتش عدالت ننماید و از حق وانصاف بگذرد وبر رقیبان سیاسی خود بتازد و بنا حق ایشان را از منطقه دور سازد و خلع سلاح نماید و اموال و دارائی شان را تاراج کند و غیره . . .

در مقابل تمام آنها صبر و حوصله و تحمل و برد باری لازم است ، ازین جا است که در قران کریم در داستان جهاد گروه قلیل (فئة قليلة) بنی اسرائیل در مقابل جالوت ذکر است که ایشان بمجرد رو برو شدن بجالوت می گفتند : ربنا افرغ علیناصبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الكافرين : یعنی ای بار خدا یا بر ما صبر را بریزان و قدم های ما را ثابت واستوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان .

به تعبیر قرانی متوجه شوید که می گوید افرغ علینا صبرا . . یعنی چنان صبر و تحمل را بر سر ما بریزان مثلیکه کسی کوزهٔ آب را بر سر دیگری می ریزاند و این کنایه از کثرت و بسیاری صبراست که در همه حالات ضروری است مخصوصا در وقت جهاد و مقابله با دشمن غدار .

از مفهوم کلی و عمومی این دو آیت بصراحت فهمیده میشود که کامیابی و موفقیت با کثرت ثروت،

سپاه، اسلحه و دیگر لوازم‌حربی‌نبوده‌بلکه عامل پیروزی و فتح در نزد خدا عبارت است از : ثـبات قدم ، استواری قلب ، صبر ، قوت روحی ، اطمینان قلبی ، یاد و ذکر الهی،اطاعت و فرمان بر داری از احکام خداو رسول . و عامل‌شکست وهزیمت‌نیز بر قلت‌سپاه، اسلحه و فقرو کم ثروتی نبوده بلکه عامل اساسی و اصلی آن عدم اطاعت از خدا و رسول ، عصیان و سر کشی ،کبر و غرور و اختلاف بین مسلمانان است و طوریکه دانستید این اختلاف هم زاده ونتیجه معصیت وسرکشی از او امر خدا وپیغمبراوست که‌جای احکام ودساتیر مقدس خدا ورسول را ، آرزو های شخصی، مادی ، سیاسی غیر شرعی ، حس خودخواهی ورقابت های ناجائز . . می گیرد ، بناپران قسمیکه گفته‌آمدیم ملتهای اسلامی ازین اختلافات وکشت وخونهای بین هم وقتی نجات می یابند که احکام شریعت رامتابعت نمایند وازمعصیت و نافرمانی خدا و رسولش اجتناب نمایند ورنه هر نوع کوشش در ایجاد صف واحد و وحدت واتفاق بین مسلمانان هدر وبیهوده است .

ازین پاک کردن اشکم چه حاصل

علاجی کن‌که خون از دل نیاید

واصل خداترسی وتقوی مربوط قلب است درصورتیکه همه دلها ازترس خدا مملوء باشد به اساس همجنسی آن دلها بهمدیگریکی میشوند، درین وقت بکدام‌عامل خارجی دیگر ضرورت نمی افتد که‌جسم هارا باهمدیگر نزدیک سازد وبه‌عوامل ظاهری‌ومادی‌ایشان‌رابا‌هم‌یکی کند،واصل‌اتحاد،اتحاد قلوب‌است‌نه‌اتحاد‌اجسام ومنافع مادی وسیاسی ودر صورتیکه دلها یکی باشد وهمه از یک جنس ، اتحاد خود بخود بوجود می‌آید وجنس به همجنس خود تمایل پیدا می کند .

ذره ذره کاندرین ارض وسماء است

جنس‌خودرا‌همچوکاه‌وکهربا‌ست

مسلمانان پیشین وسلف صالح این‌امت از اوامر شریعت اطاعت میکردند ودلهایشان ازحب خدا ورسول مملوء بود بناپران دربین شان کدام اختلاف وجود نداشت وتاریخ اسلام گواهی می دهد که وقتی دربین امت اسلامی اختلاف پیداشد که احکام شریعت قربان آرزوهای تسلط جوی، حکمروائی ومنفعت طلبی‌اشخاص شد وجای احکام شریعت را آرزوهای شخصی ، مادی وامتیاز طلبی ومنفعت جوئی و خود خواهی گرفت و طور خلاصه اینکه معصیت و نافرمانی جای اطاعت وفرمانبرداری از احکام شریعت را گرفت وسخن‌زمامدار خود شریعت شد وعوض نام خدا نام او ذکر می شد و بجای حمد و ثنای او تعالی ، زبانها در توصیف و مداحی او مصروف گشت و در مدا حی مسا بقها شد ، با طل او را بصورت حق جلوه دادند و آیات و احادیث را برفعل شخص توجیه وتأویل کردند تا که فعل او را شکل شرعی بدهند و درنتیجه از جملهٔ مقربین‌بشمار آیند .

نتیجه این شد که معصیت و عصیان همه محیط های اسلامی را فرا گرفت از زمامدار و حاکم شروع شد تا به اد نا فرد ر عیت رسید . و ملت اسلامی به سرنوشتی دچار شد که امروز ما به چشم سرمی بینیم ولی با تمام تأسف که هنوزهم پند نمی گیریم وچنان غرق معصیت هستیم که معصیت ارزش خودرا ازدست داده است وکس نمیداند که معصیت چیست ؟ ونتیجه آن چه خواهد بود ؟ در حالیکه نتیجهٔ آن روز بروز ظاهر تر و روشن تر شده می رود وملت های اسلامی سال بسال بخاک ذلت وحقارت می نشینند و ابرقدرت های جناور مشرب و استعمار گر ایشان را در تحت استعمار و بردگی خود می آورند .

بناپران آن مسلمانان مخلص و متعهد که برای وحدت صفوف مسلمانان کمر بسته اند و درین راه تکالیف و زحمات را متحمل می شوند ، باید اساس

و تهداب اختلاف را از بین بردارند که آن معصیت وسرکشی از اوامر شریعت است ووقتیکه این معصیت محو شد وجای آنرا تقوی واطاعت گرفت صفوف خود به خود یکجا می شوند و همان سخن قرآن کریم متحقق میشود که کأنهم بنیان مرصوص . . .

و این برادران مصلح ما باید پیش از پیش به این نقیصه متوجه شوند و در پی ازاله و محو آن برایند وگرنه تمام کوشش ها درین صدد نقش بر آب است مثلیکه تا امروز همه تلاش ها و مساعی جمیله در ین صدد بی اثر ماند . و صفوف مسلمانان نسبت به سابق از هم زیاد تر فاصله گرفت، یک مرکز بچندین مرکز تبدیل شد و یک فرمانده بچندین فرمانده هی تقسیم شده که بازهم تکرار می کنم که معصیت مذکور ثمره و نتیجهٔ معصیت و عصیان و سرکشی از اوامر شریعت است و بس .

به تفسیر آیت سومی می پردازیم :

ولاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً ورئاءَ الناس ویصدون عن سبیل‌الله والله بما یعملون محیط :

ای مسلمانان ـ ای مسلمانان مجاهد ـ مباشید مانند کسانیکه از وطن شان به تکبر وریاکاری برآمدند و مردم را از راه خدا باز میداشتند و خداوند احاطه کننده است آنچه را که میکنند . به آیت دقیق شوید که خداوند مجاهدین صدر اول راکه نمونهٔ کامل اسلام وتربیت یافتگان دست مبارک پیغمبر بودند واز ریاکاری وتکبر فرسنگ ها فاصله داشتند وبواسطهٔ جهادوتعمیل امر خداوندی بدیگران ناز نمی فروختند ونه خواهش داشتند که توسط آن نزد مردم امتیازی کسب کنند. باز هم خداوند ایشان را از تکبر وریا کاری و تظاهر منع میکند تا که پند و عبرت برای مسلمانان دیگر باشد که ازین افعال ذمیمه و قبیح در همه حالات و بالخصوص در حالت جهاد و در سنگر های قداست مرتبهٔ آن شدیداً اجتناب نمایند ، زیرا لعنت خدا بر متکبران نازل میشود و معنی لعنت دوری از رحمت و لطف خداوندی است در صورتیکه مجاهد با داشتن این وصف تکبر مستحق لعنت شود او خود به خود ازرحمت او تعالی محروم و بی بهره می گردد زیرا که لعنت ورحمت دو قطب متضادی هستند که گاهی باهم‌یکجا نمیشود ودر صورتیکه از رحمت خداوندی محروم شد از مدد وکمک خدا محروم است لذا پیروزی وموفقیت را نصیب نمیشود . و همچنان در حدیث است که

الریاء تأکل العبادة کما تأکل النار الحطب :

یعنی ریا کاری عبادت را چنان می خورد که آتش هیزم را ، وجهاد خودش عبادت است مانند سایرعبادات که اگر در آن اندک ترین تکبر و ریا کاری وجود داشته باشد عبادت مذکور در نزد خدا قبول نمی‌گردد وجهاد به حیث عبادت خاص از برای خدا (نه برای شخص ونه برای دربار ونه برای سیاست های گروهی و گرفتن امتیازات مادی) بدرگاه خدا قبول شود ومجاهدین ارجمند ثمره و نتیجهٔ آنرا در دنیا و آخرت مشاهده کنند،چنانچه کافران بسرکردگی طاغوت‌آن‌زمان‌یعنی ابوجهل به تکبر و غرورکه از خواص کفراست طرف مسلمانان حرکت کردند و دیری نگذشت که جزای آنرا دیدندکه ما واقعه‌را از روی تفسیر مولانا شبیر ـ احمد صاحب عثمانی نقل می کنیم : « ابوجهل سپاه خودرا باطنطهٔ زیاد و نواختن ساز و سرود سوق داده بود تا مسلمانان مرعوب شوند و برسایر قبایل عرب هیبت مشرکان استوار شود ، در راه پیام ابوسفیان باو رسید که قافله از خطر شدید نجات یافت بایدکه بمکه بر گردی ـ ابوجهل به نهایت کبر و غرور و نخوتی که داشت گفت :

وقتی باز خواهیم گشت که پیرامون چشمهٔ بدر انجمن نشاط منعقد کنیم . زنان نواگر ما از سرور و کامیابی نغمه کنند ، شراب بنوشیم و حظ ببریم و تا سه روز شترها ذبح و قبایل را ضیافت‌نمائیم تا در میان

عرب این روز برای همیش یاد گار ما باشد و رعب (هیبت و ترس) ما در دل مسلمانان که عدهٔ قلیل اند جاگزین گردد تا در آینده بمقابلهٔ ما جرئت نکنند ، مگر غافل ازینکه تدابیر و تجاوز یکه کفار می سنجند وقوع و عدم وقوعش در اختیار خدا است که آنها را روی کار بیاورد یا نه ، بلکه اگر اوتعالی بخواهد برعکس اثر تدبیر ونیات بد شان را به خودشان برمی گرداند و چنین شدکه در بدل آب بدر و ساغر شراب بنوشیدن جام‌مرگ مجبور شدند ، و بجای محفل سرور و نشاط ، از بدر تا مکه گلیم ماتم هموار گردید مالی راکه می خواستند به تفاخر و نمایش خرچ کنند به غنیمت مسلمانان رفت و اساس دوام غلبهٔ ایمان و توحید در میدان بدر نهاده شد .

گویا خدای‌تعالی درین‌زمین کوچک قسمت های ملل و اقوام جهان را بیک طریق فیصله فرمود ، بهر حال درین آیت مسلمانان را آگاهیست که جهاد تنها کشتن و خون ریختن نیست بلکه عبادتی‌است عظیم‌ـ الشان ، عبادتی‌که به غرض افتخار و ریا کاری باشد پذیرفته نمیشود ، لهذا از فخرو غرور ، از نمایش و ریا پرهیز نمائید و شیوهٔ کافران را اختیار منمائید » این آیت عطف است به آیات سابق که می‌گوید : در وقت رو برو شدن با کفار در حالت جهاد ، ثبات و پایداری داشته‌باشید وخداوندرا زیاد یادکنید اختلاف نکنید ـصبور باشید و ازتکبر و ریاکاری اجتناب نمائید. تکبر و ریاکاری از جملهٔ گناهان کبیره است که در همه حالات حرام و ممنوع است و در سنگر قداست مرتبت جهاد نسبت به‌همه حالات دیگر ممنوع تر و حرام‌تر است زیرا سنگرجهاد بمانند مسجد محل تطبیق امر خداوند است که تحمل کوچکترین نا فرمانی خدا را ندارد و جزئی ترین معصیت و نافرمانی از امرخدا در آن وقت سبب بزرگتر ین ضرر و شکست بر لشکر میشود به همین اساس است که خداوند پیش از پیش مجاهدین سنگر را از معصیت و عصیان و نافرمانی از اوامر شریعت نهی میکند .

و این تکبر و ریا کاری است که دیگران را از جهاد و عبادت منع‌می‌کند زیرا اشخاص متکبر ، خود کام و ریاکار نمی‌خواهندکه غیراز خودشان و گروه تابع خود شان که در اوصاف مانند خود شان است دیگران دران سنگر باشند که بدون تکبر و ریاکاری و باتواضع و اخلاص جهاد کنند بنابران دیگران را منع میکنند بهمین سبب است که در آیت **یصدون عن‌سبیل الله** را که بمعنی باز داشتن از راه خدا است بعد از **بطراً و رئاءالناس** ، یعنی تکبر و ریاکاری ذکر میکند تا فهمیده شود که تکبر و ریاکاری سبب میشود تا دیگران را از راه خدا باز دارد . . و ذکر سبیل الله برای زیادتری تقبیح و شناعت متکبران و ریا کاران است که حتی این تکبر و ریاکاری شان سبب میشود تا مردم را از راه خدا باز دارند ـ ازین کرده گناه کبیره چیست ؟ **ویصدون** فعل مضارع است که بر استمرار تجددی دلالت دارد یعنی این‌فعل باز داشتن از راه خدا ازطرف متکبران خود خواه ، طاغوت منش و ریا کاران طور مستمر تجدید میشود و در آینده و مستقبل این کار را می‌کنند و ازان باز نمی ایستند .

خداوند در آخر آیت می‌فرماید : **والله محیط بالکافرین** : واین قسمت آیت تهدید و توبیخ وو عید شدید است برای متکبرین و ریاکاران‌که هر چند تکبر و فرعونی‌کنند و بمردم‌بیچاره و مستضعف ناز و نخوت بفروشند بازهم داخل دائرهٔ قدرت خداوندی هستندکه قدرت او تعالی ایشان را مانند دائره احاطه‌کرده‌است و ازان بیرون شده نمیتوانند و نتیجه سخن مذکور این است‌که ایشان به جزای اعمال‌شان میرسند و از عذاب خداوندی نجات یافته نمیتوانند .

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

صفحة مفقودة

کمونزم افیون ملتهاست



پیکارگر « صلحجو »

بعد از تحقیقات دامنه دار دانشمندان و ایدیولوگهای چهره دست معاصر در رابطه با بروز تشنجات وفتن در جوامع بشری این حقیقت آفتابی شده است که « هرکجا دعوتی بر خلاف اخلاق و عفت ، اشاعهٔ فحشاء و ربا و جنگ هست ، دست یهود درکار است (کارل مارکس - karl marks) یهودی بود و از پشت پردهٔ کمونیزم اخلاق و ادیان را کوبید امیل دورکیم با نقاب جامعه شناسی و اخلال در سازمان خانواده ، فضلیت و اخلاق را از میان برد و « سارتر » یهودی یا نیمه یهودی از ماورای اگزیستانیالیزم و احترام منتهی ، به حیوانیت فرد و « فروید » یهودی از پشت منطق روانکاوی غریزهٔ جنسی را مرجع احساس دینی و هنری و خانواده گی و . . دانست . . . و اینها یک تصادف نیستند » .

در کتاب « سیاست نامهٔ علمای صهیونی » نوشته شده است که : « در هر کجایی که ممکن باشد باید با اخلاق مبارزه کنیم زیرا راه نفوذ ما را آسان میکند ، فروید از ماست و به زودی نظریات جنسی اش جوانان را آنقدر بی بندوبار میکند که دیگر چیزی به نظر شان مقدس نمی آید . وقتی که سر از رختخواب بر سیدارند ، فقط در فکر اشباع تمایلات جنسی هستند . »

درین کتاب به کارل مارکس هم اشاره یی شده است و در بارهٔ اینکه مبادی نظریات فلسفی اش بمنظور نابود ساختن عقاید مذهبی واخلاقی بوده و سپس راه نفوذ یهودیان را آسان گردانیده مینویسد: « ما در ترویج آرای « داروین » و « کارل مارکس » و « نیچه » موفقیت پیدا میکنیم ، زیرا دانسته ایم که افکار شان وسیلهٔ خوبی برای ازبین بردن اخلاق است . » (۱)

سازمان خطر ناک بین المللی یهودیت (صهیونیزم) از دیر زمانی به این سو درین تلاش بود که جهان را زیر نگین حکمرانی خویش در آورد و آنچه از عزت و مکنت است فقط قومیت یهود را اختصاص بدهد و باقی نوع انسان را چون غلامان ذلیل در پنجهٔ سرمایه داری اش خورد و زبون نماید ، برای انجام این وظیفه در اواسط قرن نوزدهم « مارکس » را به میدان کشیدند . . . یهودی ها قادر نبودند که جهان را به دیانت تحریف شدهٔ یهودیت قانع کنند و ازین راه راز پیروزی بر جهانیان را در یابند ، لذا مؤامره طوری ترتیب شد که اجزاء و مصوبه های آتی را در بر داشت :

الف ـ خداوند (ج) مولود ذهن بشر است در واقع وجود ندارد (العیاذ بالله)

ب ـ خالق هستی ، طبیعت است .

ج ـ انسان زاده میمون است و مادی محض .

د ـ خانواده به اساس احتیاج زن بوجود آمده است ، چون مساوات قایم شود نیازی به خانواده نخواهد بود .

هـ ـ همهٔ اختلافاتی که بین جوامع بشری پیدا میشود و انگیزه اش « زن » و « زر » و « زمین » است این سه چیز باید همگانی شود .

و ـ دیتومینیزم تاریخی و اقتصادی پدیده یی است که کلا جوامع بشری از سیر در جهت جبری آن نا گزیر اند .

ز ـ جوامع بشری ، بدون فارماسیون اجتماعی که به اصطلاح کمونستها پنج دوره تاریخی کمون اولیه ارباب رعیتی سرمایه داری و سوسیا لیزم و کمونیزم را در بر میگیرددر مسیر تاریخ ملل و اقوام عرض اندام کرده نمیتوانند . . . .

وبدینسان بااولین بیانیه یی که بههمکاری « انگلس» ترتیب داده بود و بسان ها بنام « مانیفست » اساس تشکیل حزب کمونست را ... وانمود ساخت بر همه افکار ایدیولوژی ها و مکاتبی که مدعی دستگردانی سرنوشت بشر بود خط بطلان کشید .

کارل مارکس یهودی برای تطبیق اندیشه های قبلاً پلان شده اش به نیروی ضرورت داشت که بتواند با هرگونه اوضاع اجتماعی و سیاسی مقابلهٔ بی امان و پیگیر نماید

لذا بر فلسفه اش (ایدیولوژی دوران ساز طبقهٔ کارگر) نام نهاد و با شعار (کارگران جهان متحد شوید) پی ریزی انترناسیو نلیزم (سازمان جهانی کارگران) را تدارک دید.

او معتقد بود که طبقات واقشار منور جامعه هیچگاه زیر بار فلسفهٔ او نمی آیند ، زیرا این طبقات دربرابر هر گونه مظاهر اجتماعی اقتصادی ، سیاسی و ... استدلال میکنند و با تبیین راست و دروغ راه مورد نظر را انتخاب مینمایند ، اما طبقهٔ کارگر هرچیزی را که درجهت منافع مادی شان ، بالاخص در موارد که بن بستهای شرایط کار و کارگر و کار فرما ، زندگی آنهارا در مضیقه قرار داده باشد ، بدون متوجه شدن به عواقب زشت و زیبای آن میپذیرند ، « لینن » بتأسی از افکار مارکس « می گفت : « روشنفکران جامعه خاصیت بقه را دارند : چون بخواهی آنها را وزن کنی ، گاهی بر فراز شاهین ترازو می آیند و گاهی بزیر جست میکنند خلاصه هر چه بکوشی وزن نمی‌شوند».

واضح است که این مطلب اساسی دو مطلب فرعی را میرساند : اول خدعه و فریب و نیرنگ روشنفکران کمونست را دوم بشکل عام آن حساس بودن روشنفکران را در قضایای اجتماعی ، بـه این معنی که روشنفکران واقعی جوامع بشری به استثنای روشنفکران کمونستی کسانی اند که سخن هرکس و ناکس را بدون غور و سنجش نمی پذیرند: بناءً در ایدیلوژی و نظام مارکسستی دشمنی باعلم و کارگردانان علـم منحیث اصل شناخته شده است .

از طرف دیگر زمانی که مارکس وارد میدان سیاست شد ، جهان بویژه جوامع اروپایی در وضعی قرار داشت که ظلم و ستم سرمایه داران و گرفت شدید کلیسا و پاپ طبقات و اقشار بزرگ بی بضاعتان و کارگران را در مضیقه های سرسام آوری زندگی قرار داده بود ، همه منتظر یـک حرکت بودند و انتظار داشتند که نقطه نی عطفی برای شورشگری و قیام پیدا شود .

آمدن « مارکس » باظاهر آرایی فلسفی اش راچون امدادی تلقی کردند که در حالات حساس و احتیاج مبرم ، انسان را از زمین بالا میکند ... ازینرو ملتهای زیر ستـم طبقاتی ، نژادی ، ملی و لسانی به دعـوت مارکس قسماً لبیک گفتند گروه ، گروه و دسته دسته به آن رو آوردند ، ملامت هم نبودند ، زیرا آنها نه دیوار آهنین محیط از المان شرقی را دیده بودند و نه کشتارگاه های سایبیریا و آذربایجان را ، آنها نه قتل عام مردم سمرقند و بخارا و ترکستان را دیده بودند و نه مردم زجر کشیدهٔ ویتنام را که ازکمونیزم فرار میکنند و جان شرین خودرا به امواج بی رحم بحر میسپارند ، آنها به آینده علم نداشتند که برسر اروپای شرقی چه خواهد آمد و مردم افغانستان چگونه در آتش ارمغان (!) مارکس خواهندسوخت .

آنها را افیون کمونیزم که مدینهٔ فاضله مارکس درنشریه های آن پیدا بود چنان بی خود وسرمست کرده بود که غافل ازعواقب مرگبار این لعنت بزرگ ، میرفتند کـه بنام آزادی دردنیای نوین ذلت وغلامی جدید قدم گذارند وبه نظامی رجوع کنند کـه تمام دار و مدارش استوار بر فریـب است و پیروانش را چون آفیون ، معتاد و افیون زده میکند که هنگام اعتیاد قدرت هرگونه دفاع را از دست میدهند ...

شاگردان ارجمند ! لازم است درین جا به گوشه یی از (صفات و احکام این آفیون که جز فریبی ، خیالی و سرابی بیش نیست اشاره بعمل آوریم و سپس بپردازیم به نقد و بررسی مختصر آن ، تا به وضوح در یابید که « مارکس » و قلدران دیگر کمونیزم چگونه مردم را به این اعتیاد خانمان برانداز دست و پا می بستند و بعد هر چه دل شان میخواست بر آنها تحمیـل میکردند :

الف مارکس مدعی آن است که قضایای فکری و مادی تابع سه جزء عمدهٔ قانون تضاد (تز ، انتی تزو سنتز) است یا بـه سخن دیگر موجودیت مظاهر فکری وطبیعی در نتیجهٔ انفعال (قضیه ، ضد قضیه ونتیجه قضیه) بوجود می آیند .

از مارکس و پیروانش میپرسیم : بـه اساس دایر نمودن مسألهٔیی که شما مطرح میکنید ، امور طبیعی یکسره زیـر حملهٔ انتی تزها قرار میگیرند و جهان را بی نظمی و انارشی در آغوش میکشد ، پس بین انارشی و بی نظمی ، انتی تزهای اجتماعی را کجا مجال آن است که بر تزهای برده گـی فیودالی و سرمایه داری تأثیری بگذارند ؟

و اگر این دو روند طبیعی واجتماعـی را در یک ردیف قرار میدهند ، انسان باید « نباتی » بیش نباشد که آنگاه ایدیولوژی و نظام و جنگ و صلح هیـچ مفهـومـی نخواهد داشت و نه بین ارادهٔ انسان و کاینات در برابر حملات طبیعت فرقی موجود ...

ب : آن جامعهٔ بی طبقهٔ یی راکه مارکس و هواداران کمونستش تصویر میکنند ، تا هنوز کجا است ، مگر کمونیزم در جهان وجود ندارد ؟

ج : اگر فارماسیون اجتماعی یک پدیدهٔ طبیعی تاریخ است ، واهیأت جبر اقتصادی و دیکتاتوری پرولتاریا چه معنی دارد ؟

د ـ جریان طبیعی (تز ، انتی تز وسنتز) چرا در کمونیزم توقف میپذیرد و از نبرد انتی تز با کمونیزم نوزادی تولید نمی شود . مگر کمونیزم مستثنی از این قانون است اگر هست فلسفه اش باید تغییر شود و اگر نیست بنا بر تدویر واقعی این مسأله باید از فهرست مکتبهای سیاسی جهان حذف شود ، که غلط است و فریب !!!

هـ ـ مارکس بر فلسفه اش نام فلسفهٔ علمی میگذارد ، تـا مردم فکر کنند که این فلسفه مانند علم مسایلش ثابت است این فلسفه نیز از ثبات و دوام برخوردار است و عوض نمی شود . میپرسیم : آن وقت تکلیف اول قانون دیالیکتیک *DILICTIC* چیست ، در حالیکه میگوید چیزی هم ثابت وجود ندارد (!) حتی علم !!!

و ـ اگر طرح مارکس طبق معایير طبیعی مطرح گردیده است ، چه ضرورتی به واژه های « راه رشد سرمایه داری » و « راه رشد غیر سرمایه داری » احساس میشود تـا پیش آمد های داغ اقتصادی از آن منحیث حربه کارگرفته شود ؟

ز ـ مارکس میگوید که سایر مفاهیم وشناختها از فلسفه گرفته تا علوم ، زاییده اوضاع اقتصادی و بصورت کلی زاییدهٔ ابزار تولید است که به گذشت زمان ، شرایط خاص تثلیث یهودیت (تز ، انتی تز ، سنتز) وضع یک دورهٔ تاریخی را بوضع دیگر تبدیل میکند و خود لابد نابود میگردد . مگر او نمیداند که تثلیث خودش نیز زاییدهٔ شرایط



سنگر نشینان سنگر های شهادت آمادهٔ یورش بر دشمن

خاص اقتصادی اجتماعی بوده و صبغهٔ جاودانی ندارد و نظر به نسبی بودن معارف ناگزیر باید به نابودی محکوم شود ؟

ح ـ مارکس ضمن تشریح اصول « ماتریالیزم دیالیکتیک در روزنه شناخت قضایا وپدیده های مادی و معنوی با استفاده از اصل تغییر چون پیروان فلسفهٔ شکاکی حکم میکند که هر قضیه و پدیدهٔ خواه مادی باشد ، خواه معنوی ، هنگامیکه درمعرض شناخت انسان قرار گرفت ، هم «صحیح » است و هم « غلط » !!! میپرسیم : اگر صحیح‌است فلسفهٔ خود مارکس حکم میکند که هر پدیده‌یی از پدیده های مادی و معنوی در معرض نابودی است و بطور قطع جای آن را پدیدهٔ دیگر پر میکند ، بناءً صحیح نیز تابع شرایط زمان است وتداول زمان صحیح را نیز ازبین میبرد و اگر غلط است ، غلط است و غلط را به صحت و درستی کسی قبول ندارد پس به این بافت فلسفی ، باید نه صحیح قابل اعتبار باشد و نه غلط ، نه زشتی را کسی اهمیت بدهد نه زیبایی را و سر انجام نه صداقت و راستی را کسی شعار خود کند و نه کذب وخیانت را و جهان دستخوش اضطراب و پریشانی شود و انسان در بحبوحهٔ سردر گمی و پا در هوا بودن رو به چیزی کند که بجز کمونیزم خود مارکس آن را خوب میداند که آن هم نقطهٔ جهل مرکب است و بس !

ط ـ اگر به زعم مارکس جامعه سرمایه داری « تز » و قوای بشری کار گری « انتی تز » است که در صورت تصادم و بر خورد این دو قطب متضاد بخش سومی ازجامعه‌که هماناسوسیالیزم و یا کمونیزم است بوجود میآید و از روی فارماسیون اجتماعی ، جامعه بدون علت انسانی (چون انسان مقهور تاریخ است) درسیر تاریخ قرار میگیرد و رو به کمونیزم میکند « لینن » روسی چه تکلیفی احساس میکرد که با براه انداختن انقلاب کمونستی بعد از جست تندی بر ضد جبر تاریخ که بدون رعایت سپری شدن دوره سرمایه داری !!! هفده ملیون نفوس روسیه را فدای ارزشهای منحط فتنهٔ کمونستی کند؟ کمونیزم خود باید در روسیه پیاده میشد !

ی ـ اگرواقعیت ها بکام « مارکس» وقانون « آتلیث یهودی » اومیچرخید پیشگوییهای راکه درمورد به‌پیروزی رسیدن انقلابهای کارگری از خریطهٔ کهانت خودبیرون کرده بود، درقدم اول در انگلستان ، درفرانسه و سپس در جرمنی و جهان دیگر سرمایه داری ، لباس عمل میپوشید ، مگر بعد از سپری‌شدن‌چند قرن موارد پیشگوییِ‌وی هم چنان در قشر سرمایه داری زندگی به سر میبرند ... و بر عکس ، این کار در روسیه عملی میشود !!!

این بود تردید گوشه یی از واهیات فلسفه مارکس که ازآن قسماً سخن گفتیم . اکنون به گوشهٔ عملی این فلسفه اختصاراً نظر اندازی میکنیم که به چه وطیره و روی کدام مؤامره در کشوری از کشور ها لباس عمل پوشید ؟

بدیهی است ، اولین کشوری که دران کمونیزم (افیون ملتها) زمام سرنوشت مردم را به دست گرفت « روسیه » بود کشوری که در مرحلهٔ نیمه فیودالی بسر میبرد و هنوز دورهٔ ارباب رعیتی دران به پایهٔ اکمال نرسیده بود . گویا این دیگر ـ گونی عمده ترین پایهٔ فلسفه مارکس را از بنیاد منهدم کرد و ثابت ساخت که وضع فرضی ادوار تاریخی (فارماسیون اجتماعی) که مارکس آن را پدیدهٔ حتمی و پا بپای تاریخ میداند ، ادعایی است پوچ، واهی بی بنیاد ، غیر عملی و دروغ محض . روی همرفته اولین قیام مبنی بر اساسات فلسفهٔ مادی مارکس در روسیه خط درشت بطلان را براصل بزرگ فلسفهٔ ماتریالیزم دیالیکتیک کشید و در اولین طلیعهٔ کمونیزم، کمونیزم خود بر خود شهادت داد که جز فریبی چیزی دیگری نیست !!!

لینن به ظاهر از مذهب عیسوی که مذهب پدری اش بود قطع علاقه کرد، ولی دیری نگذشت که روابط وی با سازمان سیاسی یهود ها در داخل روسیه و خارج از آن مستحکم شد ، وی روز های تبعیدش را در انگلستان و جرمنی در جنب همین سازمان بسربرد اوازیکسو به دولت آلمان جاسوسی میکرد و از طرف دیگر به سازمان مورد نظر سیاسی اش فعالیت میکرد. او در سال ۱۹۰۵ یکمرتبه وارد روسیه شد و شورشی برپا نمود که به ناکامی انجامید وبازهم مجبور شد پابه فرار نهد ، هنگامیکه

فاجعه اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست وی در جرمنی بود واز آنجا جریانات این فاجعه را رهبری میکرد.

سرانجام «لینن» به وطن باز گشت نمود و زمام امور مملکت را به دست گرفت وی به دستیاری استالین درنوامبر ۱۹۱۷ به اقوام و مجاورین روسیه این اعلامیه را که در پایانش امضای خود لینن و استالین به نظر میخورد انتشار داد: «اقوام مختلف روسیه حق آزادی را دارند ، این مردم میتوانند در مناطق خود حکومتهای مستقل تشکیل بدهند» از پخش این اعلامیه یک سال نگذشته بود که در مارچ ۱۹۱۸ فقط در طول سه روز چهارده‌هزار سکنهٔ شهر باکو از دم تیغ کمونیستها بر آمدند.

به اساس پخش اعلامیه «لینن استالین» مردم آزربایجان دست به تشکیل حکومت آزاد زدند که در نتیجهٔ آن با حملات شدید کمونیستها مواجه شدند و در یک سال پنجاه و چهار مرتبه مورد یورش کمونیستها قرار گرفتند مساجد شان حریق شد، خانه ها واموال شان به غارت برده شد ودراکثر نقاط آزربایجان قتل عام شدند حملات کمونیستها بر کشور های اسلامی آسیای مرکزی آغاز شد وبعد از ۳۰ سال عملیات گسترده و قتل‌عامهای وحشیانه با ازبین بردن هفده ملیون مسلمان و تبعید نمودن ده ها هزار آنان به کمپهای اجباری‌سایبریا حکومت کمونیستی روسیه موفق شد که این سرزمین ها را درخطهٔ تشکیلاتی سیاسی خود داخل کند... سپس در دههٔ ۱۹۴۰ م حملات

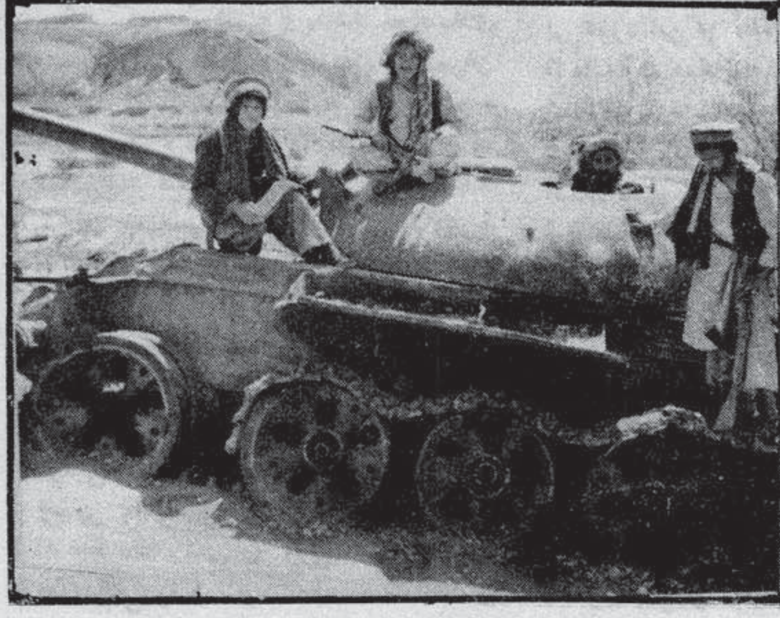
روسها بر کشور های کوچک اروپای شرقی چون چکوسلواکیا، بلغاریا، المان شرقی پولیند و ... آغاز یافت و تا سالهای دههٔ ۶۰ و ۷۰ این حملات به اهداف مهم استراتژی سیاسی روسها نایل آمدو ۶ ملیون انسان قربانی این حملات شدند ... و کمونیستهای روسیه در سال ۱۹۷۹ م زمستان (۱۳۵۸) برافغانستان تجاوز نظامی کردند تابا استفاده از کمربند نظامی بلاک کمونیستی در جهان و اشغال افغانستان راهی بسوی نیم قاره پیدا بکنند و بر آبهای گرم بحر هند دست یافته و از آنجا ممالک خلیج را زیرو زبرنمایند وباوساطت‌مزدورانش درمنطقه دل عقیدهٔ مسلمانان جهان را (که کعبهٔ شریف) است خنجر بزنند ، قابل یاد آوری است که دست پروردگان کمونیزم (صهیونیستهای) معاصر سالیانی پیش کعبه اول مسلمانان راتسخیر کرده اندواکنون حتی به اتوم هم مجهزاند.

اما چیزی که ما را اطمینان شکست کمونیستهاوصهیونستها و درمجموع کمونیزم این افیون ملتها را میدهد بیداری مسلمانان وجنبشهای سرتاسری کشورهای اسلامی بالاخص جهاد افغانستان است که انشاءالله درهمین نزدیکیها گلم کمونیزم را از منطقه و جهان جمع خواهد کرد.

این بود نگاه مختصری بر کارنامه های وحشیانهٔ مدعیان آزادی، مساوات، صلح و ترقی که در قدم اول جهان را افیون زده کردند وسپس‌تیغ عریان آدمکشی رابه گردن زنی آنها از نیام کشیدند و کشتند که تا به حال میکشند و بدین ترتیب صهیونستها میخواهند جهان را یکسره زیر نگین خود بیاورند.



رزمندگان ولایت لوگر



تانکهای غول پیکر در برابر سلاح ایمان به زانو در آمدند.

نشنلزم دشمن اسلام خادم استعمار

عبدالاحد (تارشی)

از مدتها باینسومی‌خواستم در مورد نشنلزم‌یا ناسیونالزم یا ملی‌گرایی از دیدگاه اسلام چیزی بنویسم ونقشی را که ناسیونالزم علیه اسلام و بنفع استعمار در طول تاریخ بازی کرده است ، روشن سازم ، ولی فرصت دست نمی داد ، تا آنکه درین اواخر شمارهٔ سی و دوم جریدهٔ افغان ملت بدستم رسید و در آن مضمونی را مطالعه کردم تحت عنوان «اسلام او نشنلزم » بقلم مولا نا دودمل » که در آن جناب مولانا کوشیده است‌ثابت سازد که اسلام تضاد ی با نشنلزم ندارد و بلکه آنرا تایید می کند و به آن دعوت می نماید ! !

با مطالعهٔ مقاله ، ازینکه یک مولوی چنین چیزی می نویسد و به اسلام و نصوص اسلا می تهمت می بندد ، تعجب نکردم ولی تأسف نمودم تعجب بدانجهت نکردم که امثال اینگونه اشخاص که خود را مولوی وعالم دین بحساب می آرند و نصوص اسلامی را در خدمت افکا رغیراسلامی و حتی ضد اسلامی بکار می گیرند ، بسیارند و وجود علمای سؤ وملحدی که دردستگاه حکومت مزدوران روس در کابل و در منا طق تحت اشغا ل استعمار سرخ در آسیای میا نه ، به مداحی کمونزم و تفسیر کمونستی آیات قرانکریم و احادیث نبوی ﷺ مشغول اند ، قوی ترین شا هد ادعای ما می باشد . .

بهر صورت ، مطالعه مقاله جناب مولوی صاحب نشنلست مرا بدان داشت که مقاله یی و لو کوتاه دربارهٔ نشنلزم بنویسم و موقف اسلام را در مورد آن روشن سازم تا نوشته وی باعث شناخت مردم نا آگاه ، از اسلا م بعنوان یک د ین نشنلست و سبب گمراهی شان نگردد .

مولا نا صاحب نشنلست د ر نوشته خویش به‌دونکته‌تا کید می‌ورزد:

اول اینکه نشنلزم را موافق اسلام و جزء آن وانمود می کند و بگمان خودش دلایلی شرعی برای اثبات ادعای خود می آورد .

دو م اینکه نشنلز م را وسیله آزادی ملتها از استعمار و شمشیری برای حفاظت کشور می شمارد .

ما د ر نو شته خو یش نخست نظری‌به‌ادله‌شرعی نویسنده می‌افگنیم سپس می‌بینیم که سخن مولانا صاحب نشنلست در مورد اینکه نشنلزم عامل مبارزه با استعمارست، تا چه حد حقیقت دارد .

مولانا صاحب در نوشتهٔ خود از عناصری نام می گیرد که اجزای نشنلزم را تشکیل می دهند و سپس بزعم‌خود دلایلی ازقرانکریم‌و احادیث نبوی علیه‌السلام می آورد که در آنها

ازین عناصر نام گرفته شده است ، ونام گیری‌از عناصر نشنلزم در اسلام را دلیل موافقت این دین بزرگ با نشنلزم قلمداد می نماید و ازین هم پارا فراتر نهاده نشنلزم افغانی را جزء اسلام می شمارد ! ! !

عناصر مذکور عبارتند از :
۱ ـ ملت ۲ ـ وطن ۳ ـ نژاد ۴ ـ زبان ۵ ـ کلچر .

نویسنده در هنگام ذکر ادلهٔ شرعی خویش در رابطه با عناصر یاد شده ، تعریفی نیز از نشنلزم ارایه می دهد و چنین می فرماید :

« نو کوم ملت چه د خپل امتیازی خصوصیاتو سره مینه لری او حفاظت یی کوی . په خپل اصل او نسب تینگ ولاړ وی او په خپله ژبه تحریر او تقریر او اشاعت کړی او د خپل دین د اساساتو مطابق دخپل کلچر انکشاف او ترویج غواړی او د خپلو نیکونو په کارنامو او نقش‌قدم تگ کوی دا خو نه کفر دی او نه گناه ، بلکه اسلام دی او ثواب او همدغه دی افغانی نشنلزم »

بنظر ما این تعریف مولانا از نشنلزم غلط است واین غلطی یاناشی از عدم آگاهی جناب مولانا از مفهوم حقیقی نشنلزم می باشد و یا وی خواسته است با این تعریف گمراه‌کن چهرهٔ اصلی نشنلزم را از انظار پنهان نماید تا بتواند با آوردن آیات و احادیث صبغهٔ اسلامی به آن بدهد ، ورنه تنها دوست داشتن وطن خویش و حفظ اصل و نسب و تحریرو تقریر به زبان خود نشنلزم نیست بلکه نشنلزم یک نظریهٔ افراطی است که هوا داران آن ، ملت ، زبان ، وطن قوم ، نژاد و کلچر خود را بالاتر و والاتر و برتر و بهتر از ملت ، زبان وطن ، نژاد ، و کلچر دیگران می دانند ، چه دیگران مسلمان باشند و یا غیر مسلمان ، و یا بعبارهٔ دیگر ایمان آوردن به قوم ، ملت ، زبان ، نژاد و کلچر خویش را که طبعاًبرتر شمردن خود و خوار شمردن دیگران مستلزم آنست ، نشنلزم گویند ، در کتاب مکتب‌های‌سیاسی‌در بارهٔ‌نشنلزم یا ناسیونالزم چنین تعریفی ارایه گردیده است : « ناسیونالزم در برابر انتر ناسیونالزم قرار گرفته و عبارتست از اعتقاد به اعتلای یک ملت وتفوق آن نسبت به تمام ملل دیگر ، ولزوم وفاداری مطلق تبعه نسبت به ملت خود و اعتقاد به اینکه معتقدات و ارزشهای آن ملت بالا تر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است »

ودر دکشنری انگلیسی‌به عربی بنام«قاموس‌الیاس‌العصری» ناسیونالزم چنین معنی شده است :

قومیة ـ وطنیة ـ حماس قومی *Notionalism* و کلمهٔ « القومیة » که واضح شد معادل کلمهٔ نشنلزم در عربی می باشد ، در فرهنگ المنجد چنین تشریح گردیده است ؛

القومیة مبدأسیاسی اجتماعی یفضل معه صاحبه کل ما یتعلق بامته علی سواه مما یتعلق بغیرها » یعنی قومیت یا نشنلزم یک اصل و یا مفکورهٔ سیاسی اجتماعی است که شخص دارندهٔ چنین مفکوره هر چیزی را که به ملتش و وطنش تعلق می گیرد از چیزهایی که به دیگران تعلق دارد ، برتر می شمارد .

البته معنی امت درینجا همان ملت و وطن است و نه مفهوم وسیع قرآنی آن که شامل همهٔ مسلمانان می گردد ، چه مولف المنجد معنی لغوی امت را در جای دیگری از کتابش وطن و ملت و نسلی از مردم ذکر کرده است ، و این خود می رساند که منظور مولف از کلمهٔ امة در جملهٔ عربی بالا ملت و وطن است یعنی معنی‌لغوی‌آن‌ونه‌معنی‌قرآنی اش، وی‌در شرح‌لفظ امت چنین می‌گوید :

الامة ـ ج الامم : الجماعة ـ الجیل من‌الناس ـ الوطن کما‌تقول : « هو من بنی امتی » ای مواطنی و « جمعیة الامم » و « الامم المتحدة » یعنی است که جمع آن امم می شود بمعنی گروه ، نسلی از مردم ،و وطن آمده است ، چنانچه می گوئیم « هو من بنی امتی ای مواطنی » او از

فرزندان امت من است یعنی هموطن من‌است و چنانچه می گوئیم جمیعة الامم یعنی سازمان ملل و الامم المتحدة یعنی ملل متحد .

و علاوه برین در فرهنگهای عربی به فارسی نیز قومیت بمعنی‌شعبیة و وطنیة یعنی ملیت و ملی گرایی آمده است .

خوب . حالا که معنی حقیقی نشنلزم که برتر شمردن ملت خود‌از ملل دیگر است ، واضح گردید ، بیائید ببینیم که آیا آیات و احادیث که مولانا دودمل در نوشته خویش به تایید نشنلزم آورده است ، این معنی را افاده می کند و آیا براستی نشنلزم چه افغانی باشد یا غیرافغانی جزء اسلام است و یا جزء دشمنان اسلام :

مولانا در بارهٔ ملت باین آیهٔ کریمه استدلال می کند

یاایها‌الناس انا خلقناکم من‌ذکر وانثی‌و جعلناکم‌شعوباً‌وقبائل‌لتعارفوا ان‌اکرمکم‌عندالله‌اتقاکم یعنی ای مردم . البته ما آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و گردانیدیم شما را ملتها و قبایل تا همدیگر را بشناسید ، بدون شک عزیز ترین شما نزد خدا پرهیزگار ترین شماست .

خوب دقت کنید ! آیا ازین آیهٔ کریمه مفهوم برتری یک ملت بر دیگری فهمیده می شود ، آیا این آیهٔ کریمه خود دلیلی علیه نشنلزم نیست ؟ !

خود مولانا دودمل اعتراف می کند که ازین آیهٔ کریمه برتری یک ملت از ملت دیگر فهمیده نمی شود ، و تقسیم آنها به ملل و قبایل مختلف تنها برای شناخت همدیگر است و بس .

پس‌چقدر تفاوت و تضاداست بین معیاری که نشنلزم برای برتری و افضلیت تعیین می کند و معیاری که این آیهٔ کریمه و در مجموع اسلام برای برتری مقرر داشته است ! !

اسلام می گوید معیار برتری پرهیزگاری و خدا ترسی است و تنها با همین معیار ، فردی و یا جامعه‌یی از فرد و جامعهٔ دیگر برتری حاصل می کندودر نزد خداعزیزتر وگرامی‌تر می شود ، نه باساس ملت و زبان و قوم و قبیله و نژاد و کلچر ، ولی نشنلزم می‌گوید . معیار برتری زبان و قوم و قبیله و کلچر و نژاد وملت است و نه چیز دیگری ! !

تفسیر کابلی در شرح این آیهٔ کریمه چنین می نویسد :

منشأ غیبت ، طعن و تشنیع و عیب جویی اکثر کبرو خود خواهی است چه وقتیکه انسان خودرا بزرگ ودیگران را حقیر می شمارد به چنان اقوال اقدام می کند ، بنابران این نکته را خاطر نشان می فرماید که کوچک و بزرگ ـ معزز و یا حقیر بودن انسان در حقیقت با خاندان و نسب تعلق ندارد بلکه شخصیکه هر قدر نیک خصلت، مودب و پرهیزگار باشد ، همانقدر نزد پروردگار معزز ومکرم است حقیقت نسب اینست که کل بنی نوع انسان اولاد یک مرد ویک‌زن یعنی آدم و حوا اند ، شیخ سید ، مغل ، افغان ، صدیقی ، فاروقی ، عثمانی و انصاری هر که باشد سلسلهٔ نسب همگان به آدم و حوا منتهی می شود ، این نژاد ها و خاندانها را خداوند تنها برای شناسایی مقرر فرموده است ، اماکسی را که حق تعالی در یک خاندان شریف ، بزرگ ومعززپیدا کندآن‌یک شرف موهوب اوست مثلاً شخص که خوبرو و خوش اندام آفریده شود این چیزی نیست که بر آن فخر و مباهات کند ، آنرا معیار کمال و فضیلت گرداند و دیگران را حقیر شمارد بلکه باید شکر بجا آرد که خداوند بدون اختیار وکسب ما این نعمت را بما ارزانی فرمود ، این چیز هم داخل شکر است که از غرور و تفاخر دست‌بکشدو این نعمت موهوبه را از اخلاق پست و خصایل زشت خراب نسازد ـ بهر حال‌معیار اصلی مجد و شرف ، فضیلت و عزت نسب

نیست بلکه تقوی و طهارت است .
پس آدم متقی دیگران را حقیر نخواهد شمرد »

مجدداً تکرار می کنیم که این آیهٔ کریمه هرگز موید نشنلزم نیست و تنها فرقه فرقه و قبیله قبیله خلق شدن بشر و سخن گفتنش به زبانهای گونا گون مجوزی برای آن نیست که ملتها نشنلزم را پیشه خود سازند و آنرا بصفت نظام زندگی بپذیرند ، و نه بیانگر این مطلب که چون انسانها بشکلی ملت های جدا و قبایل مختلف دارای السنهٔ گونا گون پیدا شده اند ، لذا باید بگفته آقای دود مل انفرادیت را اختیار کنند ، و هر ملت در محدودهٔ جغرافیایی و لسانی خود ، خویشتن را محصور سازد . . ابداً ..چنین چیزی ازین آیت و بطور کل از احکام اسلامی فهمیده نمی شود ، زیرا اسلام دین وحدت است وبرای کافه بشریت آمده ، لذا تمام بشریت را به اتحاد ویکرنگی تحت لوای حق و توحید دعوت می نماید : «قل یااهل الکتاب تعالواء الی کلمة سواء بیننا و بینکم . . الا یة و اما در مورد پیروان خود یعنی مسلمانان، اسلام عزیز هر گز اجازه نمی دهد که در اختلاف بسر برند و از یکدیگر جدا باشند و هر ملت و طایفه حکومتی جدا و حدود جغرافیایی جدا داشته باشد ، این مرزهاو حدود و تقسیمات در کشورهای اسلامی ارمغان استعمار است و از طرف اسلام برسمیت شناخته نشده است درست است که بطور مثال ملت افغان به پشتو و فارسی و مردم پاکستان به اردو و اعراب به عربی و ترکها به ترکی صحبت می کنند و علاوه بر این خصو صیات جدا گانه یی دارند و کشور های شان از ناحیه آب و هوا وسایر خصوصیات با هم تفاوت هایی دارد ولی این همه مانع آن نیست که مرز های جغرافیا یی را از بین ببرندو همه باهم ملت وحکومت واحدی را تحت لوای اسلام تشکیل بدهند و بدون در نظر داشت زبان و منطقه و نژاد ، آن شخص را که پرهیزگار تر از همه است و با وصاف لازم آراسته تر به خلافت بر گزینندوبجای قوانین متعدد یک قانون راکه همان قانون اسلام است به همه مناطق کشور متحد اسلامی ویابه‌عباره دیگر ایالات متحده اسلام تطبیق کنند .

اینست خوا ست اسلا م و تقاضایش ازمسلمانان واین طبعاً مخالف آنست که بگفتهٔ مولاناصاحب نشنلست هر ملت انفرادیت اختیار کندو به‌گرد خود دیوارجدایی را بکشد و نام آنرا ملت افغان ، ملت ترک ، ملت عرب و غیره بگذارد .

دودمل وطن را چنین تعریف می کند :
وطن په لغت کښې داوسیدلوځای ته وایی او په اصطلاح کښې هغه ځای دی چر ته انسان پیدا شوی او دجغرافیائی حدودو په وا سطه محدود شوی وی او تول اوسیدونکی ئې ګډ خصوصیات ولری . . . .



تعریفی که مولانا از وطن ارایه داده است ، نمی تواند تعریف جامعی باشد ،زیرا دربسیاری ازکشورها اقوام وملیت های مختلفی باخصوصیات مختلف زندگی می کنند و حتی ممکن است جز تابعیت آنکشور وجه مشترک دیگر ی نداشته باشند ، ولی باز هم هموطن یکدیگرگفته می‌شوند و آن کشور وطن شان است،چنانچه در هند طوائف گوناگون باخصوصیات مذاهب و لغات گوناگون زندگی‌می کنند ، اما هند وطن همه شان است دور نمی رویم ،به کشور خود افغانستان نظری‌می اندازیم که‌ملیت های مختلف از قبیل پشتو ن ، تاجک ازبک ، هزاره ، ترکمن و غیره با زبانهای گونا گون تکلم می کنندو خصوصیات گوناگون دارند ، و حتی در مذهب نیز تفاوت هست که اکثریت باشنده کشو ر سنی واقلیت شیعه اند ، این همه را خصوصیت و یا خصوصیات مشترک با هم پیوند نداده است بلکه‌یک‌رشته خیلی‌مقدس ایشان را با هم مرتبط ساخته‌است که دین مقدس اسلام است ، و این‌رشته خیلی قوی و پیوند آن خیلی عمیق است ، و از همینجاست که ازبک ، تاجک،هزاره پشتون، ترکمن ،شیعه سنی همه و همه در برابر دشمنان دین ووطن خود قیام کرده اند ، و یگانه و قوی ترین انگیزه در این‌قیام همان انگیزه دینی محض است وبس و از همینجاست که ازبک مسلمان ، ازبک خلقی و پرچمی را می کشد . با آنکه خصوصیت های مشترک‌باوی دارد ، و پشتون مسلمان پشتون‌خلقی و پرچمی‌رامی کشد،با آنکه‌خصوصیات مشترکی با هم دارند وعلی‌هذاالقیاس وشاید کسی بگوید که پس‌اسلام خصوصیت مشترک بین همه‌مسلمانان افغانستان است و بدینگونه تعریف مولانا که می گوید : « وطن‌په لغت کښی د اوسیدلو ځای ته وایی اوپه اصطلاح کښی هغه ځای دی چه چرته انسان‌پیداشوی او د جغرافیایی حدودو په واسطه محدود شوی‌وی . او ټول اوسیدونکی ئی گډخصوصیات لری ، هغه ځای د هغه وگړو وطن دی » کامل می گردد و برهمه‌اتباع مسلمان افغانستان صدق پیدامی کند زیراهمه دارای یک‌خصوصیت‌مشترک اند و در محدوده جغرفیایی واحد زندگی می کنند ، در پاسخ‌می گوئیم این درست‌نیست‌زیرا اسلام‌مخصوص ملت افغان نیست تا خصوصیت مشترک ایشان باشد زیرا خصوصیت ملتی آنست که مخصوص بوی بوده و دیگران از آن بی بهره باشند ،در حالیکه اسلام مخصوص‌به ملت‌افغان نیست و نه محصور در محدوده جغرافیایی آن ، بلکه این دین‌زندگی ساز به همه مسلمانان دنیا تعلق‌دارد بنا برین از دیدگاه اسلام تنها محل تولد وطن ما نیست بلکه‌همه‌سر زمین های اسلامی وطن ما است ودربرابر آن مسئولیت مشترک داریم ، و از همین سبب است که با تجاوز روسها بر افغانستان و اشغال فلسطین توسط یهودها، جهاد برهمه مسلمانان جهان فرض گردیده است ، زیرا دو جزء پر ارزش وطن بزرگ اسلامی شان مورد تجاوز کفر والحاد قرار گرفته است .

و نیز بهمین دلیل است که اگر زنی از مسلمانان در شرق اسیر شود بر مسلمانان غرب فرض است که او را نجات‌دهند و این یک‌اصل فقهی مشهور است .

بطور خلاصه تعبیر اسلام از وطن با تعبیر نشنلیزم از وطن تضاد دارد و منافی یکدیگر است ، بناءاگر تعریف‌مولاناازوطن، تعریف‌نشنلیستی آن باشد ، حرفی نداریم و اگر آنرا به اسلام ربط دهد ، بدون شک به اسلام افترا کرده واین دین جهانی را به منطقو ی بودن متهم نموده است .

بهر صورت ، بیا ئید ببینیم احادیثی که مولانا دودمل در باره وطن آورده است و بگمان خودش ، عنصر دیگری از عناصر نشنلستی را صبغهٔ اسلامی داده است ، از چه

مراتبی در علم حدیث برخوردار می باشند.

از جمله احادیث مولانا یکی اینست: حب الوطن من الایمان یعنی دوست داشتن وطن جزء ایمان است.

ملا علی قاری محدث بزرگ حنفی در کتاب الموضوعات الصغری در باره این حدیث مولانا دودمل می فرماید: لا اصل له عند الحفاظ و این اصطلاح یعنی جمله لا اصل له دارای چند مفهوم در نزد محدثین است که در اول کتاب فوق الذکر مفصلاً بیان گردیده و خلاصه آن چنین است:



آگاهی محدثین می گویند: هذا الحدیث لا اصل له و یا لا اصل له بهذا اللفظ ویا لیس له اصل. معنای این قول آنست که این حدیث دارای اسناد نیست یعنی حدیثی است بدون راوی و حدیثی که راوی ندارد اصلاً حدیث نیست و ارزشی ندارد و به آن التفات نمی شود.

۲ - این اصطلاح بمعنی آنست که این سخن حدیث موضوعی است و نسبت دادن آن به رسول الله ﷺ غلط و دروغی است که به رسول الله ﷺ بسته شده است!! خلاصهٔ کلام اینکه حدیث مولانا دودمل «حب الوطن من الایمان» حدیث موضوعی است و روایت آن و استناد به آن جواز ندارد.

و بدینگونه حدیث دیگرش یعنی «حب الوطن من شطر الایمان» صحت ندارد، چه در کتاب المجم المفهرس لالفاظ الحدیث که فهرست احادیث موجود در کتب معتبر حدیث، درج است نشانی از این حدیث و حدیث دیگری که قبلاً در موردش حرف زدیم، دیده نمی شود و این بدان معنی است که این حدیث مولانا دودمل در کتب معتبر حدیث موجود نیست، این ازجانبی . . و از جانب دیگر در لفظ این حدیث یک غلطی نحوی و یا بعباره خوشبینانه تر ضعف ترکیب وجود دارد که دلالت بر موضوعی بودنش می کند، زیرا احادیث رسول الله ﷺ از رکیک بودن الفاظ و سستی جملات و ضعف ترکیبات مبرا می باشد، و آن ضعف ترکیب چنین است: یکی از معانی حرف من در عربی تبعیض است یعنی افاده جزئیت را می کند مثلاً وقتی می گوئیم «قرأت من القران ما تیسرلی» چنین معنی می دهد که قسمتهایی از قران را که برایم آسان بود، قرائت کردم و کلمه شطر نیز جزء معنی می دهد بنابرین دو جزء در عبارت حدیث مولانا بکار رفته و چنین معنی می دهد: دوست داشتن وطن جزء جزء ایمان است!! دربن جا یا کلمه من حشو و زائد است و یا شطر و کلام رسول الله ﷺ از حشو پاک است.

و بدینگونه حدیث دیگر نویسنده یعنی الوطن ام الانسان در معجم المفهرس به چشم نمی خورد بناً با اطمینان می توان گفت که در کتب معتبر حدیث یعنی صحیحین وسنن اربعه و

موطای امام مالک ومسند امام احمد بن حنبل و مسند دارمی، وجودندارد پس می توان پرسید که این حدیث را چه کسی روایت کرده است و در کدام کتاب حدیث موجود است ؟؟

بفرض‌اینکه یکی از این‌احادیث مولانا دود مل صحیح هم باشد ، آیا بطور مستقیم و یا غیر مستقیم افادهٔ دعوت بسوی نشنلزم را می کند وآیا از آن این مطلب فهمیده می شود که نشنلزم جزء اسلام است ؟ ! طوریکه قبلاً گفتیم نشنلزم مفکوره یی است که بااساس آن هر انسان باید ملت و وطن و زبان وقوم‌خود رابردیگران ترجیح بدهد ، خوب دقت کنید آیااز آنچه دودمل بعنوان حدیث‌ذکرکرده است ، چنین چیزی فهمیده‌می شود؟!

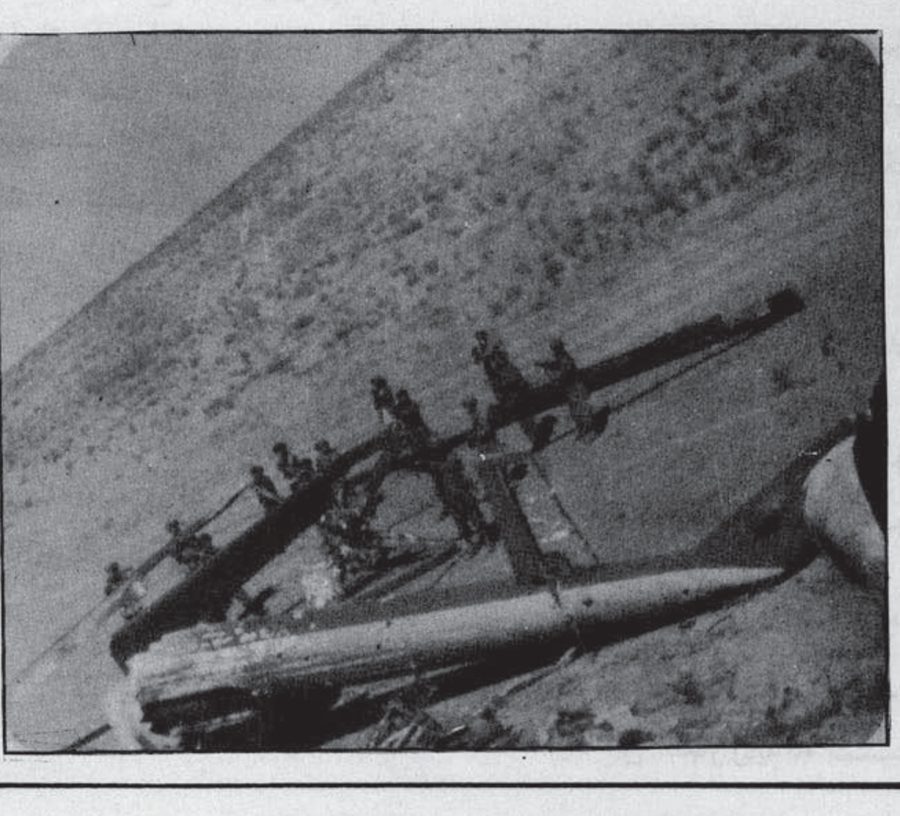
اگر معنی حب الوطن‌این باشد که آنرا از سر زمین های دیگر برتر و بالاتر بدانیم پس باید باشندگان آنرا نیزاز دیگران برتر و بالا تر بدانیم زیرا وطن اگر عزیز است با همه اجزایش و آنچه در بر داردعزیز است ، درینصورت معنی این فرموده الله تعالی‌چه می شود که می فرماید: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» یعنی عزیز ترین شما در نزد خدا پرهیزگار ترین شما است ! !

آیا احادیث مولانا دودمل را بپذیریم که بااساس‌آن دوست‌داشتن‌وطن نشنلزم و نشنلزم بهترتر شمردن‌خود ووطن و ملت و زبان و نژاد خویش از دیگران ، می باشد .

و یا آیهٔ کریمهٔ فوق‌را بپذیریم که بااساس آن پرهیزگار تر از دیگران = برترو عزیز تر از دیگران،می باشد؟ !بطور خلاصه اگر این احادیث سه‌گانه مولانای نشنلست یعنی حب‌الوطن من الایمان حب‌الوطن من شطرالا-یمان والوطن ام‌الانسان،افاده نشنلزم و دعوت بسوی آن را کند، معنایش چنین می شود که دوست‌داشتن وطن ایجاب‌آ نرامی کندکه‌هرانسان‌نشنلزم را بعنوان جزء ایمان‌پیشه خود سازد وبه‌فرمان‌نشنلیزم یعنی‌بفرمان‌یک‌حصه ایمان خویش،خود و ملت‌ووطن‌خویش را از دیگران بر ترو بالاتر و بهتر بشمارد ، زیرانشنلزم جز این معنائی ندارد ، درینصورت احادیث مذکور با آیه« ان اکرمکم عندالله اتقاکم » تضاد پیدا می کند که میتوان به جرئت به موضوعی بودن احادیث مذکور حکم کرد،زیرا حدیث صحیح رسول‌الله ﷺ هیچگاه مخالف ومعارض نص صریح قرآن نمی باشد .

و اگر از احادیث مذکورمعنی فوق یعنی احساس بر تری و بهتری بااساس وطن و قوم و غیره فهمیده نشود ، پس احادیث یادشده‌به‌نشنلزم ربطی ندارد و استدلال مولانا به آن و استخدامش بخدمت نشنلزم درست نیست و این گفته اش تهمت محض به اسلام است که می گوید نشنلزم جزء اسلام است ! ! !

نویسنده در همین بخش نوشته خود دلیل دیگری نیز از«روح‌البیان» می آورد که به مدعای وی



دلالتی ندارد و بطور مستقیم یا غیر مستقیم تأیید نشنلزم از آن ، فهمیده نمی شود . وی می نویسد :

« روایت دی چه کله نبی کریم ﷺ له مکی شریفی څخه په نیت دهجرت مدینی منوری ته روان شو ، نو په لاره کښې ودرید وئی ژړل او و ئی ویل : زما دی په خدای قسم وی چه زه له تا څخه ووتم او ښه پوهیږم چه د خدای محبوب ښار ئی که زه د خلکو له تا څخه نه وای ایستلی ، نو زه به له تا څخه نه وای وتلی . او دمجبوری څخه بل وطن ته ځم (روح البیان) مولانا این روایت را بعنوان دلیل شرعی دوست داشتن وطن ذکر می کند و طبعاً آنرا به نشنلزم ربط می دهد و بگمان خودش اسلامی بودن نشنلزم را ثابت می نماید !! ولی متوجه نیست که علت گریه رسول الله ﷺ از فراق مکه ، آنگونه که وی می پندارد، نعوذبالله احساس نشنلستی وسول اکرم ﷺ نیست بلکه آن علت عبارت از این است که شهر مکه بخاطر وجود بیت الله الحرام درآن ازتقدس برخوردار و درنزدخدا عزیز وگرامی است ، لذا رسول صلی الله علیه وسلم بدلیل اینکه ازچنین شهرمقدس ودوست داشتنی دور می‌شدند ، بگریه افتادند ونه بروی کدام احساس نشنلستی العیاذبالله - واین مطلب صریحاً درخود روایت مذکور ذکراست ، لطفااین جمله توجه فرمائید :

« اوښه پوهیږم چه دخدای محبوب ښاریی که زه . . . » ملاحظه می‌فرمائید که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دلبستگی خودرا به مکه بامحبوبت مکه درنزد خداپیونددادند وچنانچه دیدید در ترجمه روایت « دخدای محبوب ښاریی .. » آمده است وگفته نشده است که - بطورمثال زماوطن یی !!

مااین رابامولانا دودمل می‌پذیریم که بایدوطن رادوست داشت ومحبت داشتن باوطن نه کفراست ونه گناه بلکه ثواب است ، امابدین شرط که آن وطن ، وطن مسلمانان بوده باشد - واین راهم می پذیریم که حفاظت وطن اسلامی وآزاد کردن آن ازچنگال هرنوع استعمار فرض است ، واسلام برهمهٔ این چیزها تاکید ورزیده است ، اما طوریکه قبلاگفتیم هیچکدام این چیزها جزء لاینفک نشنلزم نیستند وبدون آن نیز مطرح شده می‌توانند ، زیرا بسیارند آنانیکه وطن‌خودرا دوست دارند ودرراه آن می‌جنگند ، اما نشنلست نیستندوحتی ازنشنلزم نفرت هم‌دارند ، دورنمی رویم مجاهدین قهرمان افغانستان را مثال‌می‌آوریم که بحکم ایمان وعقیده خویش‌علیه دشمن کافر واشغالگر به جهادقهرمانانه مشغولندونه‌به تقاضای نشنلزم !! ماازدودمل می‌پرسیم که چندنفر نشنلست را دریـن جبهات گرم‌جهادوقوماندانهای‌دلاورسنگرهای داغ مبارزهٔ ایمان علیه کفر سراغ دارد ؟ !!

لطفاًنام یکی ازآنهارا بگیردونه بیشتر، تاما نیز متیقن‌شویم‌که نشنلزم رانیز درجهاد دخلی است !!!

ازهر قوماندان وهرمجاهد وهر سنگرنشین که بپرسید : برادر بخاطر چه می‌جنگی ؟ می‌گوید بخاطر اسلام واقامهٔ حکومت اسلامی در کشور واگربگوئید چه چیزترا اوادارهبه قیام دربرابر کفر و کمونزم کرد ؟ می‌گوید اسلام، ایمان ، عقیده . وهرگز تاحال از مجاهدی شنیده نشده ونخواهدشد که بگوید نشنلزم مراوادار بمقابله باکفارنمود !! وبدینسان است حال مهاجرین داغ دیده ودر بدر .

در بارهٔ نژاد مولانا دودمل می‌گوید : « اسلام مونږته درس راکوی چه په خپل نسل ټینگ ودریږو او اظهار ئی‌هم کړو .

وچنین استدلال می کند :

ځرنګه‌چه‌نبی‌علیه‌السلام فرمایی

« من بدل نسبه فقد بدل دینه »

ترجمه : هغه چاچه خپل نسب بدل کړ په تحقیق سره هغه خپل دین بدل کړ .

هویدا است که منظور مولانا ازاظهار نسب‌همان اظهار ملیت‌است که طبعا این اظهارازدیدگاه نشنلست

ها باتفاخر وتفضیل همراه می‌باشد ومراد مولانا از ایستادگی برنسل نیز این است که باید ملیت خودرا حفظ‌نمائیم واجازه ندهیم که تغییری درآن واردشود !

معلوم نیست که مولانا صاحب نشنلست چنین درسی‌رادرکدام مدرسه وکتاب اسلامی خوانده است که باید مسلمان نسب خودرا حفظ کند وبه آن‌سخت استوار باشد واز وقوع تغییر درآن جلوگیری بعمل‌آرد وآنرا اظهار نیز نماید وآنهم ازنوع نشنلستی‌اش!!

درکدام کتاب اسلامی نوشته شده است که تغییر نسب یعنی تغییر ملیت گناه است واظهار آن لازم ! !

اگرچنین چیزی دراسلام وجود می‌داشت، بایدبطور مثال مردمسلمان افغانی نمی‌توانست بازن مسلمان پاکستانی ازدواج کند ، زیرا درین صورت هم درنسب افغانی تغییروارد می‌شود وهم درنسب پاکستانی .

واگراسلام به حفظ‌نسل وملیت تاکید می‌نمود ، درآنصورت باید ازدواج مردوزن مسلمانی‌راکه دارای‌دوملیت مختلف واز دوکشور مختلف اند واز نگاه نسل باهم تفاوت دارند ، اجازه نمی‌داد ، درحالیکه ازدواج هرمرد مسلمان ازهرکشوری که باشدودارای هرملیت ونسل‌ونسبی که باشد باهرزن مسلمان ازهرکشوری که باشدودارای هرنسل ونسب وملیتی که باشد ، دراسلام جواز دارد ، ونه همین‌بلکه اسلام بانص صریح قرانکریم ازدواج مرد مسلمان بازن کتابی راجایز شمرده است .

آیا اینگونه ازدواجها باعث تغییر وتبدیل درنسل ونسب وملیت نمی‌شود ؟ ! درطول تاریخ اسلام اینگونه تغییر وتبدیلها صورت‌گرفته ست وهیچ نوع مانع شرعی در بین نبوده است . بطورمثال اینهم سادات که در کشور های غیر عربی مثلا افغانستان وایران وپاکستان وهند وغیره وحتی کشور های عربی خارج ازجزیرة العرب وجود دارند، ازنسل پیغبر اسلام هستند وپیغمبراسلام در جزیرة العرب تولد شده بودند ونه در افغانستان وایران و ... وملیت ایشان عربی بود ونه افغانی ، امامی بینیم که سیدافغانی ملیت افغانی دارد وسید ایرانی ملیت‌ایرانی وعلی هذا القیاس وا گرتغییر درملیت ها نیامده است،پس اولادپیغمبرچگونه می‌توانند افغانی ویاایرانی وغیره باشند ؟ !

وهم بدینگونه زمانیکه رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌بایاران وفادار شان‌به مدینهٔ منوره هجرت کردند بین مهاجرین وانصارکه از ناحیهٔ نژاد ونسب باهم تفاوت داشتند ، عقد اخوت بستند وهریک از انصار که دوزن داشت ، یکزن خودرا طلاق داد وبرادر مهاجرش آن زن‌مطلقه را بنکاح خود درآورد وبدینگونه نژاد مهاجرین وانصار باهم خلطشدوتغییر درنسب صورت گرفت واین‌عمل در عهدرسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم وبه دستور خود آنحضرت علیه اسلام واقع‌شد ، پس این افترای عظیمی به اسلام است که بگوئیم اسلام به حفظ



نسب ونسل ونژاد امرکرده است ودستور داده است که باید برنسب خود محکم ایستاده باشیم ! !

اگرمسلمان مکلف به حفظ ملیت ونژادونسب خودباشد وباتغییر دادن آن کافرشود ، درینصورت باید آنعده افغانهای مسلمان که به کشور های دیگر هجرت کرده اند باید کافر شده باشند زیرا باقبول تابعیت کشور دیگری هم ملیت شان تغییر می خورد وهم رفته رفته درنژاد شان تغییر می آید ! ! بنابرین می توان گفت که حفظ ملیت ونژاد ونسب نه فرض است ونه واجب ونه ضرور .

واما حدیثی که دودمل به آن استدلال کرده است یعنی « من بدل نسبه فقد بدل دینه » مانند سایر احادیث استدلالی اش ، درمعجم المفهرس ویا فهرست احادیث کتب معتبرهٔ حدیث دیده نمی شود ، البته احادیثی دربارهٔ نسب آمده است که تعدادی از آنها چنین است :

« عن ابی هریرة قال لما نزلت آیة اللعان قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایما امرأة الحقت بقوم من لیس منهم فلیست من الله فی شی ولن یدخلها جنة وایما رجل انکر ولده وقدعرفه احتجب الله منه یوم القیامة وفضحه علی روس الاشهاد » مسند الامام احمد بن حنبل .

« کفو بامری ادعی ادعاء نسب لایعرفه اوجحده» مسند الامام احمد بن حنبل .

« لیس من رجل ادعی لغیر ابیه وهو یعلمه الا کفر بالله ومن ادعی قوما لیس له فیهم نسب فلیتبوأ مقعده من النار » صحیح البخاری .

طوریکه ملاحظه می فرمائید از احادیث مذکور تحریم انکار پدر از فرزندش وتحریم ادعای شخصی فرزندی به شخصی راکه پدر اونیست وتحریم زنا فهمیده می شود ، و هم بدینگونه تمام احادیث وارده در بارهٔ نسب همین معنی ومعانی دیگری را افاده می کند که به حفظ نژاد تعلق ندارد بلکه منظور از چنین احادیث اینست که نباید شخصی از نسبت فرزندش بخود بمنظور محروم کردنش از میراث انکار ورزد ، ویا شخصی ادعای فرزندی کسی را کند که در حقیقت پدر او نیست تا بدینگونه از میراث وی بهره ورشود و همینگونه نباید زن مسلمان مرتکب زنا شود که این عمل علاوه براینکه جرم بزرگ است ، عواقب ناگوار دیگری نیز دارد زیرا طفلی که وی از زنا بوجود آورده و شوهرش و مردم نادانسته آن طفل را حلال زاده می دانند وبه شوهر زن نسبت می دهند این طفل حرام زاده چون بزرگ شد از تمام حقوقی برخورد ار می شود که فرزندان واقعی شوهر آنزن ، از آن برخوردار اند وازجمله میراث واین حق تلفی وحرام خوری بزرگ است .

این مسایل طوریکه قبلاً نیز یادآورشدیم به مفهوم نشنلستی حفظ نژاد ربطی ندارد ونمیتواند دلیلی برای ثبوت نشنلزم باشد ونه هم از این احادیث چنین استنباط می شود که باید نسب ونژاد خود را ـ آنگونه که مقتضای نشنلزم است ـ برنسب ونژاد دیگران ترجیح داد ! ! وحتی از خود جملهٔ « من بدل نسبه فقد بدل دینه » نیز بغرض اینکه حدیث باشد ، ترجیح وتفضیل نسب خویش برنسب دیگران فهمیده نمی شود .

و اما اظهار نسل بقصد افتخار به آن که منظور دودمل نیز در نوشته اش همینگونه اظهار است ونشنلست هاهمه به آنهای بندهستند از دیدگاه اسلام منفور ومردود است قرآنکریم درین مورد می فرماید: « الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر » یعنی غافل کرد شمارا حرص افزونی تاآنکه دیدید قبرها را،در مورد شأن نزول این آیهٔ کریم در بعضی روایات آمده است که زمانی دوقبیله از انصار بنامهای بنی حارثه وبنی الحارث به تعریف گذشتگان خویش واظهار نژاد خود پرداختند و به کثرت خویشتن افتخار کردند تاحدی که برای اثبات کثرت یکی بردیگر به نفوس شماری شروع کردند وچون

تعداد افراد یک قبیله از دیگری کم برآمد ، گفتند بسیار نفرما در جنگها کشته شده اند بیائید که به قبرستان رفته قبرها را بشماریم تاظاهر گردد که نفوس قبیله مانسبت بشما چقدر زیاد است وچه نامداران گذشته اند ، این بگفتند متوجه مرده شماری شدند ، این است که این سوره نازل شد و از غفلت وجهالت شان بیدار نمود .

و در احادیث صحیح رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز افتخار به نسل ونسب تقبیح شده است وآنهم باشدید ترین الفاظ ، که ما نمونه هایی از چنین احادیث شریفه را در ینجا می آوریم :

امام احمدبن حنبل درمسندخویش چنین روایت کرده است :

ان انسابکم هذه لیست بمسبة علی احد کلکم بنوآدم لیس لاحدعلی احد فضل الابالدین او تقوی » یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: بدون شک این نسب های شما وسیله یی برای دشنام دادن دیگران نمی باشد ، همهٔ شما اولاد آدم هستید، وکسی برکسی برتری ندارد جز بادین یاتقوی .

وابن جریر روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند :

« **الناس لادم وحواء . . ان الله لایسألکم عن احسابکم ولاانسابکم یوم القیامة ان اکرمکم عندالله اتقاکم** » یعنی مردم همه اولاد آدم وحواء هستند البته الله تعالی از حسب ها ونسب های شما در روز قیامت نمی پرسد ، بدون شک عزیز ترین شمادر نزدالله تعالی پرهیزگارترین شمااست.

ابوداود وترمذی حدیث ذیل رادرین مورد روایت کرده اندوترمذی آنرا حدیث حسن نامیده است :

« **لینتهین اقوام یفتخرون باباءهم الذین ماتوا انماهم فحم جهنم اولیکونن اهون علی الله من الجعل الذی یدهدهٔ الخرء بانفه ، ان الله اذهب عنکم عبة الجاهلیة وفخرها بالاباء انماهو مومن تقی وفاجر شقی الناس بنوآدم وآدم خلق من تراب** » یعنی باید باز ایستند اقوامی که به پدران شان که مرده اند ، افتخار می کنند ، یقین ایشان ذغال جهنم هستند ،ویا (اگر از فخربر آنها باز نایستادند) بدون شک در نزد خدا (ج) بی ارزش تر از قانغوزک سرگین کش خواهند بود ، البته الله تعالی از شما جهالت زمان جاهلیت و افتخار به پدران راکه در آنوقت مروج بود ، برداشته است (شما را از آن منع کرده است) فقط دو طبقه وجود دارند ، مومن پرهیزگار و فاجر بدبخت . مردم همه فرزندان آدم اند و آدم از خاک آفریده شده است .

حدیث فوق تکلیف آنهائی را نیز روشن میسازد که بتاریخ پنجهزار سالهٔ افغانستان می نازند و به آنهائی که دارای مذاهب بودائی و زردشتی و یا بت پرستی بوده اند ، افتخار می کنند ! !

باز می گردیم به حدیث مولانادودمل و بطور خلاصه عرض می کنیم که اگر مولانای نشنلست آنرا بغرض اینکه حدیث باشد ، بمنظور اثبات مشروعیت نشنلزم ارایه کرده باشد ، اشتباه بزرگی را مرتکب شده و یا قصداً تهمت بزرگی بر اسلام بسته است ، زیرا آنگونه که شرح نمودیم ، چنین احادیث معانی دیگری را افاده می کنند که به نشنلزم ربطی ندارد . و اگر بدین منظور ارایه نکرده باشد پس از اصل موضوع خود دور رفته است ، زیرا از ابتدا تا انتهای مقالهٔ وی دردفاع از نشنلزم ودادن صبغهٔ اسلامی به آن است .

ادامه دارد

زبان انقلاب

« تارشی »

از عشق خدای گشته مدهوش شهید
جز حق همه راکرده فراموش شهید
تا حشر زبان انقلاب است و جهاد
هر چند که گشته است خاموش شهید

کمال جنگ در شکس
پیروزی اسلام ز

آ نچه ذیلا مطالعه مي فرمائید مصا حبه ا یست با مجا هد
هد فمند ، بر ادر احمد شاه مسعـود فر ما ند ه عمو مـی
جمعیت اسلامی افغانستـان د ر صفحـات شمال کشور و
سرپرست شورای نظار که به تاریخ سی‌ام سرطان ۱۳٦٦
خورشیدی در علاقه داری ورسج ولا یت تخا ر بد نبا ل
فتح گارنیزیون کلفگـان ، تو سط بـرادر عبدا لحفیظ
خبرنگار کمیته سیاسی جمعیت اسلامی افغانستان صورت
گر فتة است .

« اداره »

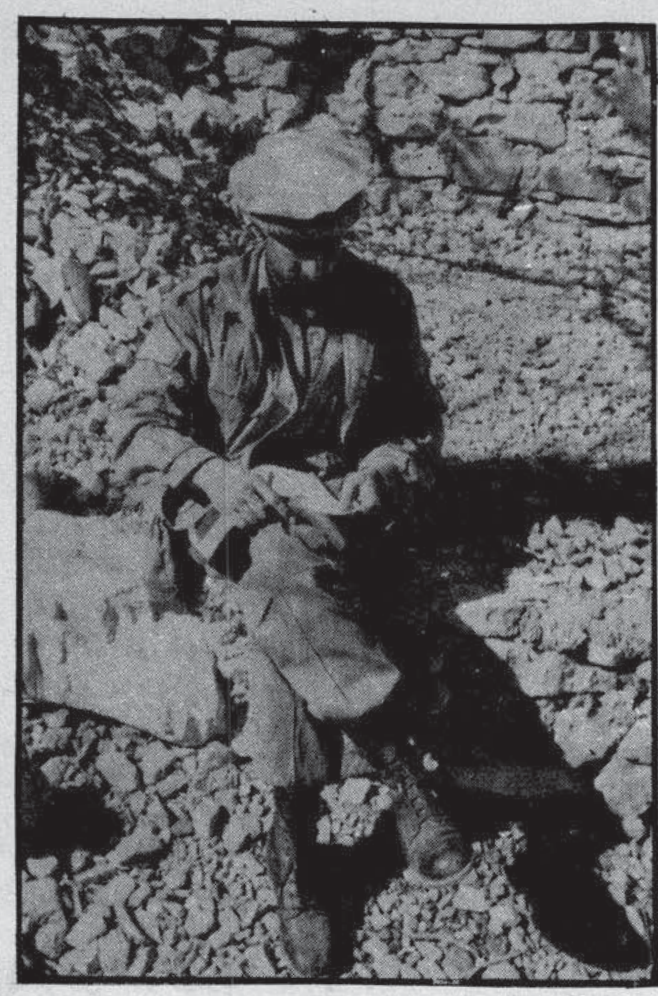
س : شما در کدام سا ل عضو یت جمعیت اسلا می راحا صل کرد ید و درآن ز ما ن چند سا له بو دید ؟

ج : من در سا ل ۱۳۵۲ عضو یت جمعیت را حاصل کردم ، و فکر کنم درآن وقت ۲۱ سا له یا ۲۲ سا له بو د م .

س : و ضع کلی جنگ را در سال جاری چگونه بر رسی میکنید ؟

ج : در سا لجا ری عمده تر ین مسئله اینکه روسها در پیش روی خود دارند از نظر نظامی مسدود کردن سر حدات است ، و رو ی همین هد ف است که قسمت زیاد حملا ت شا ن در منا طق شرق افغا نستان در قسمت سر حدات در قسمتها ی پکتیا ، قند هار کمتر یا بیشتر هرات متمر کز شده به این ترتیب فشار حملات د شمن در قسمتها ی مرکزی و شمال افغا نستان کمتر است .

و جبهات مر بوط به ما اهدافیرا که امسال خوا ستند تعقیب بکنند ، چو ن تما م جبها ت ما اکثراً در مر حلهٔ پا یگاه سا زی قرار دارند عمده ترین اهدا ف ما را پا ک سازی مناطق دشمن تشکیل میدهد ، و و از طرف ما مسئلهٔ عمدهٔ دیگر ازبین بردن گار نیز یون ها و پو سته ها ی دشمن است که در مناطق کو هستا نی و پا یگا هي ما قرار دار ند ، اینست



ـت دشمن و
ـهفته است

وضعیت و اهداف دو طرف.

تا جائیکه دیده شده دشمن در پیشبرد اهداف خود و رسیدن به اهداف خود که مسدود کردن سرحدات است، تقریباً در گذشته هم ناکام بوده و فعلاً هم ناکام است و اینطور نشانه ایکه دشمن توانسته باشد سرحدات را مسدود بکند، تا الحال دیده نمیشود. درین شک نیست که دشمن توانسته در طول راه مزاحمت هائی ایجاد بکنند، مگر مسدود کرده نتوانسته است.

از طرف مجاهدین بر علاوه اینکه جنگهای فرسایشی دوام داری وجود داشته، جنگهای نیمه متحرک ما قسمی که در سال گذشته هم باموفقیت ادامه داشت، امسال هم به امتداد آن از لطف الهی با مؤفقیت دوام دارد ویکی از نشانه هایش هم فتح گارنیزیون کافگان بود که درظرف ۵۴ دقیقه این گارنیزیون درهم شکسته شد و مجاهدین توانستند این رافتح کنند.

س: وضع جنگ در پایگاه های اصلی تان (پنجشیر) چطور است؟

ج: پایگاه اصلی پنجشیر را گفته نمیتوانیم همه جا برای ما پایگاه اصلی است، ودرسلسلهٔ پایگاهها یکی از پایگاه های عادی ما پنجشیر است فعلاً وضع جنگ در پنجشیر روی همرفته بد نیست، بدین شرح که دشمن در شش یا هفت محل گارنیزیون خود را جابجا کرده است، که اصطلاح نظامی این نوع جنگ را، جنگ استحکامات گویند یعنی دشمن در پنجشیر جنگ استحکامات را براه انداخته است، و ترتیبات ما مقابله است با (جنگ استحکامات).

برای اینکه جنگ استحکامات دشمن درهم بشکنند دو نوع جنگ باید که دربرابردشمن عیارشود، یکی اینکه دشمن را در وقتیکه میخواهد در یک منطقه جنگ استحکامات را بکار ببرد با یک قوای کم مصروف ساخته شود و قوای بیشتر خود را در نقاط دیگری سوق بدهد، که آن نقاط نسبت به نقطهٔ اولی که دشمن در آنجا جنگ استحکامات را براه انداخته از هر نقطه نظر اهمیت بیشتری داشته باشد.

دوم یکنوع جنگ خسته‌کن وفرسایشی را که قیمت آن برای دشمن خیلی بالا باشد همیش در منطقه ایکه جنگ استحکامات براه افتیده، جاری نگهداشته شود.

از لطف پروردگار ما دست به هر دو نوع جنگ زدیم، اول کار تنظیمی ما و جنگهای ما در بیرون با مؤفقیت انجام شده و در پیشرفت است، دشمن که هدف اصلیش براه انداختن جنگ استحکامات درین منطقه بود که ما را همیشه در پنجشیر محدود نگاه بکند و ما همیشه در پنجشیر مصروف باشیم درین کار خود مؤفق نشد ما توانستیم که پایگا های دومی، سومی و چهارمی را ترتیب بدهیم، جنگها را در بیرون انکشاف بدهیم و نقاطی که برای دشمن مهمترست و اهمیت سوق‌الجیشی دارد در آن نقاط خود را جابجا بکنیم و

ضربات بیشتر وارد کنیم ،و هم در داخل پنجشیر قسمیکه گفتیم از ابتداء تا امروز جنگهای فرسایشی با کمیت های کمتر و بیشتری همیشه در جریان بوده و ادامه دارد و همین جنگهای فرسایشی در داخل پنجشیر هم بوده که تلفات خیلی شدیدی بدشمن وارد کرده ، که امروز دشمن باز در شکل و ترتیب و تنظیم سنگر های خود تجدید نظر کرده و با گذشت هر روز دشمن مجبور میشود سنگر های خود را در پنجشیر زیاد تر بسازد که این خود نشان دهنده این است که جنگهای فرسایشی ما چقدر تاثیر داشته است .

در داخل خود پنجشیر جنگها بچند نوع است ، یکی انداخت اسلحه ثقیل است بالای گارنیزیون های دشمن که مجاهدین گاه و بیگاه توسط سلاح های ثقیل خصوصاً دهشکه ، هاوان توپ و امثال آن بالای مراکز دشمن انداخت میکنند ، و ایننوع حملات سبب این شده که دشمن ازطرف روز قطعاً نتواند در بین گارنیزیون های خود رفت و آمد بکنند .

دوم ماین گذاریست در راه های متصل به پوسته ها ، وقتیکه عساکر دولتی بخواهند که پوسته ها را اکمال بکنند ، دائم مجاهدین با گروپهای کوچک میروند و مسیر راه شان را ماین گذاری میکنند ، و اینهم به دشمن تلفات وارد کرده است .

همچنان بالای هر پوستهٔ سر کوهی دشمن دو نفر ، سه نفر وظیفه دارد که بمجردیکه عسکر در پوسته سر کوهی میخواهد که ازموضع خود خارج شود توسط فیر های منفرد سلاح خفیف از بین میرود .

قسمت دیگرجنگهای ما در پنجشیر قطع راه های اکمالاتی دشمن است ، که دشمن در ارتباط با این مسئله تاحال تلفات خیلی زیاد دیده و همیشه راه بین یک گارنیزیون تا گارنیزیون دیگر توسط مجاهدین کمین گرفته میشود ، ماین کاری میشود و هر بار دشمن تلفات می بیند و هم دهشکه ها و وسائط ضد هوائی که ما در دسترس داریم ، در اطراف گارنیزیون ها است ، چند روز نمیگذرد که یک هلیکوپتر دشمن را سقوط می دهند . این وضع جنگی است که فعلاً در پنجشیر در جریان است . باید علاوه بکنم که وقت و نا وقت مجاهدین بالای پوسته ها هم حمله میکنند و بعضی پوسته ها را اشغال میکنند . و ما هنوز واقعاً تصمیم نداریم که در فکر اشغال گارنیزیون ها باشیم ، اگر ما بخواهیم پوسته ها و گارنیزیون ها را اشغال بکنیم ، مانند سایر جا ها می توانیم ، مگر بدلایلی که پیش خود ماست ، ما تنها به این اکتفا کردیم که در داخل پنجشیر یک جنگ مصروف کننده و فرسایشی شدید ضد دشمن به پیش برود .

س : به عقیده من به گفته خود تان در پایگاه اولی تان یعنی پنجشیر قوای شوروی بر قسمت زیاد آن دره مسلط شده است ، و طوریکه پیشتر خود تان گفتید که شوروی ها چند گارنیزیون در پنجشیر دارند ، مردم پنجشیر در خارج ازآن دره یا به کابل یا دره های همجوار آن مهاجر شده اند ، فکر نمی کنید که پایگاههای جدید التاسیس شما بر سر نوشت جبهه پنجشیر مواجه گردند ؟

ج : درین ارتباط باید بگویم که

ازین نوع جنگیکه دشمن در پنجشیر شروع کرده و هدف آن مصروف کردن ما و در جنگ درازمدت بود

امروزخود دشمن در پلان خود گیر مانده ، امروز خود فهمیده این جنگی را که در پنجشیر شروع کرده ، نه تنها ما را نابود نکرد ، بلکه ما را مصروف هم کرده نتوانست .

اگر بدنامی سیاسی نباشد اصلاً دشمن حاضر نیست که جنگ را در پنجشیر ادامه بدهد ، باین دلیل که فعلاً در حدود ۳۰۰۰ نفرروسی در پنجشیر وجود دارد و یک فرقه داخلی بنام فرقه نمبر دوم در پنجشیر جا بجاست ببینیم در یک ولسوالی این قدر قوای مجهز مصروف شده و طوری مصروف شده که اصلاً هیچ کار سازنده هم از وی بر نمی آید ، وکاملاً دریک حالت مدافعه منفی بسر میبرند و هر روز تلفات داده میروند ، به این ترتیب من یقین دارم که دشمن ابدا این اشتباه را نمی کند که در پایگاه دوم مادست به چنین کاری بزند .

اول از نظر تعداد دشمن درین حد نیست که بتواند و از حیث اقتصادی هم این کار برایش به صرفه نیست .

ثانیاً یکبار در پنجشیر به اشتباه خود پی برده و زیانهای این نوع جنگ را درک کرده است .

و اگر در پایگاه دومی هم مانند پنجشیر بخواهد خود را جا بجا بسازد

قطع جنگ و جهاد خود یک جنایت است

جنگ در شکست دشمن و پیـ

این سبب سقوط یا مصروفیت ما نمیشود امروز ما بفضل خدا اینقدر پایگاه داریم که اصلاً بدشمن با قوائی که فعلاً درداخل افغانستان است ناممکنست که در هر پایگاه ما اینقدر تعداد عسکر خود را مصروف بسازد .

شکست دشمن را درین تاکتیکش میتوان چنین توضیح کرد : چندین بار است که روسها به ما تقاضا کردند که بیائید روی پنجشیر ما و شما مذاکره کنیم و همچنان چندین بار است که داخلی ها پیشنهاد مذاکره کردند ، و بار ها موی سفیدان پنجشیر را درکابل جمع کردند و خواستند روان بکنند تا این مسئله حل شود . مگر چون ما این کار را به نفع جهاد ندیدیم به این ترتیب حاضر نشدیم که با روسها ببینیم یا با داخلی ها مذاکره کنیم . و برای ما بمراتب بهتر است که قوای دشمن در پنجشیر مصروف باشد و ما در جا های دیگر بتوانیم آزادانه کار کنیم .

دشمن درپنجشیر مصروف باشد و ما درجاهای دیگربتوانیم آزادانه کارکنیم .

س : بفکرمن جبهه پنجشیر یک جبهه نمونه ویک مودل کاربرای شما بوده ، و این مقولهٔ نظامی صحیح است که (افکار عامه را پیروزی های بزرگ جلب می کند) ولی اگردرمبارزه مودل ونمونه ای برای کار وجود نداشته باشد ویا ازبین برود ، پیروزی درآن مبارزه بعید بنظر می آید ، نظرشما چیست؟

ج : مودل ونمونهٔ کار وجود دارد ، پنجشیرهمان پنجشیری است که درگذشته هم بود ، امروز هم دربرابر دشمن مردانه مقاومت کرده وپایگاه وجود دارد وقسمیکه تشریح کردم ، جنگ وجود دارد . وامروز مثل آن مودل بده ها مودل دیگرهم داریم .

س : عملیات مجاهدین بالای علاقداری کلفگان را از نظر نظامی چطور ارزیابی میکنید؟

ج : ازنقطه نظرنظامی واقعاً این یکقدم بپیش است بدین معنی که وقتیکه ما متوجه ترکیب قوای خودمیشویم ، می بینیم که از پایگاههای مختلف ازکشم ، فرخار ، ورسج ، خوست وفرنگ ، کلفگان ، ازپنجشیر و قطعات مرکزتحت یک قوماندہ واحددرین عملیات سهم می گیرند ، که این خود نشان دهنده پیشرفت مجاهدین است دربوجودآوردن اتحاد و نظم درداخل . ازلحاظ تاکتیک جنگی این عملیات یک (جنگ نیمه متحرک) است ، جنگی است که نقطهٔ ضعف دشمن کشف شده قوا ازنقاط مختلف جمع آوری شده وغافلگیرانه بالای دشمن حمله صورت گرفته ودوباره قوا بسرعت پراگنده شده است .

اینکه ما بلطف خدا (ج) درین مرحله رسیدیم که جنگ های متحرک ونیمه متحرک را براه بیاندازیم این خود نسبت بگذشته یکقدم به پیش است

س : بارزترین نقطه پیروزی برای مجاهدین درین عملیات چه بود ؟

ج : بارزترین نقطه همین است که دشمن درظرف ۴۵ دقیقه می شکند وسنگرهای خودرا از دست میدهد .

ازنظرخاص نظامی وقتیکه دراین عملیات نگاه میکنیم ، درین عملیات نسبت به عملیات های گذشته استفاده ازسلاح ثقیل بصورت درست انجام شد ، سلاح ثقیل توانست که قدرت وکارآئی خودرا نشان بدهد واهداف خودرا دقیق بزنند هماهنگی بین سلاح ثقیل و خفیف خیلی درست بود ، واقعاً"

و این جنگ باید به کمال خود برسد ، کمال

ـروزی اسلام نهفته است

ازمخابره استفاده دقیق بعمل آمد. این نقاطیست که نسبت بهجنگهای دیگر درین نقاط امتیازاتی حاصل آمده است.

س: قرار بعضی گزارشها شوروی ها تصمیم دارند، در تابستان سال جاری حملات شدیدی بالای جبهات مستحکم مجاهدین انجام دهند، وبا اخذ نتیجه از حملات خود آخرین تصمیم خود را در مورد حل سیاسی قضیه افغانستان بگیرند، شما در قسمت چه تدابیری اتخاذ کرده اید؟

ج: در ارتباط به اینکه شوروی ها میخواهند در تابستان بالای سنگرهای عمده مجاهدین حملات شدیدی انجام دهند، ما تاکنون کدام اطلاعی در دست نداریم.

اگر باز هم دشمن خواسته باشد این کار را بکند، پایگاه های ما همیشه بدفاع آماده هستند در گذشته هم که حملات دشمن صورت گرفت از فضل پروردگار بشکست مواجه شدند وبعد ازین هم انشاءالله ما آمادگی عام وتام داریم، در ارتباط به این مسئله کدام تشویشی وجود ندارد.

س: در مورد آشتی ملی وتشکیل حکومت ائتلافی که نجیب رئیس حکومت کابل اعلان نموده است، چه فکر میکنید، وپاسخ عملی تان در برابر آن چه بوده است؟

ج: از نظر من آشتی ملی فقط یک پرده پوش بوده که روسها خواستند بعد از شکستهای مسلسل نظامی خود در داخل افغانستان وشکست های سیاسی شان در داخل حزب کمونیست روپوشی ایجاد کنند وتحت همین عنوان بتوانند، اولا در سیاست بین المللی در جبههء خارج یک درز وشگافی ایجاد بکنند وبه این ترتیب دوستان این جهاد را متفرق بسازند در بین خود مجاهدین بتوانند با این پیشنهاد خود شگافی ایجاد کرده وبه عین ترتیب بتوانند در داخل، یکتعداد نیروها را از صف جهاد خارج بسازند و با آنها بنام آشتی ملی وامثال آن در ارتباط شوند ومذاکره بکنند.

در مجموع از نظر من آشتی ملی دولت جز یک فریب چیزی نیست، واینها تحت همین نام میخواهند به مقاصد شوم خود برسند وبا استفاده از فرصت نجیب خود را مستحکمتر بسازد، اردوی خود را قوی تر ساخته و خود را به جنگهای آینده آماده تر بسازند.

در اوائل که آشتی ملی اعلان شد، ما یک جلسه از برادران سمت شمال وباقی قسمتها دایر کردیم وبرادران دسته جمعی آشتی ملی را رد کردند وآمادگی خود را به ادامه مبارزه مسلحانه

پایگاه اصلی پن
نمی توانیم، ه
پایگاه اص



صحنه‌یی از آموزش نظامی در یکی از جبهات کشور.

اعلان کردند، که ما آنرا طی یک اعلامیه پخش ونشر کردیم.

س: درموردظاهرشاه چه می گوئید؟

ج: درموردظاهرشاه اینکه دولت حاضر است که ظاهرشاه را بپذیرد، خودنشان دهنده این است که شوروی ها واقعادرکارهای خودازنظرنظامی شکست خورده اند، ودرجستجوی یک

...جشیر را گفته ...مه جا برای ما ...لی است.



راه حل سیاسی هستند، و ظاهرشاه را درگذشته مجاهدین قبول نداشتندوحال هم بهیج عنوان موجودیت ظاهرشاه را قبول نداریم.

س: ظاهرشاه درمصاحبه هائیکه تاکنون انجام داده وما ازآن اطلاع داریم، خودرا بحیث خدمتگار مردم افغانستان خوانده است، نه پادشاه آینده افغانستان. چرا مجاهدین نمی خواهندظاهرشاه به وطن ومردمش مصدرخدمتی شود؟

ج: ظاهرشاه باوضع فعلی مصدرخدمتی بملت افغانستان شده نمیتواندقطع جنگ وجهاد افغانستان خودیک خیانت است واین جنگ بایدبه کمال خودبرسدوکمال این جنگ در شکست دشمن و به پیروزی اسلام نهفته است. تازمانی که روسها مستقیما با مجاهدین که نماینده های واقعی این ملت هستند، مذاکره نکنند هرمذاکره نیمه وهرراه حل نیمه به زیان این ملت بوده وبه نفع این ملت وبه نفع اسلام نیست. بنابرین اگرظاهرشاه یاکس دیگری بنام خدمتگار ملت بخواهد، دست به این اعمال بزندازطرف مجاهدین مردوداست ومجاهدین آنراقبول ندارند.

س: اگرامریکا، روسیه و پاکستان درمورد به قدرت رسیدن ظاهرشاه همنظرشونددر آن صورت چه خواهدشد؟

ج: امروزکه مجاهدین روس را به شکست مواجه کرده اند، اولاً لطف پروردگارودرعالم امکانات اراده ملت افغانستان است. وقتیکه ملت افغانستان چیزی رانخواهند، هیچ ابرقدرت نمیتوانندکه بالای این ملت چیزی رابزورتحمیل بکنند و فعلاً ملت افغانستان ظاهرشاه رانمی خواهدواین ابرقدرتها هم نمیتوانندظاهرشاه رابه زوربالای این ملت حاکم بکنند

س: عده ازسیاستمداران معتقد اندکه روس ها قصد خروج از افغانستان را دارند، ولی نمیدانندکه چطورخارج شوند، شما منحیث یک فرمانده معروف مجاهدین کدام طرح عملی داده میتوانیدکه هم روسهابااساس آن بتوانندقوای خود را از افغانستان خارج سازندوهم درافغانستان صلح و امنیت برقرارگردد؟

مثلاً انجنیرحکمتیار و

گیلانی خواهان برگذاری یک انتخابات عمومی هستند، استاد ربانی تشکیل یک اداره موءقت را پیشنهاد کرده است. استاد سیاف و مولوی خالص طرفدار ادامهٔ جنگ در افغانستان اند، شما در قسمت چه نظر دارید؟

ج: در ارتباط با این موضوع پیش ما یک مسئله است که هنوز جنگ و جهاد در افغانستان به

سیاسی بمیان آوردن.

س: دوست داریم، در مورد دست آوردهای شورای نظار را از زبان خودشما که سرپرست آن شورا هستید چیزی بشنویم؟

ج: دست آوردهای شورای نظار (در قدم) اول ایجاد اتحاد و رفع اختلافات درداخل خود (جبهات) جمعیت بوده در گذشته ها بین اعضای جمعیت در ولایات مختلف هماهنگی در کار های شان وجود نداشت،

است.

قدم دوم تنظیم کردن مناطق بوده، بشکل اصولی آن (بست) مناطق عموما از نظر ما بدو قسمت تقسیم میشوند:-

مناطق کوهستانی و پایگاهی و مناطق هموار.

شورای نظار طی مدت کوتاهی توانست که مناطق وسیع کوهستانی خودرا بشکل درستش منظم بسازد، که از بدخشان

ماهنوز تصمیم نداریم که در فکر اشغال گارنیزیون ها باشیم اگر ما بخواهیم پوسته ها و گارنیزیون ها را اشغال کنیم مانند سائر جا ها ان شاءالله می‌توانیم، مگر به دلایلی که پیش خود ماست، ما تنها به این اکتفا کرده ایم که در داخل پنجشیر یک جنگ مصروف کننده و فرسایشی شدید، ضد دشمن به پیش برود.

پختگی لازم نرسیده و اینکه واقعا مجاهدین به اهداف خود که آزادی افغانستان و تطبیق یک حکومت اسلامی در کشور شان است، هنوز با این هدف فاصله زیادی موجود است. از نظر من اگر بدبینانه نباشد ادامهٔ جنگ در افغانستان به نفع ما است تا صلحی که فعلا "بوجود بیاوریم در ارتباط با این مسئله ما کدام طرح مشخصی نداریم، این مربوط برهبران میشود که آنها چه طرحی دارند، منتهی نظر شخصی من اینست که ادامهٔ جهاد به نفع ماست تا حل

حتی در بعضی مناطق اختلافات خورد و ریزه بین مسئولین موجود بود. در اولین قدم شورای نظار توانست که با ایجاد یک مرکز واحد از این تشتت و پراگندگی جلوگیری بکند، کار برادران را هماهنگ بسازد و اختلافات داخلی را یک قلم از بین ببرد و خود تشکیل همین قسم یک مرکز در سطح ولایت کار عادی نیست. و اینکه شورای نظار موءفق شده در پنج ولایت یک مرکز واحدی ایجاد بکنند و همه از یک مرکز اطاعت بکنند خود یک دست آورد بزرگ

شروع میشود تا شمال کابل و پغمان ادامه پیدا می کند و اینکه شورای نظار منطقه بسیار حساس و کوهستانی را توانسته منحیث پایگاه خیلی قابل اعتماد تنظیم و سازماندهی بکند، این یک گام مهم در برابر دشمن است. در قدم سوم شورای نظار موءفق شد که از نقطه نظر سیاسی اتحادیه های منطقوی را بوجود آورد ما توانستیم که بجز (حزب اسلامی) در تخار، در قندوز، در بغلان بین احزاب مختلف اتحادهای منطقوی را بوجود بیاوریم و

قوای مجاهدین بتواند که بصورت فشرده ویکپارچه در برابر دشمن قرار بگیرد و عملیات های مشترکی انجام بدهد، که این مسئله درگذشته نظیر نداشته است. همچنان شورای نظار در رفع اختلافات باقی احزاب در بین خود نقش داشته وهرجائیکه کشمکشی وجود داشته نماینده های شورای نظار مسئله را حل کرده وجلو جنجالهای

کمتر از یکسالی که عملیاتهای خودرا شروع کرده، سه گارنیزیون عمده دشمن را درهم بشکنند و منطقه را آزاد نمایند گارنیزیون فرخار به تعقیب آن گارنیزیون عمده نهرین و اخیرا گارنیزیون کلفگان که چند روز پیش گرفته شد.

بازهم درساحهٔ نظامی شورای نظار موفق شد که به بنیانگذاری یک اردوی اسلامی

از نظر اقتصادی شورای نظار توانست درسال گذشته که در هرجائی خشک سالی آمده بود توانست که به اکثر مردم کمک اقتصادی بکند وبمردم قرضه بدهد تا مردم بتوانند زمینهای خودرا زرع بکنند وازیک تعداد فامیلهائیکه مهاجر بودند به آنها کمک بکند وازهمه عمده تر اینکه جلو مهاجرت را بگیرد.

درسال گذشته شورای نظار

از نظر من هر کسی که بخواهد در داخل جمعیت انشعاب تازه ایرا بوجود بیاورد روی هر علت و بهانه ایکه باشد این خود یک خیانت به جهاد افغانستان است و ما ابداً درین فکر نیستیم و به کسی هم اجازه نمیدهیم که به چنین کاری اقدام نماید.

داخلی را گرفته است.

از لحاظ نظامی قسمیکه پیشتر اشاره کردم، پایگاههای مختلف ما فعلاً آمادگی بدفاع از هر نوع حملات روسها را دارد، که درگذشته این مسئله وجود نداشته، واین دفاع نه تنها چنین است که هر پایگاه بصورت فردی از خود دفاع خواهد کرد، بلکه پایگاههای دیگر همزمان با آن دست به تعرض خواهند زد، که بیانگر یک مرکزیت وهماهنگی درجنگ را نشان میدهد.

دستآورد دیگر شورای نظار این بوده که توانسته در ظرف

درآینده، افرادی را تحت تربیه بگیرد، افرادیکه عموما از تحصیلات عالی برخوردار هستند، اخلاق خوب دارند، تعلیمات عالی نظامی دارند و در طول چندسال جنگ و جهاد اشتراک داشتند. این قسم افراد را بنام قطعات مرکز جمع بکنند وآنها را منحیث قوماندانهای آینده تربیه بکنند، تا بتوانند این افراد در تربیت وتشکیل اردوی اسلامی درآینده نقش اساسی را بازی بکنند. اینست دستآوردهای شورای نظار.

توانست که به هزاران فامیلی که طرف پاکستان درحرکت بودند، آنها را قناعت بدهد و به ایشان اطمینان بدهد که ما میتوانیم از شما دفاع بکنیم.

همچنان درساحه فرهنگی شورای نظار توانسته که یک سیستم نو تعلیمی را در تمام پایگاهها درجریان بیاندازد وشما خود شاهد خواهید بود که در هر پایگاه به ده ها مکتب تاسیس شده مدرسه ها نسبت به گذشته ها رونق بهتر یافته وتقریبا کارهای شان سازمان یافته است.

س : اگردرحکومت آینده افغانستان شما منحیث رئیس جمهور باشید ، رابطه افغانستان با روسیه چه نوع خواهد بود ؟

ج : درحکومت آینده افغانستان ما رئیس جمهور نمی باشیم ، وروابط افغانستان با روسیه مربوط به ما ن وضعی است که درآینده دیده شود که چه قسم وضع درافغانستان میآید وچه نوع روابط بین دو طرف محکم خواهد شد .

س : طوریکه مشاهده میشود ، شما اکثراوقات مصروف کار و فعالیت میباشید درحالیکه مسئولیت تان به پنج ولایت مربوط شورای نظار خلاصه میشود اگردرآینده چند ولایت دیگر به ساحهء کارتان اضافه شود ، وقت کمی خواهد داشتید . من فکر میکنم ، واین کاردلیلش این است که با مجاهدین با وجود گذشت اینکه هشت سال ازمبارزه شان میگذرد ، هنوز صاحب یک کدرورزیده ومتخصص درامورات مختلف نشده اند ، شما که در رأس این شورا بودید ومجاهدین را رهبری میکردید ، بهتر است اگربگوئید که در طی این مدت نخواسته اید چنین کدری تربیه شود یا نتوانسته اید ؟

ج : اینکه شما ادعا بکنید که کدری وجود ندارد ، واین قسم اشاره بکنید که کل کارها فردی انجام شده ، از نظر من درست نیست . فعلا "تقسیم وظایف در بین ما وجود دارد ، وازلطف الهی کدرهای درساحات مختلف وجود دارد وهریک کار خود را مستقلانه به پیش میبرند در قسمت مسایل نظامی از این به بعد برای من بسیار کم ضرورت است ، جز اینکه یک طرح وپلان را من بدهم ، باقی همه اعمال را برادرانی هستند که انجام میدهند بخصوص قوماندانهای قطعات مرکزما امروز درسطحی وجود دارند ، که خود آنها نقشه کنند ، پلان بسازند ودست به عمل بزنند ، درساحه نظامی ضروریات ما خیلی کمتر است وما امروز بحد کافی قوماندانهای ورزیده داریم .

درارتباط با کارهای سیاسی وباقی مسایل فعلا "کدرهایی زیرتربیه هستند وبعضی برادرانی هم وجود دارند ، درساحه فرهنگی هم با وجودیکه کمبود شدید داریم با زهم برادرانی هستند که بدون موجودین من کار را دوام میدهند .

دربین شک نیست که درمجموع درافغانستان به افراد ورزیده ضرورت بوده وعمده ترین کمبود هم از نظرمن همین است . امروزما ساحهء وسیع داریم ، اسلحه ومهمات بقدر کافیست ونیازمندی عجیب وغریبی وجود ندارد . مگردرشورای نظار طوری نیست که هیچ کدری وجود نداشته باشد برادران اکثرا " از تحصیلات عالی برخوردار هستند . اینکه به اندازه ایکه توقع است با یدما کاربکنیم و کدرها وجود داشته باشد واقعا " به آن سطح نیست ، مگربه این اندازه هم نیست که ما چیزی نداشته باشیم .

س : شما که متعهد به جمعیت اسلامی هستید وضعیت جمعیت را دربین سایر احزاب اسلامی افغانستان چطور بررسی می کنید ؟

ج : دربین شک نیست که من عضو جمعیت اسلامی هستم ، و هر کس مربوط به هرتنظیمی که باشد طبعا آنرا معقولتر میداند بهمین ترتیب جمعیت اسلامی پیش ما نسبت به همه احزاب از معقولیت وازقدرت کارآئی بیشتر برخوردار است جمعیت سیاست معتدل دارد ، خیلی سیاست هایش افراطی نبوده درگذشته وحال جمعیت واقعا اهداف اسلامی داشته وبرنامه هایش اسلامی بوده وهست . کار هایش درداخل افغانستان و خارج روی معقولیتها بوده . زمینه را همیشه جمعیت برای رشد اعضای خود آماده کرده وکار های مثبت را انکشاف داده و تقویه کرده واینست نقاط مثبتی که ما درجمعیت می بینیم .

س : قراریکه معلوم می شود ، شما بیشتر از صلاحیت رسمی تان در امورمربوط به جهاد درداخل افغانستان دست میزنید آیا

این گفته صحیح است ؟

ج : شما اول توضیح بدهید که صلاحیت رسمی یعنی چه ؟

س : مسئولیتی که از مقام رهبری بشما محول شده ، وبرای تان هدایت داده شده که مثلاً " پنج یا شش ولایت مربوط به شورای نظار را سرپرستی بکنید طوریکه دیده میشود گروپهای از بلخ وسمنگان در اینجا وجود دارند وبا ایشان کارها را پیش می برید ؟

ج : در ارتباط به اینکه من با برادران مزار و سمنگان در تماس هستم ، درین مسایل شاید ستادربانی از ین مسایل واقف باشد وشاید وظایفی درین ارتباط داده باشد .

س : عده ای مدعی اند که شما خواستار تشکیل یک سازمان جدید اسلامی هستید واز جمعیت اسلامی فقط بحیث یک منبع اکمالاتی استفاده میکنید ، شما درین زمینه چه میگوئید ؟

ج : از نظر من هرکسیکه بخواهد که با زهم در انشعاب مجاهدین سهم بگیرد ، خودیک خائن است ، اینکه هرکس درهرحزبی است میتواند که درداخل همان حزب خود مصدر خدمتی شود واگر دریک حزب سکتگیها وخلاهائی می بیند واگر واقعاً یک مسلمان صادق است میتواند به اشرسعی وزحمتکشی خودهمان خلاءها را درداخل همان حزب خود پرکند واینکه کسی درفکر این باشد که درفلان جزب خلاءهای وجود دارد وبه این خاطر تنظیم نو تری درست بکند ، درگذشته هم ثابت شده که اینکار به نفع نبوده بلکه جداً به ضرر مجاهدین تمام شده است ، طور مثال سیاف صاحب با همه امکانات مادی ایکه داشته وباقدرت معنوی ایکه پیش خودش بوده نتوانسته که درین کار موفق شود . سیاف صاحب با اعلان کردن یک تنظیم جدید نه تنها اقدامی نکرد که بخیر مجاهدین باشد ، بلکه درپارچه شدن مجاهدین ودرپائین آوردن پرستیژ خود سعي کرد وبس .

مختصراً از نظر من هرکسی که بخواهد که درداخل جمعیت انشعاب تازه ای را بوجود بیاورد روی هر علت وبهانه ایکه باشد این خودیک خیانت است به جهاد افغانستان وما ابداً در این فکر نیستیم وبه کسی این اجازه را هم نمی دهیم که این قسم وضع را درداخل جمعیت بیاورد .

اعتذار

خوانندگان عزیز مجله :

درین شماره روی بعضی مشاکل نتوانستیم ادامهٔ مطالب (اسلامی حکومت ته یوه کتنه) (امریکا از دیدگاه سیدقطب) (الحاد و دهریت) (ترکستان مستعمره) را به نشر رسانیم امید است با قبول معذرت منتظر شمارهٔ بعدی باشند .

اداره

ترجمه‌ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

برادرتان انجنیر عبدالاحد "شروری"

یادگار دوهمی برای عبدالاحد "شروری"

جنایات وحدود

جنایت بر مادون نفس عمداً

جنایات عمدی برمادون نفس آنست که جانی قصدا مرتکب فعلی شود که درنتیجه آن بدن مجنی علیه زخمی گشته ویاتأثیری بران وارد کند ، جنایت بر مادون نفس دو رکن دارد . :

رکن اول ـ فعل برجسم مجنی علیه واقع شده باشد .

به منظور تحقق این رکن شرط است که جانی مرتکب فعلی شود که بربدن‌مجنی علیه و یا صحت او تأثیر وارد نماید برابر است که فعل ضرب باشد ویاجرح ویا انواع دیگر تجاوز . وهم چنان در جنایت بر مادون نفس شرط نیست که آلهٔ معین استعمال شود برابر است که فعل ضرب باشد ویا جرح ویا انواع دیگر تجاوز وهم‌چنان در جنایت بر مادون نفس‌شرط نیست که آله معین استعمال شود برابر است که فعل طور مستقیم صورت گرفته باشد ویا به سبب و برابر است که فعل مادی باشد ویا معنوی .

در جنایت برمادون نفس‌شرط است که مجنی علیه معصوم باشد و اگر معصوم نبود فعل مباح شمرده شده وجرم گفته نمیشود و همینطور شرط است که فعل منجر بوفات نگردد و اگر منجر به هلاکت مجنی علیه شد درینصورت موضوع قتل مورد بحث قرار میگیرد نه جنایت بر مادون نفس .

رکن دوم ـ فعل طورقصدی واقع شده باشد:

به منظور تحقق این رکن شرط است که فعل جانی طور قصدی و بغرض تجاوز بر مجنی علیه صورت گرفته باشد در ینحالت جانی از نتیجهٔ فعلی که انجام داده است طرف باز پرسی قرار میگیرد .

جنایت برمادون نفس طور خطاء

اگر فعل‌خطاً منجر بمرگ مجنی علیه گردد جنایت برنفس و قتل‌خطاء و اگر منجر بوفات نشود جنایت بر مادون نفس خوانده میشود .

عقوبت جنایت برمادون‌نفس‌عمدا

عقوبت اصلی جنایت بر مادون نفس قصاص است و اگر قصاص در نتیجهٔ وجود موانعی تطبیق نگردید به عوض آن دوعقوبت بدلی که عبارت از دیت یا ارزش و تعزیر است لازم میگردد :

اول ـ قصاص .

قصاص عقوبت اصلی جنایت عمدی بر مادون نفس بوده و دیت و تعزیر دو عقوبت بدلی هستند که درصورت عدم تنفیذ قصاص بالای جانی تطبیق میگردد . دلیل‌مشروعیت قصاص در جنایت عمدی برمادون نفس این فرموده خداوند بزرگ است .

(وکتبنا علیهم فیها أن النفس بالنفس والعین بالعین و الانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص) .

وفرض گردانیدیم برایشان دران کتاب که به تحقیق شخص عوض شخص است چشم بعوض چشم و بینی عوض بینی و گوش عوض گوش و دندان عوض دندان و عوض زخمها مثل آنست .

از اینکه گفته شد قصاص عقوبت اصلی جنایت عمدی برمادون نفس ودیت وتعزیر عقوبت بدلی آن میباشد بر می آید که جمع بین عقوبت اصلی وبدلی آن جائز نبوده و قاضی نمیتواند به قصاص و دیت ویا قصاص وتعزیر در جنایت عمدی

برمادون نفس حکم نماید و همچنان تا وقتیکه حکم به عقوبت اصلی یعنی قصاص ممکن باشد قاضی نمیتواند به عقوبت بدلی حکم نماید و هنگامی حکم به عقوبت بدلی صورت میگیرد که در زمینهٔ حکم به قصاص موانعی موجود باشد .

اسباب امتناع قصاص در جنایت بر مادون نفس

قصاص طوریکه از معنای آن معلوم میگردد مقتضی مماثلت و مساوات بوده و باید مانند قطع و جرحی که بر مجنی علیه وارد شده است بر جانی هم وارد گردد مشروط بر اینکه استیفای آن بدون ظلم صورت گرفته و باید مشابهت در فعل ، محل و منفعت بین جانی و مجنی علیه موجود باشد . و در غیر آن استیفای قصاص ممکن نخواهد بود ، اسباب امتناع قصاص در جنایت بر مادون نفس عبارتند از :

اول ـ عدم امکان استیفای قصاص بدون ظلم و تجاوز :

در قصاص شرط است که استیفای آن بدون تجاوز و ظلم برجانی امکان پذیر باشد در استیفای قصاص هنگامی ظلم صورت نمیگرد که قطع اعضا از مفصل باشد و یا جرحی که بر مجنی علیه واقع شده است حد معینی داشته باشد چون نرمه بینی پس اگر جانی دست، پا ، ویا انگشتان مجنی علیه را از مفاصل قطع کرده بود ویاطوری او را مجروح ساخته بود که جرح او حد معین داشت درینصورت ها جانی به قصاص محکوم میگردد چه امکان استیفای قصاص بدون ظلم وتجاوز برجانی وجود دارد و اگر قطع از مفصل صورت نگرفته بود و جرح حد معین نداشت در چنین حالات قصاص از نگاه امام ابوحنیفه و برخی فقهای مذهب امام احمد ساقط میگردد ، زیرا استیفای آن بدون ظلم و تجاوز برجانی امکان پذیر نیست ، امام شافعی وعده‌ای از فقهای مذهب امام احمد میگویند قصاص در اولین مفصلی که شامل محل جنایت است جاری شده واز باقیمانده «ارش» گرفته میشود مثلاً اگر جانی دست مجنی علیه را از نصف بازو قطع کرده باشد درینحالت دست جانی از مرفق قطع شده و در برابر باقیمانده دیت میپردازد ولی امام مالک میگوید که در حالت قطع غیر مفاصل نیز قصاص اخذ میگردد . مشروط براینکه خوف هلاکت جانی در میان نباشد .

امام ابوحنیفه ، امام شافعی وامام احمد اتفاق نظر دارند که در حالت شکسته شدن استخوانها قصاص ساقط میگردد زیرا درینصورت مساوات نا ممکن بوده واحتمال ظلم و تجاوز برجانی وجود دارد. امام مالک میگوید که در حالت شکسته شدن استخوان نیزقصاص اخذ میگردد مشروط بر اینکه استیفای قصاص سبب هلاکت جانی نشود .

دوم ـ عدم مماثلت در محل یاموضع جنایت :

در قصاص شرط است که مماثلت در محل جنایت بین جانی و مجنی علیه موجود باشد . بدین معنی که هریک از اعضاء در مقابل عین عضو یکه بران جنایت صورت گرفته است به قصاص میرسد پس دست در برابر دست ، پا در مقابل پا چشم بعوض چشم ، انگشتان دست راست در برابر انگشتان دست راست همچنان دندان عوض دندانیکه مشابه آنست چون انیاب در برابر انیاب به قصاص میرسد پس نمیتوان بعوض دست پا را و یا در برابر دست راست دست چپ را و در عوض چشم چپ چشم راست را عوض انگشتان دست انگشتان پا را قطع کرد خلاصه اینکه در قصاص مماثلت در محل جنایت میان جانی و مجنی علیه شرط بوده و در حالت عدم مماثلت قصاص ساقط شده وبدل آن لازم میگردد .

سوم مساوات در صحت و کمال :

در قصاص شرط است که هر دو عضو جانی و مجنی علیه در صحت وکمال باهم مساوی و یکسان بوده وکدام تفاوت بین شان موجود نباشد پس مجنی علیه نمیتواند در برابر عضو ناقص و یا مریض خود عضو سالم و کامل جانی را قصاص نماید زیرا در چنین حالت ظلم و تجاوز بر جانی صورت میگیرد . ازینرو امام ابو حنیفه امام شافعی و امام احمد رحمت الله میگویند که دست و پای سالم در برابر دست وپای شل ویا دست وپائیکه انگشتان آن کامل است در برابر دست و پای که انگشتان آن ناقص است قصاص نمیشود ولی اگر مجنی علیه به قصاص عضو ناقص و مریض در برابر عضو سالم خود موافقت داشته باشد قصاص صورت گرفته میتواند زیرا در چنین حالت مجنی علیه آماده شده است که کمتر از حق خود را مطالبه نماید .

فقهاء با وجود اتفاق شان در مورد مبادی عمومی پیرامون اخذ قصاص در جنایت بر مادون نفس بازهم در زمینه تطبیق آن اختلاف نظر دارند که خلاصه اش از این قرار است :

اول ـ قطع اعضاء و آنچه در حکم آنست :

فقهاء در مورد جواز قصاص در اعضاء و آنچه در حکم آنست چون چشم و زبان و بینی و گوش و لب و دندان و غیره نظریات مختلفی ارائه نموده اند چنانچه در مورد بینی . امام مالک ، امام شافعی و امام احمد قصاص را لازم میداند زیرا خداوند فرموده است (والانف بالانف) مشروط بر اینکه بینی مجنی علیه ازحصه نرمی آن قطع شده باشد برابر استکه همه آن قطع گردیده باشد و یا قسمتی ازان و اگر همهٔ آن قطع شده باشد ، همه نرمی بینی جانی و اگر قسمتی ازان قطع گردیده باشد به اندازهٔ آن بینی جانی قطع میشود ولی از نگاه امام ابو حنیفه هنگامی قصاص دربینی لازم میگردد که همه نرمی آن قطع شود ولی اگر جانی قسمتی از آنرا قطع کرده بود درینصورت قصاص جواز ندارد . زیرا استیفای آن طوریکه بر جانی ظلم نشود امکان پذیر نیست .

همین طور در مورد زبان ، امام مالک امام شافعی و امام احمد قصاص را لازم میدانند زیرا خداوند فرموده است : (والجروح قصاص) ولی از نگاهٔ امام ابو حنیفه استیفای قصاص در همه زبان ویا در یک قسمت آن امکان پذیر نیست زیرا زبان خورد و کلان میشود واز این رو مماثلت در استیفای قصاص ممکن نیست .

ائمه اربعه در مورد قصاص ، چشم در برابر چشم ، گوش در برابر گوش و لب در مقابل لب و دست ، و پا و انگشتان دست و پا مشروط بر اینکه ازمفصل قطع



حرکت بسوی سنگر های جهاد و شهادت .

شده باشد در برابر اعضای مماثل آن و دندان در برابر دندان اتفاق نظر دارند

دوم از بین رفتن معانی اطراف :

رای راجح در صورت ازبین رفتن معانی اطراف با بقای اصل آن اینست که قصاص لازم نمیگردد زیرا استیفای آن ممکن نیست ولی با آن هم برخی از فقهاء میگویند تا اندازه امکان سعی و تلاش بعمل آید که قصاص اخذ گردد و اگر باز هم امکان نداشت در آنصورت جانی به پرداخت دیت مکلف میگردد .

سوم شجاج :

ائمه اربعه در مورد اخذ قصاص در موضحه اتفاق نظر دارند زیرا امکان استیفای قصاص موجود است وهمین طور به اتفاق آراءی گویند که بعد از موضحه قصاص صورت نمیگیرد زیرا استیفای آن بمنظور مماثلت امکان پذیر نیست چنانچه در (هاشمه) که استخوان میده میشود و در منقله که استخوان بعد از شکسته شدن از جای خود بیجا میشود وهمین طور در(امه) که امکان رسیدن آلة قصاص به مغزدرمیان است و هم چنان در دامغه یعنی دراین چهار حالت امکان استیفای قصاص بطور مماثلت موجود نیست .

ودر شجه های قبل از (موضحه) که عبارتند از خارصه ـ دامغه ودامیه ، باضعه متلاحمه و سمحاق فقهاء اختلاف نظردارند چنانچه امام مالک قصاص را در مورد همه آنها لازم میدانند و امام ابو حنیفه ، امام شافعی و امام احمد قصاص رادر مورد همه آنها جائز نمی دانند زیرا درین حالات استیفای قصاص طور مماثل بین جانی ومجنی علیه ممکن نیست .

چهارم جراحات :

امام مالک درجراحاتی که بر جسم انسان وارد میشود در صورتیکه جائفه نباشد قصاص را لازم میداند مشروط براینکه در اخذ قصاص خوف هلاکت جانی در میان نباشد .

امام ابو حنیفه در همه‌جراحات که جائفه باشند ویا غیر جائفه قصاص‌را جائز نمیداند زیرا از نگاه او استیفای قصاص بطور مماثل امکان ندارد .

امام شافعی وامام احمد میگویند که اگر جراحات بدن مانند موضحه بودند قصاص لازم میگردد و در غیر آن قصاص جائز نیست.

پنجم ـ در اعتداء و تجاوزیکه منجر به قطع اطراف و از بین رفتن معانی آنها و سبب شجه و جرح نگردد .

درین مورد اکثریت فقها بر این نظر یه هستند که‌قصاص جایز نیست پس در ضرب وسیله دست ، یا تازیانه و چوبدست که در بدن اثری از خود باقی نگذارد قصاص لازم نمیشود .

استیفای قصاص در جنایت برمادون نفس

درجنایت برمادون‌نفس‌تنهامجنی‌علیه‌مستحق استیفای‌قصاص بوده و در صورت بودنش بالغ وعاقل حق استیفای قصاص را از جانی دارد و اگر مجنی علیه صغیر و یا دیوانه بود از نگاه امام ابوحنیفه امام مالک و برخی از فقهای مذهب امام احمد ولی ووصی اوحق‌استیفای قصاص رابیدا مینماید ولی امام شافعی و شماره از فقهای مذهب امام احمد میگویند که ولی و وصی حق استیفای قصاص را عوض صغیر و مجنون ازجانی ندارند و استیفای قصاص تا هنگام بالغ شدن صغیر و یا صحت یاب گردیدن دیوانه به تعویق انداخته شده و جانی هم درین مدت حبس نمیگردد زیرا از نگاه ایشان جانی تنها در جنایت بر نفس زندانی میشود و نه در غیر آن .

اگر صغیر و مجنون مانند همان تجاوزی که جانی برایشان کرده بود بالای جانی تجاوز نمودند یعنی اگر جانی دست صغیر را قطع کرده و صغیر بعداً دست جانی را قطع نمود درین حالت شماره‌یی از فقهاء میگویند که صغیر به حق خود رسیده است زیرا او عین حق خود را تلف نموده است ولی برخی فقهای دیگر میگویند که صغیر درینحالت بحق خود نمیرسد زیرا او ازاهل استیفای قصاص نیست و درین صورت او جنایتی را بر جانی مرتکب شده و باید جانی « ارش » دست صغیر را برایش بدهد و عاقله صغیر ارش دست جانی را بپردازد زیرا عمد صغیر مانند خطای اوست .

امام شافعی و امام مالک و شماره از فقهای مذهب امام احمد میگویند که استیفای قصاص بر مادون نفس باید زیر

نظارت قوهٔ اجرائیه صورت گیرد زیرا در استیفای قصاص از طرف مجنی علیه امکان ظلم بر جانی موجود است ولی ابو حنیفه و برخی دیگری از فقها مذهب امام احمد میگویند که استیفای قصاص وسیله مجنی علیه جائز است و اگر او در این کار مهارت نداشت میتواند شخصی دیگری را برای تنفیذ قصاص وکیل بگیرد.

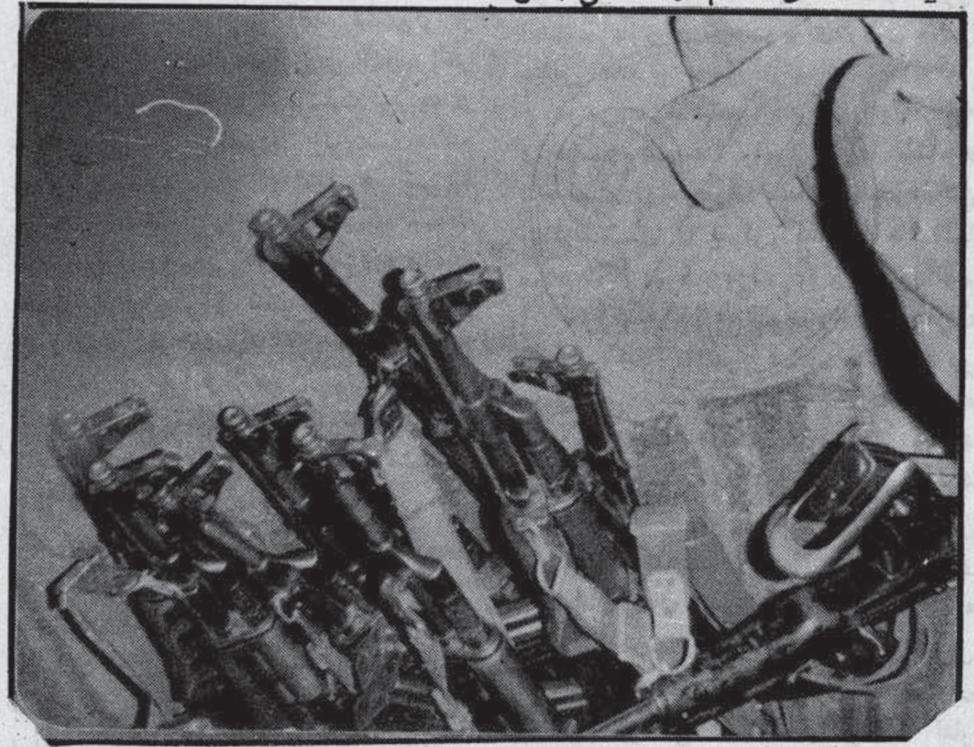
در هنگام استیفای قصاص در شجاج و جراحات از نگاه امام شافعی و امام احمد طول وعرض آن مراعات میگردد ولی ازنگاه امام ابو حنیفه و امام مالک اضافه بر طول و عرض عمق آن نیز مراعات میشود.

از جانی در جنایت بر مادون نفس در گرمای شدید و سرمای شدید قصاص اخذ نمیشود زیرا امکان دارد که حالت گرمی و سردی بر صحت او تاثیر غیر عادی نماید همینطور بالای جانی مریض تا صحت یاب شدنش تطبیق نمیگردد ونفاس هم بیماری شمرده شده تا اینکه مدت آن پایان یابد همچنان از زن حامله تا هنگام وضع حمل قصاص اخذ نمیشود ولو اینکه بعداز ارتکاب جنایت حامله شده باشد.

استیفای قصاص هنگام تعدد مستحقین

اگر مستحقین استیفای قصاص بیش از یکنفر بودند و محل حق هر کدام غیر محل حق دیگری باشد درینصورت هر یک از مجنی علیهم حق استیفای قصاص را در هر وقتیکه خواسته باشد، دارد زیرا استیفای حق یکی از ایشان وابسته به استیفای حق دیگری نمیباشد ولی اگر حق چند نفر در استیفای قصاص به محل واحد تعلق گرفته باشد مانند اینکه جانی دست راست دو نفر را قطع کرده بود درینحالت امام مالک میگوید اگر مجنی علیهما با هم به منظور استیفای قصاص حاضر شدند و یا یکی حاضر و دیگران غائب بود دست جانی قطع کرده میشود و برای هر دو مجنی علیه کدام حق دیگر باقی نمیماند زیرا حق ایشان همانا قطع دست جانی بوده و با قطع کردن دست او حق ایشان پایان مییابد. و از نگاه امام ابو حنیفه در چنین حالت اگر مجنی علیهما با هم حاضر بوند میتوانند دست راست جانی را قطع کرده و هر کدام شان نصف دیت دست خود را از جانی اخذ مینمایند زیرا هر یک از مجنی علیهما حق قطع دست جانی را طور انفرادی داشته و نمیتوانند با قطع دست او هر دو حق خود را طور کامل دریافت کنند. ازینرو در مورد حق باقیمانده ایشان «ارش» لازم میگردد و اگر یکی از آن دو حق خود را در قصاص گرفته نتوانیست برایش دیت پرداخته میشود و امام شافعی درین مورد میگوید که اگر جانی دست چند نفر را قطع کرده بود دستش در برابر دست مجنی علیه اول قطع شده و برای دیگران دیت داده میشود و اگر حق اولی با عفو یا صلح ساقط شد او در برابر دست مجنی علیه دومی قصاص شده و برای دیگران دیت لازم میگردد و اگر جانی دست چند نفر را در یک وقت قطع کرده باشد و یا فهمیده نشود که دست کدام یک را اولاً قطع نموده است درینصورت از نگاه امام شافعی میان مجنی علیهم قرعه کشی بعمل می آید و نام هر کدام که در قرعه اول بار ظاهر شد میتواند دست جانی را عوض دست خود قصاص نماید و برای دیگران از طرف جانی دیت پرداخته میشود. امام احمد میگوید که اگر مجنی علیهم در مورد قطع دست جانی اتفاق نمودند دست او قطع شده و برای ایشان کدام چیز دیگر لازم نمیگردد زیرا حق ایشان در قطع بوده و بآن رضائیت نشان دادند و اگر یکی از مجنی علیهم خواهان قصاص شد و دیگران دیت را طلب نمودند دست جانی در برابر دست کسیکه خواهان قصاص گردیده است قطع شده و برای دیگران دیت پرداخته میشود.

اگر قصاص به همه اطراف جانی تعلق گیرد همه اطراف او قطع میشود مانند این که جانی هر دو دست هر دو پای کسی را قطع نماید پس هر دو دست و هر دو پایش قطع میشود و اگر دست راست یک شخص را و دست چپ شخص دیگر را قطع کرده بود دست راست و چپ او قطع کرده میشود زیرا در چنین حالات استیفای قصاص امکان پذیر بوده و کدام مانعی در زمینه وجود ندارد.



سلاحی که مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان در جبهه کوردروا ما
نورستان مرکزی از ملیشه های سر و رمز دور به غنیمت گرفته اند

عبدالقدیر فطرت

از صحرا تا پادگان

پوسته‌ایکه ما به آن منتقل شدیم در فرق تپهٔ قرار داشت که بر تپه های اطراف حاکم بود. تعمیر پوسته‌مزبور از گل و سنگ تیار شده بود و در چهار جهت آن برجهای دید بانی برای سربازان ساخته شده بود.

در فاصله های اطراف آن سیم خار دار و کشتزاری از مین قرار داشت که برای جلوگیری از حملات احتمالی مجاهدین کار گذاشته شده بود، کوه ها و تپه های قریبی پوسته ها تقریباً خشک و خالی از درخت بود اما در کوه ها و بلندی های دور دست کم کم درختان و گیا هان بمشاهده میرسیدند.

جریان پهره در روز آنقدر دشوار و خستگی آور نبود، زیرا نور آفتاب زهر هوا را می‌شکست و از شدت برودت و سرمای زمستان میکاست. اما شب هنگام پهره بار سنگینی بود که شانه هر کس را کوپ میساخت. بار ها هنگامیکه شدت سرما توازن وجودم را برهم میزد و دندان هایم جرق جرق کنان بصدا در میآمد افسوس می‌کشیدم و وجدانا احساس خجالتی می‌کردم که چرا قبلاً بجای چوپانی بسنگر جهاد نشتافتم تاحالا رنج اینگونه سرمارادر راه اسلام وسر بلندی دین خدا می‌کشیدم.

اگرچه بدن چندان سالم نداشتم. ای کاش همه این پهره داران که اکنون جبراً به پاسداری از سنگر کفر و الحاد مامور شده اند، به این نکته ملتفت می‌شدند. چه نعمتی بدتر ازین خواهد بود که در راه حراست از مواضع کفر که عاقبت تیشه بریشهٔ خود مان خواهد زد و بنیان هستی خودمان‌را از اساس ویران خواهد کرد رنج سرما کشیم و جفای بیدار خوابی ببینیم.

سپاهی نسبتاً سابقه دار یکه در پهلوی من به پهره نشسته بود از وضع من به تنگ آمده بود گاه گاهی با صدای خشن مرا بباد انتقاد میگرفت و میگفت که: «تو در کدام قصر آرامیده بودی که حال توان سردی را نداری، چه ناز دانه هستی آفرین بر ما که شب و روز در سنگریم و در بسیاری حملات اضطراری حتی تاصبح می‌نشینیم و ازپوسته حراست مینمائیم، حالا کجاست باش یکبار اشرار!! حمله کنند باز خواهی دید که چه قیامت صغری برپا خواهد شد»

این سرباز از جملهٔ همان وطن فروشانی بود که از ترس خیانت ها و روسیاهی های خود به زاد گاهش رفته نمیتوانست و مجبوراً لعنت سربازی و خدمت برای روس ها را متقبل شده بود.

در پوسته ها معمولاً برای افراد تازه وارد سلاح نمیدهند، چون بارها مشاهده شده است که سربازان مسلمان بمجرد یافتن موقع مناسب پا بفرار گذاشته اند. تنها سلاح‌هنگام پهره وگزمه توزیع میشودآنهم در صورتیکه تازه وارد ها را سابقه داران همراهی کنند. ازینرو شب هنگام، در ساعات پهره یک «نوه‌کی» و یک «کهنگی» را با هم تعینات می‌کنند تا عساکر خود فروخته و مورد اعتماد از فرار تازه وارد ها جلوگیری نمایند.

ساعتها گذشت و غوغای دندانها و لرزهٔ بدن پایان نیافت، سرباز هم پهره ام که مردی نهایت فضول و بی احساسی بود، هر لحظ بجای نوازش و کرم بر من دشنام های رکیک نثار میکرد و گاهی از فرط غضب سویم هجوم میآورد و از شدت قهر دندان بهم میسائید و باری اظهار میکرد که: «خاموش باش. اگر اشرار!! بیایند صدای جرق جرق دندانهای تو را خواهند شنید.»

فردای آنروز سرباز مزبور به اداره قوماندانی پوسته رفت و از بی کفایتی و نالایقی من به افسران مربوط شکایت کرد. افسران مرا احضار کردند و بمن اخطارکردندکه بار دیگر کنترول بدنم را در دست گیرم. باری به آنها شکایت کردم این کار بیرون از حدود اراده و اختیارمن است، و من درین جهت کاری نمیتوانم از پیش ببرم. ولی حرفهایم ناشنیده ماند. و با کلمهٔ «شاگرس» مرا از نزدشان راندند.

از زیر چکک به ناوه رفتم:

شب های زیادی بهمین منوال سپری شد و چند شب دیگر نیز اتفاقاً پهره من و آن سرباز جانی با هم بود. و هر شب خشن تر از گذشته با من معامله مینمود فردای آن بشکایت می پرداخت او درین شکایت تنها نبود، سربازان دگری هم بودند که گاه و بیگاه از عدم کار آئی من شکایت داشتند.

یکی از روز ها یکی از افسران مرا خواست و بعد از تهدید و بازپرسی زیادی دستور داد که به آشپز خانه بروم و در آنجا کار نمایم.

من با حیرت و سر در گمی روانهٔ آشپز خانه شدم و در حالیکه بار ملامت وجدان و روحیهٔ غیر انسانی افسران و سربازان بر دوشم سخت سنگینی می کرد از فراز تپه پائین شدم و روانه آشپزخانه که در قرب پارکهای مرکزی قطعه قرار

داشته گردیدیم . حسرت ، غم و رنج بی برلشکی و ده ها عامل دیگر دست بهم داد و سالمیت وجودم را دستخوش بحران و فلاکت عجیبی گردانیده بود . نمیدانستم با این همه مصیبت چگونه در کیر شوم و بهسان وجود ضعیف و ناکاره ام از پنجال این همه هیولای بیرحم و پیکره های سرا سر وحشت و تخویف برهانم . نه اکنون گوسفندانم وجود داوند که با بغ بغ و شر و شور حصار سرد و دیجور تنهائی و سکوت را بشکنند .

اثر سیاه غم و داغهای چرکین یأس و بی کسی را از لوحه شفاف و بلورین سینه ام بزدایند و برایم حدیث مهر بخوانند . و نه حالا هم کاسه گان زندانی ام وجود دارند که بحالم رحم کنند و در پاره از مشکلات مرا یاری رسانند این ها دو گروه از آشنایانی بودند که درگهواره خیال بی در بی بسرا غم میآمدند و بدون مانع وارد حجره سربستهٔ و بی مجرای ذهنم می شدند در عرف انسانها معمولاً اگر کسی را دوری برسد ـ بی اراده مادرش را فرا میخواند ـ چه مادرش در آنجا باشد و یا خیر هر چه زنده باشد و یا به بقای ابد وصل شده باشد و چه در راه خلاصی فرزندش کاری از پیش برده بتواند و یا خیر . و اگر کسی در مسافرت بیمار شود و در پای مصیبت دیگری بیفتد شاید نخستین کسی را که بخاطر بیاورد مادرش باشد . اما من ازین خیالات بدور بودم و پا از دایرهٔ این عرف فرا نهاده بودم .

عرفی که نسبتاً طبیعی و غریزی نیز هست . شک نیست که خوانندگان این داستان بر من تعجب کنند و این عادت را بر ابلهی من حمل کنند ولی نباید مرا ملامت کرد ، زیرا در دنیا از کسی التفاتی ندیده‌ام و از احدی سخن لطف نشنیده‌ام ـ جز همان همرای صحراه و یاران زندان ، شاید غربت زمینهٔ برای مهر و دوستی باقی نگذاشته و حلقات این زنجیر را از همان آوان کودکی از قلب من و پدر و مادرم گسسته بود .

چه ، چهره آنها را حتی در رویا هم بیاد ندارم . و همینکه کم کم بدیار عقل راه یافتم تنها چیزیکه لمس کردم همان خصای مهر و عطوفت آتای سنگ دل و سردی دامان صحرا بود پس با چه کسی بحث کنم و چه هیکل چهرهٔ را بعنوان محب و غمگسار در آرشیف خاطراتم صیانت کنم .

با همین خیالات و با قلب جریح و درد رسیده وارد دروازه آشپز خانه شدم و ناگهان چشم به افسر لوژیستیک خورد که چوبی در دست دارد و آشپز ها را تهدید می کند و گاهی از بالای سر آنها دور نمیشود .

و از آنها میخواهد که با سرعت عمل بیشتری کار بکنند . این آشپز خانه طعام قطعه و تمام پوسته های اطراف آن را تهیه می کرد وازینرو ساحه کار آن خیلی وسیع و گسترده بود . آشپزها همگی بالباس های سیاه وچرکین مصروف عمل بودند و فرصت سربالا گرفتن را نداشتند و در صورت کوچکترین تعطل و وقفهٔ در کار از طرف صاحب منصب نامبرده مورد تهدید قرار می گرفتند .

بیشتر این آشپز ها بدون معاش کار می کردند واغلباً به اجبار به این پادگان آورده شده بودند . گویا آنها بردگانی بودند که بابهای « هیچ » خریداری شده بودند ، داستان جبر و فشار این آشپز خانه وسر نوشت واژگون طباخ ها انسان رابیاد دزدان دریائی و آدم ربایان مسلح میاورد که در پهنای ابحار و جنگل ها و جزائر خاموش و خالی ازسکنه به اختطاف و آدم دزدی مصروف اند و قربانیان و اسراء را بخاطر پول و بدله به پناه گاه ها و مخفی گاه هایخودشان میبرند و بعداً از آنها بهر نحوی که دل ایشان می خواهد کار می گیرند .

صاحب منصب سفاک هنگامیکه رخ بطرف من کرد و مرا دید ازمن پرسید که « تو اینجا چی میکنی » ؟

من جواب دادم که قبلاً در پوسته سر تپه سرباز بودم و حالا به اینجا فرستاده شدم :

او باخشونت چوبی به سرم کوبید وبا صدای دلخراش گفت « هنوز بیکار می‌ایستی هله بدو بسر کار . . . » همان لحظه کاردی بدست گرفتم و به کچالو پوست کردن آغاز نمودم .

دستانم چندان به این کار آشنا نبود و یک دستم از مدت هاقبل فلج و بی‌کار شده بود کچالو هارا بصورت درست پوست کرده نمیتوانستم ـ اکثر اوقات ، گاهی کچالو از دستم خطا میخورد ولحظهٔ کارد می افتید گولی که زن دهاتی راکه اصلاً باسوزن و ریسمان آشنا نیست وهمیشه با « تبنه » و « جوالدوز » پارگی های لباس جندهٔ خود و شوهرش را پیوند می داده به خیاط خانه بیاورند و ازود فعتاً بخواهند که از حریر دستمال نازک ونفیسی تیار نماید .

شاید او در وهلهٔ اول رشته را درسوراخ سوزن گذاشته نتواند چه رسد به اینکه از عهدهٔ فن گلدوزی بر آید .

این عدم کارآئی مصیبت جدیدی را بوجود آورد . و تازه رنج ملامت وتهدید افسران و سر بازان پوسته‌مربوطه گوشه خاطرم را ترک نگفته بود که تازیانه افسر لوژستیک بسرم بهفرود آمدن آغاز نمود .

او افسر جاهل و بی منطق بود که از انتهای نادانی و غباوت به شعبهٔ لوژستیک پذیرفته شده بود وجز کلام چوب و سوته و اندرز سلی‌ولگد بچیز دیگری آشنا نبود .

ولی دولت مزدور و روسها از قلت پرسونل و افراد به او و امثال او نیاز داشتند و هر سال آنها را رتبه و ترفیع میدادند و از ایشان بعنوان قهرمانان و پهلوانان یکه تاز میدان مبارزه و پیکار یاد می کردند .

اکنون فرحت و سرور پرندهٔ بود که از وحشت تازیانه آشیانهٔ بدلم راترک گفته و ساکت و خاموش بگوشهٔ پناه برده بود وسینه ام راچون لانه ویران وفرو ریخته مهجور و تنها رها ساخته بود

من هر روز در پای تودهٔ بزرگ کچالو شلغم وغیره می‌نشستم وکارم پوست‌کردن را ادامه میدادم و بمجردیکه ازینکار فارغ میشدم بهٔ شستن ظروف و دیگ های کثیف و سیاهی که طعام سربازان در آن پخته میشد آغاز میکردم درطی یکی دوروز لباس‌های ژنده و پاره پاره ام بکلی‌سیاه گشته وچرب شده بود ، دولت هم برای آشپز ها لباس مخصوص‌آشپزی نمیداد بهداشت وحفظالصحه

در اشپزخانه ما به مضحکه و تمسخر گرفته میشد اگر کسی برای لباس تازه حرف میزد تا قبل از رسیدن به افسر لوژستیک، بجواب منفی عساکر نوکوال روبرو میشد و آنها میگفتند «بچهٔ آقا را ببین، در آشپز خانه دریشی کوبائی میخواهد گمان بری فارغ دانشگاه کابل است اینجا فارغین دانشگاه نیز هستند و چونکه میدانند آشپزخانه آشپزخانه است بهمین لباس اکتفامی کنند.» «شاید یونیفارم هرمؤسسه دارای خصوصیات مربوط بخود باشد، لباس دانشگاه ـ یک دست دریشی تمیز و لباس آشپزخانه ـ همینکه ما داریم.» این جمله نتیجه گیری بود که آشپز ها از شنیدن مکرر جوابهای منفی عساکر و افسر لوژستیک کرده بودند ساعات کار تعین نبود گاهی از ساعت چهار صبح آغاز و ساعت دوازده بجه شب پایان می‌یافت و در بعضی از روز ها طویل تر ازین همه آشپز ها به تنگ آمده بوند و بارها شکایت میکردند که به تعداد افراد آشپزخانه افزوده شود، تا بار سنگین کار بیست ساعته از دوششان کاسته شود ولی افسر لوژستیک میگفت: «ضرورت پهره و گزمه مهمتر از تکلیف شما است ما تصمیم داریم از شما در پهره استفاده کنیم.»

راه های فرار هم خیلی مشکل و نا قابل عبور بود. چون همه ساحات اطراف قطعه و پوسته های اطراف آن با کشتزار های مین مسدود شده بود مخصوصاً راه های احتمالی فرار سربازان. بر علاوه بسیاری شب ها شاهد انفجارات متعددی درقرب وجوار پوسته‌ها بودیم که براثرفرار سربازان و برخورد ایشان با مین صورت میگرفت، همهٔ آشپزها وخدمه آشپزخانه تقریباً از صفحات شمال بودند و بسیاری وضعیت جغرافیائی محل و راه های فرار و سمت هائیکه مراکز مجاهدین قرار داشت بلد نبودند هیچ یک از سربازان هم از ترس بها راز دل نمیکردند زیرا جواسیس خاد در همه شعبات وجود داشتند ولباس‌ها و قیافهٔ ساده برای دستگیری سربازان فراری وافسران سامانیکه با مجاهدین در تماس بودند کار میکردند.

بسیاری‌اوقات خود آنها بنام اینکه فرار میکنند با عساکر فراری داخل صحبت شده اند و بدنبال آن مقامات خاد را مطلع ساخته اند و بدست گیری آنها اقدام ورزیده اند.

خورشید تمنا ز افق عزم سفر کرد
آئینه دل را ز کثافات بدر کرد

ماه ها سپری شد و ما هنوز در کنج همان آشپز خانه خزیده ایم و میزبانی سربازان و ضابطان قطعه و پوسته ها را انجام میدهیم.

چهره‌های مان ازشدت دود و تف آشپزخانه بکلی دگر گون شده بود در طول بیست و چهار ساعت فرصت غسل کردن و شستشوی بدن برای مان دست نمیداد و از جانبي هم سهولت تشناب و مغسله در آن قریبی ها سراغ نداشت. موهای مان بهم ژولیده بود وآهسته آهسته چراگاه خوبی برای‌شپش ها و بقیه حشرات می گشت. کثرت بی نمازی بوی انسانیت را از ما ربوده بود هر انسانی ازخودنفرت داشت وحتی‌درپهلوی بسیاریها نشستن خیلی مشکل بود و شدت بی خوابی هوش و حواس مان را پرت ساخته بود همگی منتظر تحولی بودند و با بی صبری عملیات مجاهدین را انتظار میکشیدند تا با استفاده از موقع پا به فرار بگذارند.

زیرا که چارهٔ غیر ازین وجود نداشت و هیچ کسی قادر نبود که حصار این همه موانع را در هم شکند.

چیز عجیبی که همگان را به شگفت واداشتهٔ بود فرار معجزه آسای عدهٔ از سربازان بود بسیاری از روز ها در پوسته ها همهمه بر پا میشد که فلان تعداد سرباز موفق بفرار شده اند و بسیاری از نیمه شب ها فیروبگیرونمان قرار شب را می زدود و ناگهان حالت آماده باش اعلان می شد و ما گمان میکردیم که شاید مجاهدین حمله نموده باشند. امابعدتر معلوم میشد که تعداد سرباز گریخته اند و فیر ها بخاطر دستگیری آنان بوده است. در مدت بیش از پنج و شش ماه اینکه ما درین قطعه بودیم چندین بار مشاهده نمودیم کهٔ بر اثر فرار روزافزون عساکر، قطعه مزبور خالی گردید وسپس اکمال شد.

اما این رمز بر ما نا مکشوف باقیمانده بود که سربازان چطور فرار می کنند و هر چند که تلاش بخرج میدادیم موفق به در یافت طرق و وسایل فرار نمیشدیم تا اینکه یک روز یکی از سربازان بالب خند برایمان گفت: «چه میکنید تمام مردم فرار کرد و شما هنوز مشغول آشپزی هستید» ما مانند سابق تصور می کردیم که شاید او هم جاسوس رژیم باشد و بدینوسیلهٔ میخواهد از ما سندی تیار کند. اما چند روزی بعد در اثر تماس مکرر یکی از رفقای آشپز ما با او که از نزدیکهای محل سرباز مزبور بود معلوم شد که او فرد مسلمان است و صادقانه ما را بچنین اقدامی توصیه می کند.

از آن به بعد همگی تصمیم گرفتیم که باید به اسرع وقت دست بفرار بزنیم و تا قبل از آنکه منصوبین قطعه خبرشوند منطقه را ترک بگوئیم.

سرباز مزبور که نادر نام داشت در رهنمائی و فرار بسیاری از سربازان همکاری های ارجداری نموده بود.

و او تقریباً تمام محراه های فرار را بلد بود و همیشه مانند ستون پنجم در میان دشمن کار مینود. و از اینکه افسران قطعه بالای او اعتماد داشتند باجرأت بکار اخراج سربازان ادامه میداد و کس هم بی نمی برد.

نادر همیشه بما میگفت که برای فرار دقیقه شماری کنیم یکی از روز ها نادر ساعات بعد از عصر به آشپز خانه آمد و بما گفت: «امشب ساعت دو بجه شب منتظر باشید.

کسی نباید خواب کند هنگامیکه وارد دروازه میشوم وآهسته سرفه مینمایم همگی بر خیزید و بدنبال من بیائید.»

او علاوه نمود: «در آن برج هم یکی از رفقای من مصروف پهره خواهد بود زیرا هر دوی ما امروز این مسئله را به بحث گذاشته بودیم. نکتهٔ را که نباید فراموش کنید این است که هیچ کسی نباید سرفه و یا صدای دگری تولید نماید. تا بقیه پهره‌داران خبر نشوند. چند نفر از سربازان مسلح با شما همراه خواهد بود. من

تنها تا قسمتی ازراه شما را همراهی خواهم کرد و بعد بزودی به سر بهرهٔ خود بر میگردم و از آن ببعد منطقهٔ آزاد و از کنترول دولت بیرون است . شما آزادانه میتوانید به سمت مورد نظر در حرکت افتید و الی صبح شدن خویش را بگروپهای مجاهدین برسانید . »

آهسته آهسته ساعت دو بجه شب نزدیک میشد ، هیچ کس «پینک» نمیرفت . همگان شوریده و هیجانی به نظر میرسیدند .

ضربان قلب بحد غیر معمولی بالا رفته بود . همگی آشپز ها خوش و خوشوقت بودند . وعقدهٔ سرور گاهی گاهی گلون گیر شان میشد . راه صعب و پر خطر بود و دو احتمال همیشه بقلب هر یکی خطور میکرد یا فرار مؤفقانه و یا دست گیری و اسارت دو باره . و شکی نیست که اسارت دو باره مرگ تدریجی و چیزی کم تراز آن نخواهد بود که قیامت را در زندگی ببینیم .

خلاصه با این همه کمر فرار را بستیم و ساعت دو بجهٔ شب فرا رسید و نادر آهسته آهسته و با قدم های متین بدروازه وارد شد و همان شفر قبلی آلارم فرار را نواخت و همگی بدنبال او حرکت کردیم .

هنگام خروج از دروازه تطعیم همگی میارزیدیم و پهره‌دار ها را در برج های مختلف میدیدیم که اشپلاق میزدند و با کلمه « باخبر » از بیداری خود وآرامی وضع اطمینان میدادند این طرف وآنطرف و در فراز تپه ها چراغ های پوسته ها روشنی میکرد . مسیریکه از آن عبور میکردیم خیلی پر پیچ و پیچ بود و بدقت وتوجه زیادی نیاز داشت و از میان مین زار ها میگذشت و حقیقتاً افراد نا بلد و کم توجه از عهدهٔ پیدا کردن آن برآمده نمیتوانستند و شاید در چند قدمی پا دو کشتزار مین گذارند و در نتیجه هم بحیات خود پایان بدهند و هم بقیه فراریان را در معرض آتش سنگین دشمن قرار بدهند . و از چهار طرف باران مرمی را بروی ایشان سرازیر سازند و نتیجتاً راه فرار را بروی شان ببندند .

آهسته آهسته فاصلهٔ مان از قطعه بیشتر میشد و هر قدمی را که با عافیت برمیداشتیم شکر خداوند را بجا میآوردیم پوسته ها را یکی پی دگر عبور کردیم راه سهل و یک نواخت نبود ، گاهی فراز تپه بالا میشدیم و دمی بعمق نالهٔ پائین میشدیم ، گهی در میان انبوه بته ها و گیاهان و لحظه از سنگزاری میگذشتیم . رفته رفته روشنی چراغها خیره تر میشد و چنان تصور می‌شد که منطقه خطر پایان یافته است . درین هنگام کم کم صدای « ور ور » گپ زدن بگوش رسید و نادر بهمگی دستور داد تا کناره تر از راه پروت کنند و از تولید هر نوع صدا و روشنی اجتناب ورزند .

تا موقعیت ایشان بر دشمن افشا نشود این افراد گروپ کمین دشمن بودند که شبانگاهان به این نقطه میآمدند و تا ساعت ها مخفی می شدند تا گروپ های مجاهدین که بقصد عملیات بالای دشمن میآیند و ازین ناحیه عبور می‌نمایند را دستگیر نمایند .

ساعت ها در آنجا خزیدیم و از بیم دستگیری وافشا شدن حتی نفس مکمل کشیده نمیتوانستیم ناگهان صدای اشپلاق کمین چیان بالا شد و پس اعداد و شمار گیری افراد ، راه باز گشت در پیش گرفتند . نادر



هم ما را صدا زد که از جا برخیزیم و بطرف منزل مقصود در حرکت شویم چند قدم بعد تر نادر همگی مان را جمع کرد و چنین گفت : بعد ازین خطری وجود ندارد ، وآخرین نقطهٔ خطر همینجا بود که به فضل الله متعال از آن گذشتیم ، سمت حرکت شما بطرف شمال شرق است و شاید بعد از مدت کمی به قرار گاه مجاهدین برسید . توقع من از شما این است که هیچگاه مرا از یاد نبرید و همیشه برایم دعای خیر نمائید که تا آخرین رمق هستی بتوانم در راه اسلام و نجات مسلمانان مظلوم مانند شما کار و فعالیت نمایم نکته ایکه نباید هیچگاه از یاد ببرید این است که نباید سرنوشت شوم ملازمت درین قطعه و امثال آنرا فراموش کنید و بار دگر خدا نخواسته به این سرنوشت مرگبار و ذلت آور دچار شوید ، و مانند حیوان مورد استفاده قرار گیرید و کرامت انسانی تان پایمال کثیف ترین و بد نام ترین عناصری گردد که از فرومایگی و تن پروری مجبور به ترک اعتقاد و آئین روح پرور اسلام شده و با قبول هر نوع پستی و رذالت در کنار روس های خون آشام و وحشی ایستاده اند و خون برادران هم میهن خود رابیمانه میریزانند « بهترین چاره آنست که بمجردی رسیدن بمنطقه به گروپهای مجاهدین ملحق شوید و سلاح بدوش بیگرید و تا مرگ بجنگید طوری که دشمن قادر به دستگیر اجساد ونعش های بیجان شما نیز نشود .

حالامن به قطعه بازمیگردم . و خداوند خیر کند که افشا نشوم . خدا حافظ ...

و روبوسی... نادر به قطعه بر گشت و ما همگی بطرف قرار گاه مجاهدین در حرکت شدیم و بعد از مدت کمی بەمنطقه مجاهدین رسیدیم .

یکی از رفقای ما گفت که صلاح آن خواهد بود تا کمی صبر کنیم که هوا روشن شود و بعد از آن به قرار گاه مجاهدین وارد شویم ور نه ممکن است آنها در تاریکی شب ما وشما را خیال دشمن کنند وبسوی مان آتش کشایند ، همگی باقبول



همسنگران شهید انجنیر عبدالکریم مسئول نمایندگی سنگان قبل از هجوم بر مواضع دشمن در جاجی .

این رآی بگوشهٔ نشستیم تا آنکه هوا کم کم روشن گشت و قرار گاه مجاهدین از دور نمایان گردید و مجاهدین بخاطر ادای نماز صبح و گشت سحری به اینسو و آنسو پراکنده شدند . ما از جا برخاستیم وبطرف قرار گاه رفتیم و در دهانه کوچهٔ ورودی قرار گاه ، مجاهد پیره دار برایمان فرمان ایست داد و چند تن از مجاهدین را صدا زد تا مارا تلاشی و بازرسی نماید .

بعد از اتمام بازرسی به درون قرار گاه فراخوانده شدیم و بدون آنکه تشریفات و کار باشد به شعبهٔ کار مسئول قرار گاه راه یافتیم : مسئول قرار گاه از تمام آشپز ها و چند سرباز مسلح ایکه یکجا با ما دست بفرار زده بودند معلومات لازم رادر یافت کرد . بعد از آن مجاهدین همگی با گرمی از ما استقبال کردند وبه علامت شادی چند فیر به فضا شلیک کردند وشکر خداوند (ج) را بجا آوردند ، چای صبح رادر همینجا صرف کردیم و بعد فرماندهٔ قرار گاه مکتوبی نوشت و مارا بهمراه چند مجاهد بفرماندهی مرکزی فرستاد و حتی از خلع سلاح عساکر مذکور نیز اجتناب ورزید .

کمی بعد بفرماندهی مرکزی جبهه رسیدیم و پس از مکث کوتاهی اجازهٔ ورود بداخل قومندانی راکسب کردیم .

مجاهدین حامل مکتوب تمام معلومات لازم را به امیر جبهه دادند و درپی آن امیر جبهه از ما به سوالات آغاز کرد و با دلگرمی تمام حکایات سربازان و آشپز ها راشنید و گاه گاهی هم بعلامت تأسف سرش را تکان میداد .

امیر جبهه پس از انجام سوالات و استماع گذارشات رو به سربازان و آشپز ها کرد و گفت : حالا شما شکر و سپاس خداوند را بجا آورید که بفضل و احسان او آزاد شده اید .

اینک من اختیار را بشما میگذارم که در ینجا می نشینید و یا بمناطق مربوطهٔ تان باز میگردید - درهر حال ما حاضریم مانند برادر با شما معامله نمائیم ، با ادای این کلمات او مسؤل مالی را خواست به آشپز ها مبلغ پنج پنج هزار افغانی به سربازان که سلاح با خود آورده بودند مبلغ پانزده پانزده هزارافغانی کمک کرد وضمناً بمسؤل جنسی جبهه امر کرد که بهر یک یک جوره لباس و یک صابون کالا شوئی توزیع نمائید سربازان با ابراز شکران و سپاس [illegible] خود را تحویل دادند و تصمیم گرفتند که بمناطق اصلی شان بر گردند .

بقیه آشپز ها هم رفتن بزادگاه های شان را ترجیح دادند ولی من از فرماندهٔ جبهه خواستم که در همینجا بمانم و او با سروز در خواست مرا پذیرفت و گفت که « این جبهه خود شماست و از مسلمانان مناطق مختلف تشکیل شده و بستگی به مکان منطقه واحدی ندارد »

از اینکه من قادر بحمل سلاح نبودم ترجیح دادم که به آشپز خانه بروم و برای مجاهدین طعام تهیه نمایم و به آن ببالم و افتخار نمایم .

اکنون من بدآن میاندیشم که روس ها و دولت دست نشانده برای چه اینقدر مصارف گزاف را متقبل میشوند و سالانه هزاران نفر را اختطاف میکنند و از یک گوشه کشور به گوشه دیگر آن انتقال میدهند تا در عالم نابلدی قدرت فرار پیدا نکنند و باکسی در ارتباط نشود .

آخر این ملت را در قفس های آهنین هم اگر نگاه بدارند ، نمیتوانند از فرار و نفرت آنها بکاهند .

چه آنها ماهیت رژیم رادریافته اند و حیثیت آن را بخوبی درک کرده و تا وجود یک فرد درکشور علیه آنها مبارزه خواهندکرد . قطعه ایکه ما در آن بودیم کمتر از یک حصار فولادین نبوده اما داستان فرار ما وصدها سرباز دیگر نشان میدهد که نمیتوان باسیم خار دار مین و گلوله ارادهٔ ملت را درهم شکست -

زیرا این ملت از کشتن و کشته شدن باکی ندارند و شهادت میراث تاریخی آنهاست که از حمزه و حسین « رض» بودیعت گرفته اند و این امانت را تا انجام دنیا سلامت نگاه خواهند داشت .

تیغ بهر عزت دین است و بس
مقصد او حفظ آئین است و بس
ما سوالله را مسلمان بنده نیست
پیش فرعونی سرش افگنده نیست
تیغ لا چون از میان برون کشید
از رگ ارباب باطل خون کشید
نقش الا الله بر صحرا نوشت
سطر عنوان نجات ما نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم
زآتش او شعله ها اندوختیم

« اقبال »

«پایان»

سرگذشت یک مجاهد

نوشته محمد نسیم حجازی
ترجمه ناصرالدین «جمال»

خوانندگان عزیز :

در بخش اول این داستان مطالعه نمودید که صابره بعد از شهادت شوهرش (عبدالرحمن) دو فرزندش عبدالله و نعیم را که عبدالله دو ساله و نعیم سه ماهه یتیم مانده بودند، تحت پرورش گرفت . و بعد از گذشت سه سال دختر یتیم دیگری بنام عذرا را برادر صابره (سعید) با خود آورد و بصابره در مورد نگرانی از او تاکید نمود، صابره با سه طفل خورد سال در دهکدهٔ که بیست میل از شهر بصره فاصله داشت در یک کلبه محقر بسر میبردند ....

(عذرا)

از شهادت عبدالرحمن سه سال گذشته بود ، روزی صابره در صحن منزلش درسایهٔ درخت خرما عبدالله را درس میداد و نعیم از یک شاخچه اسپ و از شاخچهٔ دیگر لگام درست نموده هر طرف میدوید ناگاه منزل دق‌الباب شد ، عبدالله فوراً برفت و همزمان با کشودن دروازه ماماجان ماماجان گفته خود را بآغوش مهمان بیاندازد : .

صابره از داخل : کیست ؟ سعید !

سعید در حالیکه دختر خورد سالی را بآغوش داشت داخل منزل شد ، صابره برخاسته برادر کوچکش را خوش آمدید گفته بعد از آنکه رخسارهٔ دختر خرد سال را بوسه باران نمود پرسید :

این عذراست ؟ شکل و صورتش کاملاً مانند یاسمین است !

. بلی همشیره این عذراست ، من او را آورده ام تا به نزد تو بگذارم ، بمن دستور داده شده تا جانب «فارس» حرکت کنم آنجا قوای خارجی تصمیم حمله را دارد من میخواهم خیلی زود به آنجا برسم ، ابتدا درین فکر بودم که عذرا را همدست چه کسی بنزد تو بفرستم ، بعداً مناسب دیدم که باید خودم این کار انجام دهم .

صابره : چه وقت ازینجا حرکت خواهی کرد ؟

امروز اگر بروم بهتر است ، امروز سپاه ما در بصره اقامت خواهند کرد و فردا صبح از آنجا طرف فارس خواهیم رفت »

عبدالله که در پهلوی مادرش ایستاده بود به این حرفها گوش میداد نعیم که لحظهٔ قبل شاخچهٔ یی را اسپ درست کرده خود را مصروف داشته بود ، در پهلوی عبدالله جاگرفت ، سعید نعیم را بلند نموده به آغوش کشید و از جبینش بوسید سپس با همشیره اش مصروف گفتگو شد ، نعیم باز هم به بازی مصروف شد ، اما لحظهٔ بعد که چیزی بخاطرش آمد دوباره در پهلوی عبدالله آمد و بطرف عذرا با تعمق نگاه میکرد . میخواست چیزی بگوید اما از حیا خاموش ماند ، لحظهٔ بعد از جرأت کار گرفته خطاب به عذرا گفت :

توهم اسپ میگیری ؟ .

عذرا شرمید و به عقب سعید پنهان شد .

سعید بر سر عذرا دست کشیده گفت :

برو دخترم برو ! با برادر خود بازی کن !

عذرا شرمیده شرمیده پیش آمد و از دست نعیم شاخچه را گرفت و هر دو

آنطرف صحن منزل به اسپهای چوبی خود سوار شده با بی تکلفی با هم صحبت می‌کردند.

عبدالله از حرکات نعیم ناراض بود و بطرف او تند تند نگاه میکرد اما نعیم در اندک مدتی آنقدر با دوست تازه اش انس گرفته بود که حتی اگر عبدالله طرفش می دید از او رو بر می گشت. وقتی عبدالله هم از او شروع بر روگردانی کرد نعیم طاقت نتوانست:

- ببین مادر جان عبدالله بمن نگاه نمی کند

مادرش گفت: نی عبدالله با برادرت بازی کن

وقتی عبدالله اصلاح شد نعیم شروع به روگردانی کرد، عبدالله باز به تنگ آمد دوباره از او رو گرداند.

۲

سرگذشت عذرا چندان تفاوتی از صابره نداشت، او از جمله کسانی بود که قبل از بهوش آمدن از سایهٔ پدر و مادر محروم شده بود.

پدر عذرا (ظهیر) از جملهٔ سرداران قبیله (نسطاط) بود، او در عمر بیست سالگی بایکدختر مه روی ایرانی بنام یاسمین ازدواج نموده بود

یاسمین در شب زفاف در کنار شوهر محبوبش خود را در جهان زیبای آرزوها تصور میکرد چند دانه شمع در اطاق می سوخت. دیدگان ظهیر و یاسمین خمار بود اما خماریکه از خمار خواب و شراب خیلی ها فرق داشت.

ظهیر می پرسید: یاسمین! راست بگو تو خوش هستی؟

عروس در عالم نهایت خوشی ومسرت به جای پاسخ چشمان نیم بازش را بلند نمود و دوباره پائین انداخت.

ظهیر سوالش را تکرار کرد و یاسمین بطرف شوهرش نگاهی کرد و با تبسمی که از مسرت و حیا بر خاسته بود دست بر دهان وی نهاد، این پاسخ ساده و آسان او چقدر پر مفهوم بود درین حالت که فرشتهٔ رحمت ترانه مسرت میخواند و قلب پر اضطراب یاسمین به اضطراب و طپش قلب ظهیر خاموشانه جواب میداد الفاظ چقدر بی حقیقت معلوم میشد. ظهیر باز هم پرسش خود را تکرار کرد.

یاسمین جواب داد: از قلب خود پرس

ظهیر: امروز در قلب من طوفانی از مسرت و خوشی بپا شده، به من چنان می نماید که امروز همهٔ موجودات از نغمهٔ مسرت لبریز است. کاش این نغمه همیشهٔ همچنین باقی می ماند.

یاسمین بی اختیار: کاش! ... وچشمان سیاه او که لحظهٔ قبل گهواره مسرت بود از تصور آینده پر از اشک گردید.

ظهیر از دیدن اشک بر دیده محبوبش پرسید: یاسمین! یاسمین! چرا گریه می کنی؟!

یاسمین بعد از آنکه کوشید تبسمی برلب آرد گفت: نی ... نی ... تبسم آلوده با اشک حسن و زیبائی او را دو چند میکرد.

ظهیر: نی، چرا؟ تو براستی گریه داری، چه بخاطرت آمد یاسمین! من طاقت دیدن دیدگان اشک آلود ترا ندارم.

یاسمین قدری چهره اش را شگفته نموده گفت: چیزی به خاطرم آمد.

ظهیر: چه بود چه؟

یاسمین: چندان مسئله مهم نبود، حلیمه بیادم آمد که از ازدواج بیچاره یکسال هم نگذشته بود که شوهرش از دنیا رحلت کرد.

ظهیر: من ازینگونهٔ مرگ خیلی هراسانم او کم بخت در حالت بیماری در زیر بستر با تاب و پیچ جان داد، مرگ یک مجاهد چقدر مرگ خوب است اما او از این نعمت محروم ماند. او درین مورد قاصر نبود، زیرا او از طفلی به امراض مختلفی مبتلا بود، و وقتی چند روز پیش از وفاتش که من به عیادت او رفتم حالت عجیبی داشت، او مرا به نزد خود شاند سپس دستش را بدستم نهاد و گفت:

تو خیلی خوش قسمتی، بازوان تو همانند آهن استوار هست، تو سوار بر اسپ در میدان های جنگ در برابر تیر ها و نیزه های دشمن مقاومت می کنی اما من درینجا پیچ و تاب میخورم، بود و نبود من در دنیا برابر است. من از طفولیت خواب مجاهد شدن را می دیدم اما حالا که وقت جوانی منست حتی چند قدم از بستر دور رفتن هم بمن دشوار شده ....

او وقتی این حرفها را می گفت دیدگانش از اشک لبریز بود من خیلی به او تسلی میدادم اما او همانند طفلی شروع بگریه کرد، او آرمان رفتن بمیدان جهاد را باخود برد ولی در سینهٔ او قلب مجاهد بود او از مرگ نمی هراسید اما از چنین مرگ خوشش نمی آمد.

ظهیر گفتارش را خاتمه داد و هردو بطرف یکدیگر در حالیکه غرق اندیشه بودند نگاه میکردند.

آثار صبح عنقریب بر ظلمت چیره میشد و مؤذن دستور الهی را بخاطر بیدار ساختن مردم از خواب غفلت و شرکت در نماز، بانگ میداد، این هر دو نیز جهت اطاعت ازین دستور آمادگی میگرفتند که ناگاه دق الباب شد، ظهیر چون دروازه را بازکرد پیشرویش سعیدراسوار براسپی که سر تا پا آهن پوش بود دید. سعید از اسپ پیاده شد و ظهیر پیش آمده با او مصافحه کرد.

سعید و ظهیر از دوران کودکی با هم دوست بودند، محبت آنها با همدیگر از برادران حقیقی هم بیشتر و بی آلایش تر بود، هر دو در یک جا تعلیم یافته بودند و در یک جا مسائل رزمی را فرا گرفته بودند و در چندین معرکه دوشا دوش هم و در یک سنگر نیروی بازوان و برق شمشیر خود ها را نشان داده بودند

ظهیر از اینگونه آمدن ناگهانی سعید پرسید.

سعید: مرا والی قیروان به نزد تو فرستاده است.

ظهیر: خیریت بود؟

سعید: نی .. در افریقا شورش در همه نقاط به سرعت ریشه دوانده و رومی ها بربر های جاهل‌راعلیه ما تحریک داده اند و بخاطر فرونشانی این آتش به نیروی تازه دمی ضرورت است، والی چندین بار از دارالخلافه با اصرار طالب کمک گردید اما در آنجا کسی گوش به فریاد ما نداد نصرانی ها از ضعف قوت ما دارند استفاده می کنند اگر وضع کنترول نشود ممکن

این سر زمین بزرگ برای همیشه از تصرف ما بیرون رود. والی قیروان مرا با این نامه به نزد تو فرستاده است.

(نامه را تقدیم نمود)

ظهیر نامه را کشود و در آن چنین نوشته بود:

سعید ترا از وضع افریقا حالی خواهد کرد. و تو به حیث یک مسلمان با هر اندازه سپاهی که میتوانی جمع کنی بزود ترین فرصت به اینطرف حرکت کن، من یک نامهٔ به دارالخلافه نیز فرستاده ام اما در شرایط فعلی که اعراب به جنگ های گوناگون خانگی مبتلا اند هیچ امید کمک از آنجا ندارم تو از جانب خود کوشش کن...!

ظهیر خادمی را طلب نموده اسپ سعید را برایش سپرد و سعید را همراه با خود بخانه برد، حالا خمار شب زفاف از چشمانش پریده بود او به اطاق دیگر چون نظر انداخت و یاسمین را در حالت سجده بدرگاه خداوندی دید نهایت خرسند شد و برگشت و به نزد سعید آمده گفت:

سعید! من ازدواج کرده ام

سعید: مبارک باشد، چه وقت؟

ظهیر: دیروز

سعید با تبسم مبارک، مبارک، اما فوراً تبسم سعید به پژمردگی و پریشانی مبدل شد، او چشم به چشم دوست دیرینه اش دوخته با تعمق می دید و با زبان دیده اش سوال میکرد که آیا خوشی ازدواج و عروسی جذبهٔ جهاد را از تو نربوده؟ و دیدگان ظهیر پاسخ این سوال را منفی ارائه میداشت.

در دنیا خواه نا خواه برای هر انسان زمینهٔ رسیدن به مقام بلند یا موقع انجام یک امر مهم میسر میشود اما ما اکثراً چنین مواقع را نا آگاهانه در تلاش نفع و نقصان از دست میدهیم.

سعید پرسید: شما راجع به خط چه فکر کردید؟

ظهیر در حالیکه تبسم داشت دستش را به شانهٔ سعید نهاده گفت:

درینمورد چه ضرورتی به فکر و اندیشه است، بیا که برویم!

« بیا برویم » بظاهر یک لفظ ساده است اما ما نمیتوانیم گفت که سعید چه حد از شنیدن این کلمه از زبان ظهیر خرسند گردیده بود، او بی اختیار دوستش را به آغوش کشید ظهیر دگر حرفی نگفت وسعید را همراه با خود بطرف مسجد برد.

بعد از ادای نماز صبح ظهیر جهت خطابه از جا برخاست. حالا یک مجاهد جهت ایجاد تاثیر به گفتارش ضرورت به کلمات زیبا و تاویلات دور و دراز نداشت... کلمات ساده اما پر از احساسات او یکا یک به قلب مردم جا میگرفت او ضمن خطابه اش چنین گفت.

مسلمانان! ما هرگز از بند خود خواهی ها و خانه جنگی‌ها رهائی نخواهیم یافت امروز باز رومی های که بارها سلطنت شان را سر نگون و پامال کرده بودیم فرصت را مناسب دیده جرأت مقابله با ما را کرده اند، آنها شکست یرموک و «اجنادین» را فراموش کرده اند بیائید یکبار دیگر به آنها بفهمانیم که مسلمانان بخاطر حفظ عظمت اسلام بحدی خون خود را بی قیمت می انگارند که در گذشته می انگاشتند آنها با توطئه های گوناگون عرصهٔ زندگی را بر مردم افریقا تنگ نموده اند ایشان چنین تصور نموده اند که ما از اثر خانه جنگی ها ضعیف شده باشیم اما من چنین عقیده دارم که تا وقتیکه یک مسلمان هم زنده باشد بائیست دشمنان از ما در ترس و هراس باشند.

مسلمانان! بیائید یکبار دیگر به آنها ثابت سازیم که در سینهٔ ما هنوز همان احساس و در بازوان ما همان نیرو و در شمشیر های ما همان برشی است که در زمان حضرت عمر رض الله عنه بود.

بعد از خطابهٔ ظهیر دو صد و پنجاه تن از جوانان مؤمن حاضر به جهاد شدند..

۳

یاسمین مرکز همه خواهشات زندگی اش را در چشمانش که داشت طرف میدان جنگ رخصت می‌گرفت، می دید، آتش قلبش به اشک مبدل شده در تلاش بیرون جستن از دایره چشمانش موج می زد اما غرور او اجازه نمیداد که در برابر شوهرش خود را ظاهراً جبون جلوه دهد لذا اشکهایش همچنان در حلقه چشمانش محصور ماند.

ظهیر که جانب همسر خود نگاه کرد او را تصویری از اندوه و ملال در برابر خودیافت دلش میخواست تا یک لحظهٔ دیگری توقف کند، و چند حرفی بگوید، اما آرزوی دیگر قلبی اش آن بود که ازین امتحان موفقانه سر برآرد.

ظهیر « خیر یاسمین خدا حافظ » گفت طویل طویل گام بر داشت طرف دروازه پیش آمد سپس چیزی که بخاطرش آمد ایستاد، آری تصوری که تا بحال نمیگذاشت بذهنش خطور کند برق آسا بر دل و دماغش طاری گشت و فقط از گوشه لطیف قلبش با صدای ضعیف همینقدر برایش گفته شد که: شاید این آخرین ملاقات تو بوده باشد این اندیشه طی یک چشم زدن حیثیت هنگامهٔ بزرگی را اختیار نمود، ظهیر ایستاد و رو گردانده جانب یاسمین نگاه میکرد، یاسمین پیش آمد و ظهیر دیدگانش را بر هم بسته آغوشش را باز گرفت و همسرش گریه کنان با عزیزش معانق شد.

- یاسمین!

- آقا!

قطرات اشکی را که یاسمین بخاطر پنهان داشتن آنها در اعماق قلبش، تلاش بی نتیجه میکرد بی اختیار برون ریخت و دلهای هر دو می‌طپید.. اما این مرتبه طپش دلهای آنها درین لحظه خیلی آرام بود و هرآن کمتر میشد، کائینات ازین حالت غرق نغمه مسرت بود اما آواز این نغمه نسبت به گذشته خیلی ها مؤثر و پر کیف بود، فرصت آزمون و ابتلا مجاهد بود و زمان مقابله احساس محبت و و احساس فریضه .... در پیشروی ظهیر و یاسمین قد افراخته بود. آری یاسمین: پیکر حسن و لطافت، دلهای رنگ و بو... ناگاه گرفت دست های ظهیر سست تر شده رفت و نا که یکقدم عقب برداشت و گفت:

« یاسمین! این یک فریضه است »

یاسمین: میدانم خوب میدانم آقا

ظهیر: تا آمدن من حنیفه از تو با خبری می‌کند.. تو مضطرب مباش!

یاسمین: نی شما مطمئن باشید

ظهیر: یاسمین کمی لبخند کن، زنان شجیع در چنین مواقع اشک نمی ریزند تو همسر یک مجاهد هستی.

یاسمین بخاطر تعمیل حکم شوهرش لبخند زد اما همراه با تبسمش دو قطرهٔ درشت اشک نیز از چشمانش فرو ریخت.

یاسمین : آقا مرا ببخشید ، سپس اشکهایش را پاک نموده گفت : کاش منهم در آغوش یک مادر مجاهد پرورش می‌یافتم ، این فقره را وقتی به پائین رساند با نهایت اندوه چشمانش را برهم بسته یکبار دیگر دستش را طرف ظهیر دراز نمود اما با کشودن چشمش دانست که ظهیر رفته است ...

قسمیکه قبلاً یاد آور شدیم ، یاسمین در آغوش یکمادر فارسی پرورش یافته بود از آنجهت حس و عواطف لطیف فعالیت در وجود او نسبت به زنان عرب بیشتر بود ، بعد از رفتن ظهیر او سخت بیقرار شد ، دنیا به نظرش دگرگون جلوه میکرد ، حنیفه خادم دیرین او بهر قیمت در جهت خوشی او کار میکرد . بعد از گذشت چند ماه یاسمین احساس نمود که در پهلوی او موجود دیگری پرورش می‌یابد و تا اینمدت چند نامهٔ از طرف شوهرش نیز در یافت نمود .

حنیفه از طرف خود برای ظهیر نوشت که در خانه تو مهمان کوچکی تشریف آورد نیست با آمدن دو پاره ات خوشی بیشتری احساس خواهی کرد ، اما همسر تو سخت اندوهگین است ، اگر برایت رخصت داده شود جهت تسلی او برای مدت کوتاه بیا .

بعد از سپری شدن هشت ماه ظهیر طی نامهٔ نوشت که بعد از دو ماه به خانه می‌آید بعد از رسیدن این نامه ساعات انتظاری یاسمین نسبت بگذشته دشوارتر شد لذا راحت روز و استراحت شب برایش حرام گردید و وضع صحی اش نیز رو به انحطاط گرائید .

همزمان با انتظاری ظهیر انتظاری مهمان خرد سال نیز بالا گرفت تا آنکه مدت یکی از انتظاری ها به انجام رسید و سکوت و خاموشی فضای کلبه ظهیر را با صدای گریه نوزادی بر هم شکست این نوزاد عذرا بود بعد از تولد عذرا وقتی یاسمین بهوش آمد اولین پرسشش این بود که :

او نیامد ؟؟

حنیفه با اظهار تسلی : او هم می‌آید ..

چقدر دیر شد خدایا او چه وقت خواهد آمد .

۵

سه هفته از تولد عذرا گذشته بود وضع صحی یاسمین روز بروز خرابتر میشد و شب اکثراً در خواب ظهیر ظهیر !! گفته فریاد می‌زد و گاهگاهی در حالت خواب راه میرفت و با تصادم بدیوار های خانه بزمین می‌افتاد و ...

حنیفه در حالت خواب و بیداری و نشست و برخاست او را تسلی میداد و جز از این او چه میتوانست بکند ؟؟

یکروز بعد از نماز پیشین بر بستر خود استراحت بود و حنیفه در نزدیک او در حالیکه عذرا را در آغوش داشت نشسته بود که ناگاه دق الباب شد .

یاسمین با صدای نهایت ضعیفش گفت : کسی صدا دارد .

حنیفه عذرا را در پهلوی یاسمین خواب داده برون دروازه را باز کرد که سعید ایستاده بود .

حنیفه با اضطراب و سراسیمگی ! سعید تو تو آمدی ظهیر کجاست ، او نیامد ؟؟

خانه یاسمین با آنکه از دروازهٔ بیرونی بحد کافی دور بود اما صدای حنیفه تا بناگوش او طنین افگند . با شنیدن نام سعید جگرش قریب بدهانش می‌آمد و در یک لحظه هزاران تصور بذهنش خطور نمود ، او دستانش را با لای قلب مضطربش نهاده از بستر برخاست و از کلبه محقرش برون آمده در فاصلهٔ دو سه قدمی حنیفه ایستاد ، حنیفه در پهلوی دروازه تا هنوز بطرف سعید می‌دید لذا از آمدن یاسمین نا آگاه بود و ازینکه سعید برون دروازه بود او نیز یاسمین را دیده نمیتوانست ..

حنیفه باز هم سوال خود را تکرار کرد اما سعید خاموش ماند .

حنیفه : سعید ! چرا جواب نمی‌دهی مگر او ... ؟

سعید سربلند نموده بطرف حنیفه دید میخواست چیزی بگوید اما نتوانست به چشمان بزرگ و زیبایش اشک حلقه زد و چهرهٔ موقرش را سراسر حزن و ملال فرا گرفت حنیفه باز هم تکرار نمود : سعید ... بگو !

سعید : او به شهادت رسید اما افسوس من زنده بر گشته ام .

این گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد ...

سعید حرفش را تکمیل نکرده بود که فریادی از عقب حنیفه بلند شد و صدای افتادن چیزی بر زمین بگوش آمد ، حنیفه سراسیمه عقب بر گشت و سعید نیز متحیر بصحن منزل داخل گردید .. یاسمین بر رو افتاده بود ...

سعید فوراً او را از زمین بر داشته به خانه آورد و در بسترش خواب داد و بخاطر بهوش آمدنش خیلی ها سعی نمود چون مایوس گردید به سراغ طبیب برون آمد ، لحظه بعد آنکه همراه با طبیب به خانه برگشت آنجا تعدادی از زنان محله جمع بودند ، یکی از آنها وقتی طبیب را دید گفت : حالا به تو ضرورتی نیست او رفته است ..

در حوالی نزدیک شام امام شهر نماز جنازهٔ یاسمین را ادا نموده چون آوازهٔ شهادت ظهیر نیز به همه جا پیچیده بود لذا برای او نیز استدعای مغفرت کردند سپس بخاطر درازی عمر عذرا (یادگار ظهیر و یاسمین) دعا نمودند

۶

سعید در همان روز عذرا را به دایه‌ئی سپرد و برای حنیفه گفت :

اگر تو در خانهٔ ظهیر باقی بمانی من همه مصارف ترا متحمل میشوم و اگر خواهش رفتن به خانه مرا داشته باشی آنگاه نیز خدمت ترا بجا خواهم آورد . اما حنیفه گفت :

من میخواهم در حلب بخانهٔ خود بروم آنجا برادری دارم و اگر نتوانستم در آنجا برای همیشه بمانم به خانهٔ تو بر خواهم گشت .

سعید ضروریات سفر حنیفه را تهیه داشته مبلغ پنجصد دینار برایش داد و او را رخصت نمود .

بعد از مدت دو سال سعید عذرا را به خانه خود آورده تحت پرورش گرفت اما چون جهت جلوگیری از تجاوز خارجی ها ضرورت به سفر فارس پیش آمد عذرا را به صابره سپرد ....

نگاهی بر سی مقاله

درین ایام کتابی بنام (سی‌مقاله) که گردآورندهٔ آن (محمد سرور پاک‌فر) میباشد بدستم رسید .

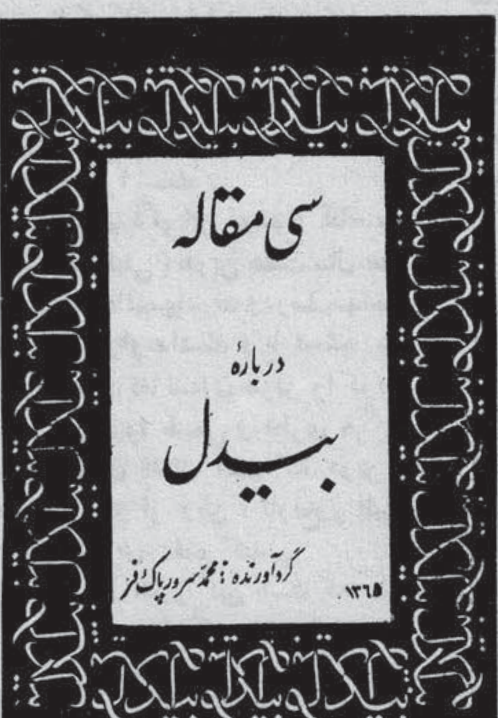
این کتاب در سال ۱۳۶۵ در مطبعهٔ کابل طبع شده و راجع به بیو گرافی آثار و افکار حضرت ابوالمعانی (بیدل) نگارش یافته است و واقعاً مولف مذکور در تالیف این مجموعه زحمت کشیده و به گوشهٔ زندگی آن رادمرد سخن (جناب میرزا عبدالقادر بیدل) روشنی انداخته است .

اما آنچه مرابدین نوشتار واداشت آنست که درین مجموعه از یک اثر جاناانه مرحوم استاد سخن (خلیلی) نام برده شده مگر بجای نام نامی آن شاعر و دانشمند گرامی وطن چند نقطه گذاشته شده است وآنهم در چند مقاله تکرار شده چه : اگر در یک مقاله می بود و یا نویسنده یکمقاله و یا کمیته بررسی نشرات نام همچو یک ابر مرد معروف را از یاد می بردند ولا علاج جای نام او نقطه میگذاشتند باز هم نسبتاً جای داشت اما تکرار این عمل و باز در محتوای یک کتاب یک عمل قصدی بوده و طفره رفتن از یک حقیقت تابناک است .

میگویند استادی حین درس مضمون تاریخ از یک شاگرد پرسید که : امیر شیرعلی خان چند سال پادشاهی کرد ، در چند سالگی وفات نمود و بعد از او کدام شخص پادشاه شد ؟ چون شاگرد ازجواب عاجزبود سکوت نمود . استاد با اصرار گفت که : جواب بگو، شاگرد گفت : پدرم دیشب گفت: درعقب مردگان گپ زدن گناه است .

پس اگر ما بگوئیم عامل کار مذکور از نام گرفتن مردگان میترسید که گنهکار نشود ، مجموعه متذکره درسال ۱۳۶۵ بطبع رسیده و مرحوم استاد (خلیلی) در سال ۱۳۶۶ بدرود حیات گفته است و اگر بگوئیم نویسندگان مقالات مندرجه مجموعه مذکوره در نوشتار شان عوض نام استاد نقطه گذاشته باشند عقل و نقل آنرا نمی پذیرد چه : از فیضی کابلی و پوهاند مجددی گرفته تا استاد صلاح الدین سلجوقی محمد حیدر ژوبل و غیره همه معاصرین و دوستان استاد بودند هیچ امکان ندارد که ایشان در مقالات خود نام کتاب (فیض قدس) رانگاشته باشند و بجای نام مولف آن (استاد خلیلی) نقطه گذاشته باشند .

مثلا در مقاله (شفیعی کدکنی) تحت عنوان (بیدل دهلوی) صفحه (۲۸۰) چنین نگارش آمده که : « در مورد شخصیت (بیدل) در افغانستان کار های ارزندهٔ شده از جمله (نقد بیدل) صلاح‌الدین (سلجوقی) که نویسنده در آن



نویسنده : مولوی محمدحنیف (حنیف)

بشیوهٔ دلپذیری نظر های عرفانی وفلسفی بیدل را توجیهه و تفسیر کرده و دریچه خوبی است برای شناخت فکری بیدل و از اثر دیگریکه در بارهٔ بیدل منتشر شده و در بارهٔ زندگی و احوالی اوست کتابی است بنام (فیض قدس) ....

در مقاله پوهاند حسن (مجددی) تحت عنوان (مرزا عبدالقادر بیدل و روابط ادبی و عرفانی افغانستان و هند) صفحه ۳۲۳ درحالیکه ازین کتب : (مختصر افکار بیدل) تالیف (فیضی کابلی) (نقد بیدل) تالیف استاد سلجوقی (احوال و آثار بیدل) تالیف میر محمد آصف انصاری (بیدل شناسی) تالیف پوهاند (مجددی) ذکر شده و نام مؤلفین متذکره نیز نگارش یافته است اما به همین سلسله وقتیکه از کتاب (فیض قدس) تالیف مرحوم (خلیلی) ذکری بعمل آمده چنین نگاشته آمده : اثری بنام (فیض قدس) از نویسندهٔ ...

در حالیکه کتاب (فیض قدس) مرحوم استاد خلیلی که پیرامون حیات و اندیشه های ابوالمعانی بیدل نوشته شده با ارزش ترین اثری است که در مورد نگاشته شده است .

ما ندانستیم ذکر این موضوع گناه باشد که (استاد خلیلی) درین هشت سال هجوم لشکرسرخ درعالم مهاجرت و درصف مهاجرین و مجاهدین قرار داشت و با شمشیر سخن دشمن آزادی افغانستان عزیز را کوبیده است این شیوهٔ طبیعی و فطری هر فرد حساس مسلمان افغان است که درین راه گام بردارد و از وطن ، تاریخ ، آئین و آزادی کشورش دفاع کند .

مگر اسف انگیز این است که عاملین این شیوه نامردانه که بر وفق دستور باداران شان دست و آستین را بر زده اند و به کشتن و سوختن فرهنگ و ادب ملی شان در تلاش اند و با چشمان بسته مانند اسپ گادی در جادهٔ بردگی قمچین شده اند نه ازگذشته شرم دارند و نه از آینده هراس . باز هم بخاک مالیدن تاج زرین شعر و ادب عصر مانند استاد خلیلی کاری است که تاریخ بدان نفرین می فرستد . چه : این سخنور دانشمند که در مرگ او دنیای ادب و فرهنگ دری لرزید ، نه تنها وطندارانش بلکه مجامع ادب پرور عرب و عجم در سوگ او نشستند حتی مراکز فرهنگی جمهوریت اسلامی ایران از مجاهدین و مهاجرین خواهش کردند تا تابوت آن ابر استاد را از پاکستان به شیراز انتقال داده در پهلوی آرامگاه حافظ و سعدی جایش دهند آیا شده میتواند که شخص مجهول باشد و منابع نشراتی حکومت دست نشانده کابل بجای نام او نقطه گذارد .

ایشان نا واقف اند که حقایق هیچگاه پوشیده نمی ماند و چراغ مردان تاریخ هیچوقت از درخشش باز نمی ایستد چنانچه اگر در تاریخ نظر اندازیم بسیار دانشمندانی گذشته اند که مانند استادخلیلی در خلال زندگی خویش در همچو کشمکش های تلخ در گیر شده اند مگر در حیات خود شان و هم بعد از مرور زمانها نامهای شان باحترام یاد شده میشود و زدو بندهای روزگار نتوانسته آن مفاخر را از بین ببرد چنانچه غزالی در کشاکش جنگ های صلیبی سعدی در قتل عام بغداد ، مولینای بلخ در تهاجم چنگیزیان و حافظ در فجایع شیراز رو برو شدند اما هیچ شنیده نشده که تاریخ نویسان و تذکره نگاران آثار ایشان را ذکر کرده باشند و بجای نام شان نقطه گذاشته باشند .

ضرب المثل پشتو است که : (هم دا کوی او هم دا) اینها که آسیابانی می کنند و از مزدش می شرمند آنجا یعنی یکسال قبل حین حیات استاد با اینکه کتاب (فیض قدس) را در قطار مفاخر آورده و از ذکر نام مولف او ابا ورزیده بودند بعد از مرگ آن سخنگوی توانا مجلس فاتحه و سوگواری او را با پروگرام برازنده و بخصوصی در مسجد جامع شیر پور در کابل بر گزار نمودند دانشمندان و استادان پوهنتون کابل را واداشتند تا پیرامون افکار و اندیشه های استاد مصاحبه ها را دائر بسازند وپروگرام های خاصی در رادیو افغانستان و تلویزیون راجع بزندگی استاد ترتیب دادند . اما العجب ثم العجب .

این است نشانه ابن الوقتی ، این است طفره رفتن از حقایق و این است رخنه کردن در کاخ ادب و فرهنگ کشور .



مجاهدین قبل از حرکت به سوی کلفگان دستورات اسلامی را در مورد جهاد و اسراء از زبان فرمانده شان میشنوند ورسج

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړن :
شهید محمد ولي (شاقب)

د انسان طبیعت :

د انسان طبیعت له دې کبله چې دوه اړخه لري ، او زیات پېچلی دی ، له هغو خطرناکو حقائقو څخه دی چې پټې پکې شوي دي ، او عقلونه پکې بې لیارې کېږي ،

انسان نه یوازې جنسي غریزه او شهوت دی ، او نه یوازې سوچه روحه او عقل ، نه یوازې وچ جسم دی اونه یوازې مجرد روح ، بلکه د هغې د شخصیت په جوړښت دا دواړه خواوې شامله دي .

یو امریکایي پروفیسور اوپوه د « ییل » د پوهنتون استاذ په خپل « د روح ژوند » نومې کتاب کې داسې وایي :

«داسې یومسأله دمچې له ډیرې پخوا زمانې څخه یې د پوهانو عقلونه پک حیران کړي ، چې هغه د انسان له دوه اړخیز شخصیت او طبیعت څخه عبارت ده ، مادي خوایې را ژوندی کېږي یا لوېږي ، اویا مري او له منځه ځي ، خو په هغه کې داسې یو بل څه شته چې حواس یې نشي درک کولی ، او داسې بریښي چې دا شي په دې مادي اړخ چې له جسد څخه عبارت دی پوره تسلط او حاکمیت لري ، او دا څیز کولی شي چې فکر وکړي ، احساس او شعور ولري او سوچ ووهی شي ، او همدا اړخ په انسان کې داسې څیز دی چې د هغه د شخصیت خلاصه پرې جوړ لېږي ».

نو انسان داسې بریښي چې ته به وایې دوه موجوده دي ، یویې مادي وجود اوبل یې دمادې موجود مخالف اومقابل اړخ ، څه فکر کوئ چې ایادادواړه اړخونه اوخواوې په حقیقي وجود ولري ؟ اویاداچې یو مخوایې بې له وهم څخه پر له بل څه له وي » .

دانسان په پېژندنه ، او د هغه حقیقت اوکنهې په تصورکې د بې لارې او انحراف سرچینه داده چې ځنې خلک دانسان د طبیعت یوې خواته پاملرنه کوي اوبله خوایې بیخي له یاده باسي ، اویاداچې ددې دواړ مخواو په جلاوالي اوبیلوالي حکم کوي ، اوهرمخوا له بلې څخه جلا گڼې ».

اسلام څرنگه چې بنایې دانسان فطرت اوطبیعت پېژندلی .اوڅرنگه چې بنایې ،همغسې یې اندازه اوتقدیرکړی دی ،ځکه چې اسلام دخدای پاک حکم اوقول دی ،اوانسان دخدای مخلوق دی ،او دیو څیز خالق اوصانع دهغه څیز له حقیقت اوکنهې څخه ناپوه اوبې خبره نه پاتې کېږي ، «الایعلم من خلق وهواللطیف الخبیر:«ایاهغه ذات چې خالق دی نه پوهیږي په داسې حال کې چې دی لطیف اوخبیردی ؟».

خدای پاک دا انسان ، کثیفه جسم اوشفاف روح ، پیداکړ ،هغه جسم

چې انسان ځمکې ته راکاږي او هغه روح، چې نوري هيلې او غوښتنې لري ،هغه جسم چې هيلې يې دځاروېو هيلو او غوښتنو ته ور ته وي .

هغه روح چې انسان داسمان په لوري تشويقوي، او داسې جسم چې ځانګړې ميلونه او تمايلات لري ، او داسې روح چې د پرښتو ذوق او شوق ته ورته شوق اوذوق لري .

دادوه اړخيز طبيعت اومزدوج شخصيت په انسان کې کوم عارضي او ثانوي څيز نه دی ، بلکه هغه د انسان هغه اصيل فطرت ، اواساسي ختهده چې خدای په هغه پيدا کړی، او دشخصيت جوهريې ورته ګرځولی دی . او همدغه دوه اړخيزشخصيت هغه ته يې دا اهليت ورپه برخه کړی چې دهغه په سبب دځمکې دسر دخلافت لپاره ور ګرځيدلی دی ، او له هغه وخت څخه چې خدای پاک ادم عليه ـ السلام پيدا کړ ، يو موټی خاوره او سا ، روح يې سره يوځای کړل : ذالک عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم الذی احسن کل شیء خلقه وبدأ خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلالة من مآء مهين . ثم سواه ونفخ فيه من روحه و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشکرون :

«دادی «صفت» دهغه خدای چې په ښت او ښکاره «شيانو» پوهيږي، او غالبه مهربانه دی ، هغه خدای چې هرڅه يې پيدا کړل او دانسان ، پيدائښت يې له ختې پېل کړ ، او بيا يې دهغه اولاده دبې ارزښته اوبو « منې » له لښتځلو څخه پيدا کړه اوبيا يې اندامونه اوغړي وربرابر کړل، اوله خپل روح څخه يې پکې ور پو کړ ، او ستاسو لپاره يې غوږ، سترګې، زړونه خلق او پيدا کړل تاسې ډيرلږ شکرباسې .

اسلامي عقيده راغله اود روح خوايې دختې او خاورو په ګټه له پاده ونه ويستله ، اوهمدارنګه يې د ختې او خاورو خوا ، روح په ګټه پرې نښودله ، بلکې هغه دواړه خواوې يې په يو عجيب شکل ، او نظم اونسق سره خلط او ګډ کړل ، روح ته يې خپل حق ور کړ او جسد ته يې خپل حق، بې له کوم افراط او تفريط څخه ...

د بشريت تاريخ داسې اديان او مفکورې په ياد لري چې ټول فلسفه يې دانسان دمادي اړخ اودهغه دجسد دهيرېدو په محور چورليده ، اوټوله پاملرنه يې دانسان د جسم دکمزورې کولو ، او تعذيبولو لپاره اړولې ځوپوري«ددوی په عقيدی» دهغه روحي اړخ په زيات ګړندی توب ودموکړی،اوپياوړی،پاک اوسوچه شي لکه هندی برهمنی دين ، او مسيحي رهبانيت .

ددې په مقابل کې داسې مفکورې او مسلکونه را منځ ته شول چې د انسان له سا اوروح څخه يېخي انکار کوي ، او همدارنګه د خدای پاک په موجوديت او دکائناتو په پيدائښت عقيده نه لري ، ځکه هغوی له مادي شيانو او له هغو شيانو پرته چې په يو دحواسو درک شي په بل څه باور نه کوي ، نو په دې اساس د هغوی په نزد ژوند دليمائې انسان بلکه د هغه يو ناڅيز جزء لپاره ده چې هغه د انسان له بيولوژيکی اړخ او خوا څخه عبارت دی ...

د انسان غايه او هدف :ـ

اسلامي عقيدی په ډيری روښا نتيا دانسان هدف او غايه بيان کړی ، انسان ددې عقيدې له نظره عبث نه دی پيدا شوی او نه مهمله پريښودل کيږي ، بلکې هغه ديو هدف او ديو حکمت لپاره پيداشوی ، دځان لپاره نه دی خلق شوی اونه ددې لپاره خلق شوی چې دکائناتو کوم جزء يا عنصر مريه او بنده شي ، او همدا رنګه د دې لپاره نه دی پيدا شوی چې دنورو ځاروېو او ځناورو په څير له ژوند څخه يوازې مادي ګټه واخلي او خپلې حيواني غريزې اشباع کړي او همدا رنګه د دې لپاره ندی خلق شوی چې له څو کلونو وروسته مړ او په خاورو کې کښيودل او چينجي يې په غوښو ماره شي او د«عدم» په بې پايه بيديا کې نور ورک شي .

هغه ددی لپاره خلق شوی چی خدای پاک وپیژنی او د هغه عبادت وکړی اود ځمکی په سر دهغه خلیفه وګرځی پیدا شوی څو پوری لوی امانت ته په دی لنډ ژوند کی اوږه ورکړی ویی منی ، چی هغه له تکلیف او مسؤلیت څخه عبارت دی نو ازمائښتونه یی اوبه کوی اوتکلیفونه یی سوچه او صیقل کوی ، څو پوری چی پوخ شی ، او دیو بل ژوندلپاره چی د بقا او تلوالی ژوند او دداسی نه پریکیدونکی آبد ژوند لپاره اهلیت اوصلاحیت پیدا کړی .

رشتیا هم دا یو ډیر غټ خبر دی چی انسان د خپل ځان لپاره نه دی پیدا شوی ، بلکه هغه د خدای د عبادت لپاره خلق شوی دی ، او نه ددی فانی او بی پائښته څوورځینی ژوند لپاره منځ ته راغلی ، بلکی هغه دداسی ابدی ژوند لپاره چی پای نه لری ، پیدا شوی دی .

وایی : احمق اوناپوه ژونددی لپاره کوی چی وخوری اوپوه عاقل ، خوری څو پوری ژوند وکړی ، خودا وینا دموضوع غوټه نه راسپړی ، ځکه چی خپله ژوندورستی هدف نشی کیدای، نودا پوښتنه په خپل ځای پاتی دهچی : ولی اوڅه لپاره انسان ژوند کوی ؟ مادیین په ځواب کی وایی : چی انسان دخپل لپاره اودینوی ژوند څخه دګټو اوخوند اخیستلو ، لپاره ژوند کوی .

امامومنان وایی : چی هغه دلوی خدای لپاره اودبل ابدی جهان لپاره ژوند کوی :-

افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون ؟ فتعالی الله الملک الحق «ایاستاسی ګمان کوی ! چی ما عبث پیدا کړی یاستی ، اوستاسی بەدمونږ پەلوری بیرته راونه ګرځول شی ؟ ډیرلوی دی برحقه خدای او تسلط لرونکی «خدای» له دی نګه ګمانونو او وهمونو څخه .

څومره لوی توپیرشته دهغه چاپه منځ کی چی یوازی دځان لپاره ژوند کوی اودهغه چاپه منځ کی چی دخپل پالونکی خدای لپاره ژوند کوی ، او دهغه چاپه منځ کی د دی نیمګړی دنیا لپاره ژونداو دهغه چاپه منځ کی چی دداسی دنیا لپاره ژند کوی چی په زمانی اومکانی باندی محدوده نه ده .

ملحده مادی نظریه دانسان لپاره کومه غایه اوهدف نه پیژنی ځکه چی دغایی اوهدف موجودیت قصداو اراده ایجابوی ، اوقصد ، اراده ، قصد کونکی او اراده کونکی غواړی او دانظر له دی څخه منکر دی چی انسان دیوی ارادی په اساس خلق شوی دی ، له دی کبله ددی نظری په اساس انسان دمادی ژوند لمنبه کولو اوددنیوی متاع لاس ته راوړلو څخه پرته بل کوم رسالت او وظیفه نه لری .

په بل عبارت : یوازی ددنیوی زیب اوزینت اودنیا متاع لپاره دانسان ټول زیار اوکوښښ دی نه زیات له هغه اونه کم ، څوکله چی دځمکی په سر دانسان دالنډ عمر اوژوند پای ته ورسیږی ، دهغه وجود کاملا خاتمه مومی ، دخدای پاک داقول څومره رښتیا دی چی وایی :

قل متاع الدنیا قلیل :

«ووایه! ددنیا متاع «ډیره» لږ ده» نه دا چی یوازی لږ ده او بس بلکی له دی پرته ، بی ارزښته متاع اوحقیره متاع هم ده ځکه ، چی هغه یوه محضی حیوانی متاع ده ، تردی چی یوادیبا ددی متاع په غوښتونکو او اوعاشقانو داسی توکی او ملنډی وایی : هغه څوک چی دده هدف ، خیټه اوخپله شرمګاه وی ، دده ارزښت له هغه څه سره مساوی دی چی له دی دواړو څخه راوځی »

اومونږ ته دخدای پاک داقول کفایت کوی چی وایی :

والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام والنار مثوی لهم:

«هغه کسان چی کافرشول خولد اخلی اوخوری لکه څرنګه چی څاروی خوراک کوی ، اور ددوی لپاره دهستوګنی ځای دی »

مادی نظریه له انسان څخه داسی یوموجود جوړوی چی دخپل ځان په ګردچاپیر څرخی او چورلیږی

یعنی دخپلو، هوا، اوناوړه غوښتنو په محور، دجسد اوهغه دهیلو په چارپیر، او دخپل وجود دحیوانی اړخ په تنګی او نقطی چورلیږی .

چی دهغی په سبب دانسان حیوانی خوا اواړخ زیاته وده کوی اوپاوړی کیږی، او دهغه دوجود بل اړخ له خپلی انیزی لاندی راولی اومړاوی کیږی اوپه پای کی دجسد اومادی جنبی له تندو،

لښتولاندی بی ساوځی اوله منځه ځی.

په دی چتکتیا دانسان دمادی اړخ وده کولیږوه خبیثه او چټله وده ده چی کولی شو هغی ته« شیطانی وده » ووایو، چی په پای کی دټولو انسانانو دهلاکت سبب کیږی .

هرونړو باید انسان له خپل ځان څخه پرته یوبل لوی هدف ولری اوکه نه نو هرومرو به د ژرندی مرکب او دارهټ غوایی په څیر، له خپل ځان څخه گردچارپیر چورلیږی اوله کومی نقطی څخه بی پیل کړی وی بیرته همغی ته ورتاویږی .

اویا لکه څرنگه چی یولویدیځ لیکوال د « وجودینیو » په هکله چی دهغوی فلسفه دانسان دحقیقت په پیژندنی ، او د هغه په وجود او ذاتیت ، راسپړنی چورلی داسی وایی : د « وجودی »مثال هغه سړی ته ورته دی چی دخپلی لکی دنیولو لپاره ئی خپل ورمیږ دشاخواته ، تاوکړی وی اوگرد ، څرخ خوری ، نه دی کوی شی چی خپله لکی ونیسی اونه له منځه څخه دریږی ، اوپوه لوبه ده چی سپیان یی کوی ، اوکله چی فارغ وی په داسی څیز باندی بسیا کیږی چی کومه نتیجه ونه لری »

داتشبیه مونږته هغه مثال راپه یادوی چی قرآن کریم دهغه اشخاصو په هکله چی له دین څخه وتلی اوپه ځمکی غورزیدلی اونښتی، اوله خپلو ناوړو هیلو څخه پیروی کوی بیان کړیدی لکه څرنگه چی وایی : « **واتل علیهم نباالذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولوشئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض وا تبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث اوتترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون ساء مثلا القوم الذین کذبوا بایاتناوانفسهم کانوایظلمون** :

اوولوله ! هغوته دهغه چاخبر چی مونږ دخپل قدرت نښانی و رښودلی وی ، او له هغو و وت ، نو شیطان ورپسی شو ، نودبی لاروله ډلی څخه و گرځید ، که چیرته مونږ غوښتی وای هرو مرو می دهغو نښانو په وسیله راپورته کول ، خوهغه دځمکی خواته ځه وکړه ، اودخپلو ناوړه هیلو پیروی یی وکړه ، نودده حال ، او صفت « سپی »ته ورته دی ،

که چیرته سختی پری راولی . خپله ژبه راباسی اوتیگاوهی ، اوکه پری یی ږدی هم خپله ژبه راباسی اوتیگاوهی ، دادهغه چامثال دی چی زماآیاتونه یی دروغ وگڼل ، نوهغوی ته دا نصیحت ولوله څوپوری دوی سوچ ووهی ، دهغه قوم حال بددی چی زماآیاتونه یی دروغ وبلل ، اوپه خپلو ځانونو یی ظلم وکړ » .

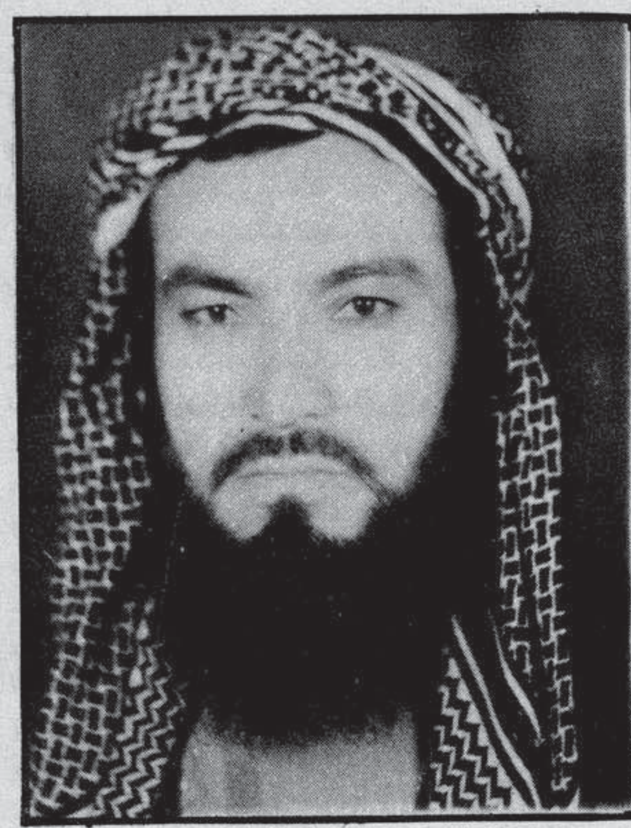


صحنهٔ از جنگ کلفگان .

مصاحبه

سنگردار مشهور قوماندان سیف الله فرماندە نیرو های جهادی ولایت سمنگان که غرض اشتراک درگردهمآئی فرماندهان جهادی در ولسوالی ساغر به ولایت غورات رفته بود ، بعد از ختم گردهمآئی موصوف غرض دیدار بازعامت جهاد ورفع پارهٔ مشکلات به پشاور آمد.

کار کنان مجله .میثاق خون به اغتنام فرصت گفت و شنودی را با ایشان ترتیب دادند که متن آن به خوانند گان ارجمند پیشکش می شود.



برادر مجاهد سیف الله قوماندان عمومی جهاد ولایت سمنگان

سوال ـ محترم قوماندان صاحب نخست از همه خود را بخوانندگان مجله میثاق خون معرفی بدارید ؟

جواب ـ بسم الله المعز المذل ناصر المجاهدین ـ اسم من سیف الله فرزند حضرت قل ، متولد د ر سال ۱۳۳۱ هجری شمسی د ر قریه چغت ایبک مرکز ولایت سمنگان ، فعلاً بحیث قوماندان عمومی جمعیت اسلامی در ولایت سمنگان ایفاء وظیفه مینمایم .

سوال ـ بکدام تاریخ در فکر مبارزه و جهاد شدید ؟

جواب ـ در زمان ظاهر شاه هنگامیکه مبارزات سیاسی در میان طبقهٔ روشن فکر و چیز فهم مملکت درست اوج میگرفت د ر ولایت سمنگان یگانه مردی که از کمونیزم و فعالیت های چشم گیر آنها در محیط و بدام آوردن مردم سخت خطر احساس و مردم را هوشدار میداد برادر مجاهد ما مولوی محمد ظاهر بود که فعلاً امیر ولایتی سمنگان میباشد من که با او مراوده و دوستی داشتم از پروگرامهای خطرناک و پیشرفت کمونیست ها خصوصاً در ساحه نظامی بمن و یکعدهٔ دیگر دوستانش توضیحات میداد و باین سلسله یکعده علماء و برادرانیکه د ر پوهنتون آنوقت مشغول فرا گرفتن تحصیل بودند همیشه بنام دعوت و غیره کارها جلساتی دایر واین مطالب رامطرح میکرد بالاخره باثر تقاضای مردم محل بحیث استاد درلیسه ایبک شامل وظیفه و یکعده برادرانیکه اکثراً جام شهادت نوشیده اند از لیسه تحت تربیه مولوی صاحب قرار گرفته و بعد از آموختن یک مفکوره عالی یک مبارزهٔ عمیق اسلامی علیه مزدوران واجنت های خارجی (خلقی ها ، پرچمیها ، شعله یی ها ستمی ها و دیگر گروه های الحادی) دست زدند درزمان داود ، محترم مولوی صاحب باثر سعایت کمونست ها از وظیفه سبکدوش شد ولی مجالس ماتنها در منزل مولوی صاحب خیلی محرمانه صورت میگرفت تااینکه کمونست ها دراثر کودتای « ۷ » ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی بر اریکه قدرت در میهن اسلامی مان تکیه زدند و به مجرد دیکه والی کمونست د ر سمنگان مقرر وشروع به‌کار نمود مولوی صاحب محمد ظاهر تحت تعقیب قرار گرفت بعد از دوماه اولین شخصی بود که‌متواری ودر نتیجه به پاکستان هجرت نمود من و داملا فدا محمد در سمنگان مخفیانه فعالیت واز برادران اهل راز ومسلمان اعانه جمع آوری نموده و به برادران مهاجر خود میفرستادیم تااینکه مولوی صاحب دوباره بحیث امیر ولایتی بوطن برگشت که بعداً یکعدهٔ دیگری برادران « داملادین محمد اشرف خان ، معلم عبدالحکیم » مکلف به تشکیل جبهه شدند که در نتیجه جبهات از طرف برادران تشکیل و پیروزی های چشمگیری را خداوند « ج » نصیب ماکرد این واقعیت است که بازگو شد.

سوال ـ چه وقت دست به جهاد مسلحانه زدید؟

جواب ـ جهاد مسلحانهٔ ما در برج حوت سال ۱۳۵۷ در برابر خلقی ها و پرچمی‌ها که دست به ظلم و شکنجه چور و چپاول و پیاده کردن مرام های شوم کمونستی دست یازیده بودند شروع شده است.

سوال ـ اثرات مداخله هشت ساله روسها را در ولایت سمنگان چطور بررسی میکنید؟

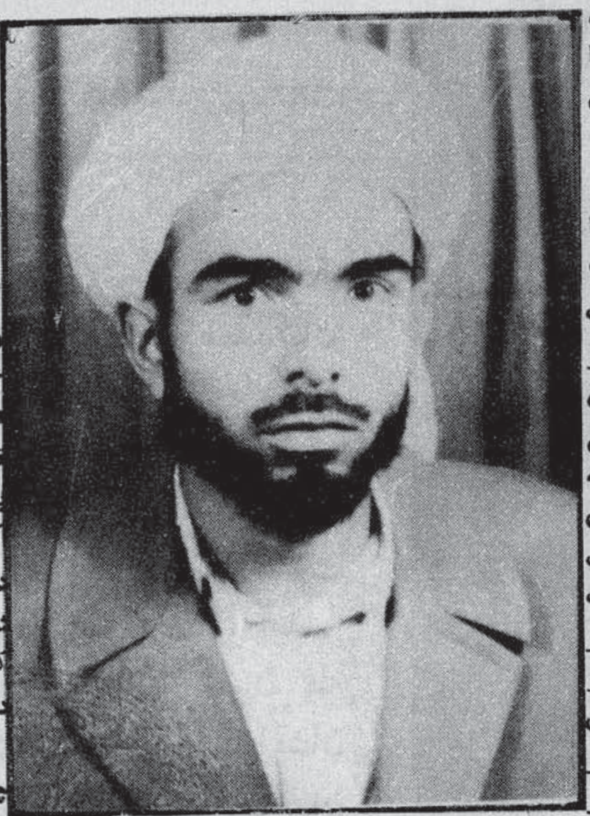
جواب ـ از تجاوز وحشیانهٔ روسها بخاک مقدس ما که مدت هشت سال میگذرد از نگاه خرابکاری و رفتار و عملکرد های خشونت بار روسها که عادت آنهاست وطن عزیز و مقدس ما را بخاک توده مبدل ساخته و در جائیکه توانسته اند دهات و منازل مسکونی مردم بیدفاع ما را توسط بمب های ناپالم ضربات توپ های دورزن خراب و دهات را از ساکنین خالی ساخته اند از نگاه معنوی هم اثرات آن درشهر ها رو آورده است اخلاق مردم متدین ما که روی تعامل مردمی شان مؤدب و نسبت به همدیگر مهربان با عفت و حیا دار بودند، در اثر بی حیائی ها و ارتکاب اعمال ضد اخلاقی که کمونیست ها مرتکب میشوند اعمال منافی اخلاق که کلتور و عنعنات وطن ما سخت از آن نفرت داشت تقریباً عمومیت پیدا کرده و طرز تعلیم و معشیت خانگی و فامیلی در جا هائیکه روسها تسلط دارند روز بروز به تغییر است و بروسی ساختن همه تلاش گسترده مینمایند.

سوال ـ نفوذ جمعیت اسلامی و نقش آن در ولایت شما چگونه بوده و از چند فیصد حمایت عامه مردم برخوردار است؟

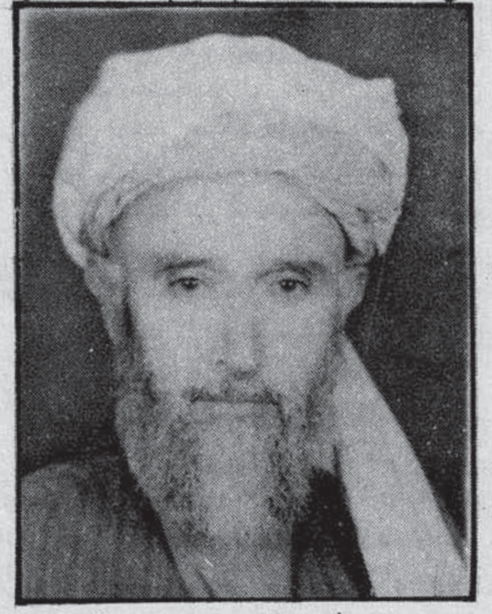
جواب ـ مردم ولایت سمنگان تقریباً (هفتاد و پنج) فیصد به جمعیت اسلامی افغانستان متعهد هستند و با تمام داروندار از مرام ها و اهداف مقدس تنظیم دل خواسته شان حمایت و طرفداری مینمایند و از بذل مال و جان در راه اعلای کلمة الله دریغ نمی کنند.

سوال ـ محترم قوماندان صاحب وضع تعلیم و تربیه در آنولاء از چه قرار است؟

جواب ـ شک نیست که وضع تعلیم و تربیه بعد از حملهٔ روسها که قسمت زیادی از کشور مان آزاد و با حکومت سرو کاری ندارند یک اندازه متأثر شده با آنهم در هر جا باندازهٔ توان از معلمین با تجربه و علمای محل به تعلیم اطفال و تربیه آنها کوشش بعمل آمده و چون عمر انقلاب اسلامی مان طولانی شد درین اواخر ما کوشیدیم بر علاوه تعلیم علوم دینی در مساجد که توسط علما صورت می گیرد بهٔ تعداد (۱۲) باب مکتب جدیداً تاسیس نمائیم تا اطفال امروز که جوانان فردا اند از تعلیم و تربیه محروم نگردند.



برادر همیشه در سنگر مولوی محمد ظاهر امیر جهاد ولایت سمنگان



برادر مجاهد الحاج قاضی فیض الله رئیس قضائی امارت جهاد ولایت سمنگان

سوال ـ در تکتیک های جنگی روسها نسبت به سال های قبل چه تغییرات رخ داده است؟

جواب ـ تکتیک جنگی روسها نسبت به اول بسیار تغیر نموده، در سابق جنگ رویاروئی می کردند و اما درین اواخر و علی الخصوص بعد از به اصطلاح آشتی ملی و آتش بس نام نهاد شان از فاصله های دور قرای آزاد را که در آن مجاهدین بود و باش دارند توسط توپ های دور زن تحت آتش قرار میدهند و قسمی این عمل را دوام دادند که مردم مجبور شدند محل شانرا ترک گفته به قرای دور دست هجرت کنند تا از شر صدمهٔ توپ و موشکهای روسی در امان بمانند.

سوال ـ مشکلات عمدهٔ مجاهدین شما چیست؟

جواب ـ چون منطقهٔ ما از مقر زعامت جهاد دور و ما بوقت وزمان رسیدگی کرده نمیتوانیم مشکلات ما از نظر اقتصادی و نظامی خیلی ها زیاد است، علی‌الخصوص موشک ضد هوایی که نداریم هوا پیما های روسها بخاطر بسیار آرام در فضای محل ما پرواز و بمباردمان مینماید. و هم چنان از این که چند سال پیهم خشک سالي آمد و از طرف دیگر روسها نرخ مواد غله‌جات را بلند بردند تا مردم بیچاره توان خریداری آنرا نداشته باشند وضع اقتصادی مردم به اندازهٔ خراب شده که خیلی ها وخیم و خطر ناک است.

سوال ـ برای بهتر شدن امور جهاد چه نظر دارید؟

جواب ـ بهتر ساختن امور جهاد مربوط به کدر رهبری است جبهات اگر بصورت صحیح اکمال شوند دروضع جهاد بهبودی حاصل میشودو ما درنظر داریم تا به تهیهٔ جاهای محفوظ بر علاوهٔ پناه گاه های کوهی که فعلاً داریم اقدام نمائیم و البته یک اندازه مصرف را ایجاب می کند که اگر مصرف آن زودتر حاصل شود بزودی تهیه و در غیر آن یک مدتی رادربر خواهد گرفت.



برادر مجاهد ارشد فرید آمر جبهه زبیربن عوام (رض)

سوال ـ نظر شما درمورد آتش‌بس داکتر نجیب چه میباشد؟

جواب ـ آتش بس رژیم مزدور جز یک نیرنگ و فریب چیز دیگری نیست که از طرف باداران مکارش طرح ریزی شده اما مردم افغانستان که بخصلت منافقانه روسها باخبری حاصل نموده‌اند هرپروگرام روسی را اولاً به نگاه شک وتردید مینگرند و آتش بس که در داخل مملکت جز آدم‌کشی وتخریب خانه ها وسوختاندن مزارع چیز دیگری تحفه بخود نداشت ازنظر مردم و مجاهدین افغانستان یک نیرنگ و فریبی بیش نیست. که توسط‌آن می‌خواهند یکعده مردم بی‌خبر را بدام بیاورند.

سوال ـ درمورد حل سیاسی ومذاکرات ژینو چه فکر میکنید؟

جواب ـ حل سیاسی مسئلهٔ افغانستان و مذاکرات ژینوهم یک دسیسهٔ فریبنده است که روسها بآن می خواهند ذهنیت های بین المللی را نسبت به مسئلهٔ افغانستان نرم سازند و از گرمی که مسئله افغانستان در مطبوعات جهان کسب کرده بکاهند. ما باین عقیده هستیم که روس بجز از راه قوت از راه مذاکره از افغانستان خارج نمیشود.

سوال ـ آیا به بازگشت دوباره ظاهرشاه بحیث پادشاه افغانستان موافقه دارید؟

جواب ـ ما اگر به آمدن ظاهرشاه موافق میبودیم اصلاً باید جهاد مسلحانه نمی کردیم این ظاهرشاه بود که افغانستان امروز باثر فساد اداره و روسی گرائی او بخاک و خون کشیده شد باز دوباره اگر باو موقع داده شود ممکن که افغانستان را از نقشهٔ دنیا محو کند.

سوال ـ آیا گردهمائی فرماندهان جهاد در ولایت غورات برای بهتر شدن امور جهاد مفید تمام خواهد شد؟

جواب ـ بلی گردهمائی سران جهاد در ولایت غور برای بهتر ساختن جهاد سازنده بود در گردهمائی اولاً چیزیکه مطرح شد مسئله اتحاد و همبستگی میان مجاهدین بود که این خود انشاءالله پیروزی جهاد را ضامن است واز این راه فکر میشود اتحاد واقعی بمیان آید زیرا همه برادران یک صداطرفدار همبستگی هستند ودرجلسه راجع بارتباط میان جبهات تصامیمی گرفته شد که اگر عملی شود جبهات باهم مرتبط و اگر خواسته باشند جنگ راعلیه روس در یک وقت وسعت داده میتوانند.

سوال ـ شما در جریان سفر تان از جبهات ولایت مختلف دیدن کرده اید وضع جهاد را در هر ولایت چگونه بررسی می کنید؟

جواب ـ بلی در جریان سفر ما از ولایات بلخ و جوزجان غور و هرات دیدن کردیم للهالحمد جهاد در هر ولایت بروی حساب نظم ودسپلین مخصوص هرجبهه وضع بهتر داشت البته فرق و امتیاز یکی ازدیگری بحساب تعداد سلاح و مهمات بمشاهده میرسد باین حساب وضع جهاد در ولایت



برادر مجاهد قوماندان احمد خان



برادر مجاهد حمیدالله «صدباشی» امیر جهاد ولسوالی خلم

بلخ خیلی خوب واما در ولایت هرات امیدوار کننده و از هرحیث نسبت به دیگر جاها برتری داشت نظم ومقاومت و پشت کار مجاهدین هرات خیلی قابل وصف است در آنجا کار زیاد شده ومسایل مالی وصحی و ارشاد و تبلیغ و فرهنگی همه و همه خیلی منظم و اسلامی اداره میشود.

سوال ـ آیاشما با شورای نظار درصفحات شمال کشور ارتباط دارید؟

جواب ـ بلی ما با برادر مجاهد مسعود ارتباط مستقیم داریم واگر ضرورت شود توسط خلیل‌الله خان از ولایت بلخ ارتباط مخفیاً بروی هم گرفته می‌توانیم‌ارسال نامه و اخذ هدایت و فرستادن راهورها میان ما بدون انقطاع دوام دارد.

سوال ـ چهره های مشهور و آغازگران جهاد در ولایت شما که ها اند؟

جواب ـ مولوی محمد ظاهر، قاضی فیض الله، ارشد فرید، احمد خان، داملا سراج الدین، خواجه احمد، محمد الله عبدالحکیم، احمد سیاف، ازمرکز سمنگان از ولسوالی خلم حمید الله (صد باشی) اکرام الدین، سردار محمد، قاری غیاث ـ الدین و آمر شیر احمد و از ولسوالی دره صوف مخدوم محب الله، مولوی جمعه خان، مولوی هدایت الله، مولوی عبدالحلیم، «خادم»، داملا فراح الدین از چهره های مشهور جهاد سمنگان اند.



برادر مجاهد داملا سراج الدین

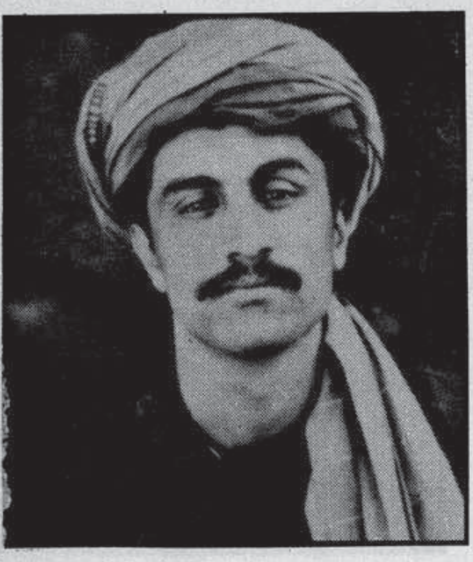
سوال - چه پیامی به قشر های مختلف ملت دارید ؟

جواب - پیام من بتمام قشر های ملت مسلمان افغانستان (مجاهدین) مهاجرین و آوارگان دور از میهن ، اینست . بر مجاهدین و سنگر نشینان میهن اسلامی مان است تا وحدت و یکپارچگی خود ها را هر چه بیشتر حفظ نموده و فریب تبلیغات زهراگین دشمن را نخورند .

بر مهاجرین دور از میهن است تا در دیار هجرت شان تنها به فکر خود و زندگی و امرار حیات خود شان نبوده و در صورتیکه قدرت رفتن به جبهه را داشته باشند باید به کمک برادران شان بخاطر بیرون راندن قوای متجاوز روس بسوی سنگر های جهاد بشتابند و اگر اشخاص ضعیف بنیه وناتوان اند ومجبوریتی دارند که نتوانند عازم سنگر گردند اقلاً یادی از وطن را نمایند و هم چنان در اینجا در دفاتر برادرانی که ایفاء وظیفه مینمایند باید بفکر سنگر وسنگر داران باشند تا با اخلاص و صمیمیت تام کار ها انجام یافته و دفتر ها را سنگر بسازند تا هر دو جبهه « دفتر و سنگر » با هم توافق نظر داشته باشند مقصد از متحد شدن و همصدا شدن اینست که وقتی دفترداران ما به حقیقت جهاد پی بردند آنوقت است که دیگر وقت ها تعین شده را می شکنند و همان طوریکه برادران مجاهد شان شب و روز در گرمای تابستان و سرمای زمستان با شکمهای گرسنه و پای برهنه بخاطر آزادی وطن و اسلام عزیز میرزمند ، اینها نیز باید شب و روز بوظیفهٔ که مقرر گردیده اند کار کنند این مطلب را بخاطر اشاوه نمودم که روزی یکتن از برادران مجاهد برایم اظهار نمود که « یکتن از

مامورین یکی از دفتر ها بدرخواستی ام امضاء نکرد که وقت پوره شده فردا بیا » و البته برادران مخلص و دلسوز جهاد نیز داریم که همه زندگی وکار و بار شان وقف جهاد است والبته برمسؤلین تنظیمهاست که منسوبین خویش را شناسائی نمایند .

اما پیام من به دکتوران وجوانان که در کشور های خارج اند از آن برادران خواهشمندیم که هنوز هم دیر نشده باید عیش و نوش در کشور های اجنبی راگذاشته



برادر مجاهد قوماندان محمد حکیم

و بسوی میهنی بشتابند که در آنجا تربیه شده اند و این وطن بالای شما حق بس بزرگی دارد که شما آنرا در زیر سلطه روس جهانخوار گذاشته اید . بلی برزادگاه تان برگردید که شما را پرورانده و امروز خاک آن از خون کشته گان راه خدا رنگین شده وشخصی وجود ندارد تا تابلیت را به مریض بدهد و مرض را تشخیص نماید آخر شما هم فرزندان همین ملت هستید و از پول و بودجه همین ملت شما بان مقام رسیدید باید وظیفه خود را انجام دهید وگرنه ملتی که امروز با بزرگترین ابر جانی قرن دست و پنجه نرم مینماید روزی بحساب شما هم خواهد رسید .

ما اگر به آمدن ظاهر شاه موافق می بودیم اصلاً باید جهاد مسلحانه نمی کردیم ، این ظاهر شاه بود که افغانستان امروز باثر فساد اداره و روسی گرائی او بخاک و خون کشیده شد باز دو باره اگر با و موقع داده شود ممکن که افغانستان را از نقشه دنیا محو کند .

سیف الله قوماندان عمومی ولایت سمنگان

صفحة مفقودة


جاهدوا فی اللّه حق جهاده
د جهاد په لوری